

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب	۵۸۱۵۹
	۶۷۸۶۶
	۹۸۴۷
موضوع	ع-د-ع
مؤلف	شیرازی، سید علی
کتاب	مجموعه ششمین سیمینار
موضوع	شیرازی، سید علی
مؤلف	شیرازی، سید علی
کتاب	مجموعه ششمین سیمینار
کتابخانه	کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی - فهرست شده
۶۰۲۴




بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه
بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه، روزنامه و مجله انتشارات جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای کتاب مجموعه مشتمل بر اولیاد و لیدر مؤلف هدایت و لولیشاد موضوع شماره قفسه ۹-۲۴۷	شماره ثبت کتاب ۹۸۴۷ ۴۹۳۷۹ ۴۹۲۷۹
	

۹۱

	نقلی - فهرست شده - ۶۰۲۴
---------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------

ملفوظات

ملفوظات
۱۲۸۷

۳



بسم الله الرحمن الرحيم

آفتاب جمال قدم از آن تعالیت که خفایش ظلمت برای
حدوث بنظر کلیل فکر و نظر مطالعه سجات انوار آن تواند نمود
لاجرم در وصف آن هر معنی که عقل تصور نماید و هر صورتی که در خیال
در آید کرمی السهام فی جنح الظلام خواهد بود و چون در آن مقام که
نمکته دان انا افصح نداء لا اخصی شایع علیک در دهر الجذوانان کت
دانش و پیشش را جمال سخن چه ماند پس التوق است که در پیش
باز با مال معرفت معذرت ماعرفناک حق موقوف زده سر بر کربان
قصور در کشند تا از آنجا که کمال رحمت اوست تصور خاک شیمان
کوی سستی را بخص فضل خود تلافی فرماید اللهم انت کانت
نحن عاجزون عن درک کمالک و انفقون دون سعادقت
جلالک فاجذبنا بجزایب العیایة الیک و خلقتنا عنک کما کنی بک
علیک بل تثنی انت علیک بل کون انت انت سبح عین عین

ناید

ایمان

و بعد

الایمان بان ان الایمان مجد و آله و اجدیه من ذوی
الایمان در نوقت که تعاشس کارخانه تصویر لوجه سبزه کار
بهار بر لوح غیر کشیده بود و قوی بوقلمون آسای نایبه لحظه
فقطه رنگی تازه مینمود و لطف هوادم لزا انعاس عیسی نیز در دور
سکوفه دار موسی و ارید میضامی نمودند و بسط چمن نشان از
سجاده خضر میداد شبی بینکام انکه خرگاه کلی فام ظلام بر سر
پیش منزل سلطان قبر بر صحرای کتی زدند و نه طبق گردون نثار
مقدم او را از جواهر زو اهر نجوم پر کردند من در کنج شسته در
بر ایثار بسته دیده اعتبار کشوده بودم و در بدایع ایات
اراضی و سماوی تامل نمودم و چنانچه داب تیز میان دیده
باز باشد در اثر موثر میدیدم و بطرفی و جنوبی که شیوه جلال
کان راه طلب باشد از صنایع بصانع سفر میکردم و از شوش
مختلفه اکوان اصل کار بار حقیقت خلوتخانه حواس از هر گونه
استاد صور پر درخته در زوایای کون منروی بودم و چون
سواد چشم از خود محنتی که ناگاه از مهب عنایت بطلت ششم
الطاف دیدن گرفت و شام جانرا شامانه آن که فی
ایام دهر کم نجات الا متقنوا لها مظهر کرد ایند زبان قوت

و بعد

بجوای این پست متر نم نشند **۶** نسیم دوست می باید دماغ
 خیال کنج می بیند چراغ **۷** و نوع و سانس لطایف کل کوجید
 که مخدرات حرم نشین جانان نبوة اندر دیده دل در جلوه
 کبری آمدند هر لحظه از کوه سحر غمناک شوق ایگز ایشان
 دردی کشان خجانه بخورد انشا بطن اشک دیگر برسد
 و هر لحه از غمناک دلاویز ایشان صاحب نظران دل
 و جان را وجدی از نو حاصل شد که گاه صورت ریش
 ظلمات صفت از آب حیوان لطایف نشان میداد
 و سواد هیات کما پیش چون سواد خط بان نموش دیده
 خیال را کجک امواج می کشید و گاه هی صوت کلامیش قوه سماع
 از غایت نشاط سماع در می آورد و گاه هی عنایف ملکو فی حقیق
 معانیش که حور مقصورات فی انجیام وصف امثال ایشان
 است از سق عقلت و حجب غرت رخ می نمودند غوغا در
 شهستان دل و جان می انداختند و در مقام غمناک
 کبری مضمون این چند پست مینمودند **۷** ماییم کافا غلام حال ما
 صد عید نور ابر و بی چون طلال است **۸** روشن که مینماید زانیه سپهر
 آن اقیاب نیست خیال جمال است **۹** آن عاشقی که در روز و شب
 کز گشت که اند خیال با غل

عشق کله
نشان کله

خاصیت م

ردی

او خود نمائند که تو می خیال ما است **۱۰** از عشق ما کسی نبرد که نبرد
 آن کابلی ز غمزه آفت کمال است **۱۱** دل بروج کلم و اربعضنی
 خرموسی صفا از جام آن حقایق سرست شده پیچ و شد و طور
 نمایش ایثار بر ذوق فلما تجلی ربه لجل صلیه کما از سلوة انوار قاهر
 آن حقایق اندکاک و انجلال یافت ز غاصات قضا بر فیروزی
 نسک عشق فرورد طور موسی را جو استم که ثواب معانی چند که
 که اول طور ایشان از افق دل این فیه بوده بکلم سلطان وقت
 زمانه و قهرمان بده و کلک چنان از حجاب غرت و کون بر حد ظهور
 و عیان رساند چه اتفاق اکثاف امثال این حقایق از خصایص
 اوقات تواند بود و بمشاعل نیرات حج و بر زمان و فناء دل و لیل
 چنان راه و نهانخانه اسرار بتوان برود این روشنی ز پر توشیح است
 دو در چراغ مدرسه این نوری دهد و متروغ در ترخیص اسرار
 رفت مرتب بر دو مقام در هر مقام دو موقت و بجهت تعالی
 معارف ذوقش بر وجهی واقع شده که بهوشمندان دانای
 که هر افان بازار معارف اند معیار ذوق سلیم سنجیده بنام علی
 آن ظاهر فایز اند و با حث علی رسمی نبر بر نهی که ارشاد است
 که ماسان صناعات نظری را قیاس مجال جدال نماید پس

دل
جلوه

ماست

ایسان مثل العیان و مخون شد بنام حضرت ضرورت است که
 عشت زیدون بسطت انوشروان محلت اخلاطون حکمت
 اک طاق بلند رواق کردون پیت اشرف اورا آستانه است
 و بنا رجب الفضا کون و مکان نردعت او و همانجا صاحب
 و دولتی که انوار سعادت از نواهی احوال او چون آفتاب عالم
 ظاهر و آثار نجات از فحای احوال او چون ظواهر لولالت و صفی
 الفاظ باهر کریم الاخلاقی که اگر دیگران که اصل شان او نیست **مهم**
 او همه رویت پاک سیرلی که در شجره طیبه استمدادش منعی نکاد
 زیرتما بعضی و لولم مسد نار منرا می شود و بلندستی که با وجود نوبت
 اسباب عیش و کارانی صحبت و انان اتم مهمات خود
 شناسد سعادت مندی که با هر کوزه عوایق است که از توابع سلطنت
 می باشد از صحبت درویشان و قیض دل ایشان بهره تمام
 دارد که بدو عملش فرما و بجز از مرغان چمن بر نیاید و پیدا
 بغیر از غره معشوق بر عاشق پیدل نماید و هو انخافان الاعظم
 مستخدم سلاطین العرب و العجم اهل الکامل و لطفه ان مل آینه
 العظما و کلیه العیال سلطان من السلطان حله اسرار انوار
 مدله علی بسیط الارضین و ابد نلاله علی معارف العالمین

رشتی

حیب الملک و الدین

ایمید

امیدوارم که برکات این معارف که هر آینه بنور توفیق
 ربانی و دقیقه مناسبت با خاک آستان درویشان راه بران
 نوان یافت بر و نهار حضرت خاقانی کشور ستمبرسد
 بجز و آله الوارثین لاله **مقام اول** در مباحث علی رسمی و درود و
 موقوف است **مقام اول** در مباحث لغوی لاحرف نعی حس است
 یعنی نعی نسبت خبر از نهیه و ال فعالیت یعنی مفضل از الیه
 یعنی عبد پس معنی ال مبهود باشد و ح صفت باشد و این بدست
 انام در غیبات و اما نرد صاحب کشف است که اسم بسبب
 و رسمی است لال کرده با که او مصروف واقع میشود چون آنکه
 قسیم و وصف واقع میشود و او مبنی است برفس زیرا که اسم
 لانی حس است و مفرد است و سبب از تضمین معنی است
 چه در سن قوه است که مانن آل الاله یا ترکیب بالاد الاله
 استنات و اسد مرفعت با که بدست از اسم لا و لوست
 بر عمل او که رفع است چه حملش بر لفظ مستند است زیرا که عمل
 لا بواسطه معنی نعی است و الا معنی نعی را ابطال کرده و خبر لا کند
 که ان ممکن است یا موجود و این مقام از منظر اخبار اید طریقت
 جدا شکیال میکند که اگر خبر مخدوف ممکن است این کلمه را لا نشد

بیخ

ل
ال

الیه قدیم میگویند و شی الیه
میگویند

بروجوب وجود استیع کند مگر امکان او دلالت کند پس نص
در ایمان نباشد و اگر موجود است دلالت بر نفی امکان وجود در ایمان
بجی غیر از خدا کند مگر دلالت وجود ایشان کند و همچنان کلیه نص
در ایمان نباشد اگر کسی نماید و حذف خبر خود عین است
که درین بریک از مذکور موجود و ممکن رود پس هم نمی
امکان الهی غیر خدا لازم آید و هم وجود بموجبی که خداست
جواب آنست که در صورت حذف درین بریک منتقل شود
لیکن علی سبیل البدل و بر هر تقدیر محدودی است و بنا بر اعتبار
این سخن صاحب کشف و متابعان او بر آن رفته اند که درین
مقام و امثال آن احتیاج بقدر بر خیزیت بلکه الله مبتدی دلالت
آله خبر چه صلش نیست که الله الهی سببی للعباده لا اول
در آوردند چه آفاده حصر و بعضی خواسته اند که نایب سببی قوم کنند
و اعتبار آن کرده اند که خبر محذوف موجود است و مع ذلک
دلالت بر نفی امکان بودن بجی غیر از خدای تعالی میکند زیرا که
موجود بجی جز واجب الوجود نیست و تواند بود در هر چه موجود
نیست واجب الوجود نیست پس نفی وجود بموجب
بیشتر غیر حق مستلزم نفی امکان است چه اگر موجودی بشود

بر نفی

باعتبار

غیر

غیر حق توانستی بود واجب الوجود بودی و چون واجب
الوجود بودی موجود بودی و ما گفتیم که سبب بموجبی غیر حق بود
موجود نیست و این فقره مکتوبه که عرض از عبادت کلمه مقصود
توجه نمی استحقاق عبادت از غیر خدا و استحقاق عبادت
اگر چه در نفس امر مستلزم و جوب وجود است لیکن نزد کفار
مستلزم نیست چو ایشان عبادت اصنام و اشیا میکنند با آنکه بحکس
را این اعتقاد و جوب وجود انانیت بلکه ایشان را تا مثل انبیا
با کواکب علوی بموجب میدادند و عبادت ایشان سبب واجب
الوجود میشناسند پس از اعتراف این طایفه به نفی وجود غیر
به نفی امکان لازم نمی آید چه شاید که کسی اعتراف کند که مستحق
عبودیت غیر خدا موجود نیست لیکن ممکن است که غیر خدا چیزی
موجود شود که مستحق عبودیت باشد پس این کلیه نص در ایمان
نباشد با آنکه حضرت رساله بنابه محمدی علیه افضل الصلوات
والتیمات و سایر اساطین ملت او همین کلمه در باب توحید
اکتفا نموده اند و این کلمه علم در ترجمه شده و مراد از نایب سخن
قوم بخاطر می آید که چو ایشان که خبر محذوف مستحق للعباده باشد
والله معنی بموجب باشد مطلقا پس معنیش این شود که سبب

بنا بر
مقصود

مستلزم

بمسودستی عباده نیست غیر از خدای تعالی که نص باشد
 در معنی استحقاق عباده از جمیع ماسوی الله و مال منی بر این تقدیر
 و توجیهی که صاحب کتاب اختیار کرده یکی است چه بر هر طور
 خلاصه المصنفی خصم استحقاق عبادت در الله تعالی اگر گویند محض
 محدود بر طاعتی دیگر باقیست چه ازین معلوم شد که مسج موجود وجود
 بالفعل مستحق عبودیت نیست غیر از خدا زیرا که انصاف بعنوان بالفعل
 می باید و چنانکه احتمال آن بقست که چیزی غیر خدا باشد که معبود کسی
 نشده باشد و معنی عباده باشد پس همچنان کلمه نص در معنی استحقاق
 عباده از جمیع ماسوی الله نباشد جواب گویم که میان امید میزان
 خلالت که انصاف ذات موضوع بعنوان بالامکان مکانت یا
 بالفعل میاید نا هر گاه که کل اسود کند آگویم حکم بر هر چه ممکن الا انصاف
 باشد نبود کرده باشیم یا هر چه بالفعل متصف باشد نبود در
 احد از منتهی علم ثانی ابو نصر فارابی چهار اول کرده در سلسله
 شرح ابو علی اجاب را می گویم از مصنفان از ظاهر سخن شرح این
 فهمیده اند که انصاف بالفعل محکم الام میاید و مدارسی از
 احکام برین نموده اند ولیکن شرح در کتاب اشارات
 و شفا تصریح بر خلاف این نموده و انصاف اعم از نفس الامری

در اعتبار

خام

شرح

و فرضی گرفته و عبارتش در اشارات اینست که نفسی ان
 کل واحد ما یوصف به کجایان موصوفات فی الغرض الذمیه او
 فی الوجود صح بر نفس لیب پوشیده نیست که امکان انصاف
 نیز اخذ میسازد که در چنانکه تصریح بان کرده اند پس فرق میان
 مذموب شیخ و فارابی میزایدی اعتبارت در مذموب شیخ
 که شیخ با امکان احد انصاف بالفعل فرض کرده و فارابی
 نکرده و ما را در بعضی حواشی اتفاق این مقام و دفع سکوک وارده
 بران افتاده و چون مقصود اینجا چیزی دیگر است بنظر آن اطباء
 نیر و در چون این مقدمه معترضه گویم پس یک از مذموب
 شیخ و فارابی سوال منوجه نیست چه این تصدیق است
 و سابقه با انصاف موضوع صادق می آید پس انجا که نفسی استحقاق
 الوهیت از تمام افراد ممکنه الانصاف با الوهیت غیر از خدا
 حادثت چه آله بر شیخ فردی غیر از او نیست اگر گویم سخن در
 امثال این مقام مبسوطی بر مرتباً در مکتبم در معرفت نه بر بنده
 فلسفی و در معرفت لغت معنی لا ضارب فی الدار نیست
 که به هم ضارب بالفعل بح نفس الامر در دار نیست
 جواب گویم الا ان جبت بالحق لیکن این کلمه نص

شرح

در معنی استحقاق
 انصاف
 در معنی استحقاق
 انصاف

ممکن
 مشاهد
 بخود

است در ایمان در حق کسی که اعتقاد وجود آله بجز خدا
کرده باشد چون مشرکان و اگر کسی اعتقاد امکان وجود
ایشان کند بلکه قابل برنی وجود باشد التزام کنیم که باین کلام در حق
او حکم بایمان نتوان کرد چه این کلام دفع همه انواع کفر نیست بل واضح
اشتراک در الوهیت است بالفعل نه بالامکان چنانچه خود تصریح
بآن کرده اند که اگر کسی سبب انکار رسالت حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله کافر شود باین کلام مسلمان نشود تا محمد رسول الله
مکوبد و اگر برای قدح در بعضی احکام دینی کافر شود مسلمان نشود تا
زمانی که اذعان بان حکم نکند و اگر حضرت پناه بهمین کلام کفر کرده
بنا بر آنست که کفر ایشان سبب اشتراک برده و از بیجا معلوم
که در مرتبه اول مینواند که امتیاز آن کنند که خبر مخدوف موجود
و بمین طریق دفع شبهه بگردد و بحث در عریه لفظ الله و شفا
چون مخصوص باین مقام نیست و مانع از اصل شهورت است
متوجه بعضی صحایق بحدت در ان خوض غیر و دوام بعضی الخیر
و اجمود **در مقام** در مباحث عقیده متعلقه بان چون این کلام علم است
در باب زحید مناسب آنست که برهانی چند برین مسئله
اقامت گشته چون هر یک از ممکنان و حکما را درین مسئله

طریق اولی است که در حق کسی که اعتقاد امکان وجود ایشان کند حکم بایمان نتوان کرد

رسالت

رود

مسکی

در بیان اینکه اعتقاد امکان وجود ایشان کفر است

مسکی است خاص دلالت بر هر یک از این طریق لاین میماند
مسکی اول ممکنان کونیند چون ممکن را وجود از ذات خود
نیست پس هر اینست محتاج باشد عبثی و تاثر موثر در ان
شی یا در حال وجود است یا در حال عدم و محالست که در
حال وجود باشد زیرا که تحصیل حاصل محالست پس عدم باشد
پس هر ممکن حادث باشد زیرا که مسبقت بعدم خود چون
حادث باشد فاعل آن موجب شواهد بود پس محال باشد
پس واجب الوجود محال باشد و این دلیل و تمثال اینست
از صنفی چند نیست پس الیقین آنست که چنین کونیند که چهار صفت
کمال است و امتضاء آن صفت سهم نقصان و نرو عقل این مقدمه
ظاهر است پس واجب محال باشد چه نقص بر واجب محال است
و اگر کسی اراده وجود ممکنی کند آن در خالی از ان نیست
و اگر در قدرت و ارادت کسی از ان دو صنفی مت یانیت
اگر هست نقص کی لازم آید و اگر نیست و ظرفین ممکن هر دو ممکن
است پس توان که اراده کی متعلق بطرفی شود و از ان دیگر
بگری وج اگر ادهر دو بر اید اجماع نقیضان و اگر هیچ
کسی بر نباید اجماع نقیضان و اگر یکی بر اید دون الآخر هر یکی
در ان جهت

در حال

حاصل نشود و اولی است که در حق کسی که اعتقاد امکان وجود ایشان کند حکم بایمان نتوان کرد

در بیان اینکه اعتقاد امکان وجود ایشان کفر است

در بیان اینکه اعتقاد امکان وجود ایشان کفر است

که خواست و نشد یا ترجیح بلامرغ چه مفروض است که در قدرت
 و ارادت هیچ کمی قصوری نیست و این بر ما را بطریق دیگر
 تفسیر میکنند چنانکه چون ایشان قادر بر جمیع ممکنات اند
 پس اگر اراده یکی در طریقی مانع شد از تعلق اراده آن
 دیگر بطرفی دیگر پس تعلق اراده آن دیگر به آن طرف ممکن باشد
 و حاحد المحالات الثالث لازم آید و اگر مانع شد ترجیح بلامرغ
 لازم آید چه اراده یکی اولی نیست بجز اراده آن دیگر از عین
 و بطریق دیگر میگویند خالی از آن نیست که ایشان قادرند بر جمیع
 ممکنات یا نه ثانی باطلت پس اول متین شد و حاحد
 آید که مسح ممکن موجود نشد چه اگر موجود شود ترجیح بلامرغ
 لازم آید با توارد علیین مستعلین با عیبه در میان ملازمه ایضاً
 اگر موجود شود یکی موجود یا هر دو با هم یکی و بر تقدیر محالی از آن
 سه محال لازم آید اما بر اول زیرا که نسبت ممکن بر یکی ایشان
 علی السویه است پس وجود او یکی دون الاخر ترجیح بلامرغ
 باشد و بر تقدیر ثانی بجز هر دو لازم آید زیرا که مسح یکی
 مستقل در ایجاد نباشد و بر تقدیر ثالث توارد علیین
 مستعلین بر معلول شخصی و ثانی باطل است پس مقدم باطل
 باشد

اراد

شود

واحد

باشد و در این برهان اسکالی است زیرا که احتیاج شق
 اول میکنم و لازم که نسبت هر ممکن بر هر یکی از ایشان علی السویه
 است چرا که باید که بعضی را با مله نسبتی مخصوص باشد که بعضی
 دیگر را که یکی و ثانیاً احتیاج شق ثانی میکنم و مکوم لازم که بجز هر یکی
 لازم می آید چه عجز عدم قدرت و چرا که باید که هر یکی قادر
 باشند بر آنکه استطلاعاً ایجاد کنند لیکن اراده ایشان
 متعلق با ایجاد بالاشراک شود این سخن را بر بعضی از اقران خود
 نقل کردم ایشان فرمودند که این سخن کاملاً تام میشود که
 تعلق قدرت با ارادت قابل شدت و ضعف باشد
 و ظاهر اینست و این نظریه دقیق لیکن محالست زیرا که
 قدرت تاثیر بر وفق اراده میکند و چون اراده متعلق است
 با ایجاد بالاشراک شده تاثیر قدرت نیز بر همان پنج خواهد
 بود و اسلم طرق است که بعد از اثبات واجب دلیل
 علی اثبات توحید و غیر آن از صفات بدلیل نقلی گفته
 چه نبوت شرع نبوت موقوفه بر توحید نیست
 و لیکن در آنکه دلیل علی مفید بقین است سخن است و ما این
 بر این را در بعضی رسائل بسط داده ایم و بقدر الواسع

میکوم

عرض

نور
مجاولات

سعی در تمام آن نموده و چون خاطر انجا متوجه بخبری دیگر
 است بمین قدر اکتفا رفت و التوفیق من الله العليم الخبير
مسکن حکما مشتاین که مدار مطالب ایشان بر این عملیت
 و مقدم ایشان از سطر کالیست و شیخ بعد از آن قواعد چنانچه
 حال مشهور است شیخ ابوعلی سینا گویند بنا بر اصول فلسفه
 اولی مقرر است که وجوب وجود عین واجب است
 پس اگر واجب الوجود متعدد باشد وجوب حقیقه شرکه
 ایشان باشد و ح امتیاز هر یکی از آن دیگر یعنی باشد
 و تعیین خواه شتوتی باشد و خواه عدمی تصاف میاید و
 واجب نخواهد بود چه اگر واجب بودی هر جا وجوب
 یافت شدی آن تعیین یافت شدی پس تعدد وجودی
 و هو خلف مع انه المطلب پس ممکن باشد و ح علاوه بر است
 یا احرى خارج نمیتواند که معنی باشد زیرا که اگر چنین باشد
 هر جا تمییز یافت شود آن تعیین یافت شود پس
 واجب کمی باشد و هو خلف مع انه المطلب و اگر احرى خارج
 است لازم آید که واجب محتاج باشد بچیز در تعیین و
 احتیاج در وجود منافی وجوب است برین اعراض کرده

مهره

انه

اند که احتیاج در وجود منافی وجوب است نه احتیاج در چیزی
 دیگر و احتیاج در تعیین مستلزم احتیاج در وجود نیست و
 جواب گفته اند که احتیاج در تعیین مستلزم احتیاج در وجود
 است زیرا که وجود عارض نمیشود الا بعد از تعیین چه
 عروس وجود ممد را در مرتبه اطلاق معقول نیست پس هر گاه
 که میسر را تعیین زاید باشد عود و وجود او را موقوف
 باشد بر آن تعیین و شریف علامه قدس سره در جواب
 شرح حکمت العین از نیل درین مقدمه فرموده چه برهن
 نیست و بدیسی نه و بر نفس خبر پوشیده نماند که ایشان در
 بحث هیولی و صورت گفته اند که شخص هر یک از هیولی و
 صورت بان دیگر است چه هیولی عله فاعلی شخص صورت است
 و صورت عله فاعلی هیولیت پس اگر افتقار در شخص مستلزم
 افتقار در وجود بودی لازم آمدی که هر یک عله وجود آن
 دیگر بودی هیولی علفی قابل وجود صورت و صورت عله
 فاعلی وجود هیولی و این باطل است پس معلوم شد که اصول
 حکما مشتاین شخص سابق بر وجود نیست و احتیاج در شخص مستلزم
 احتیاج در وجود نیست لیکن این بحث فی الماده نیز درست

بیب

نه

و متع آن فرید بسطی میطلبید و در برهان مذکور خطای دیگر است
زیرا که بعد از مساعده بر آنکه وجوب عین واجب است
چرا شاید که وجوبات متعدد باشد و اطلاق وجوب
بر هر یکی از ایشان بر سبب یکی یا بیشتر از لفظی پس وجوب است
متخالفه بنه و آنها باشد هر یکی عین واجب پس اگر گویی وجوب
را معنی واحد است پس چون وجوب عین ناهیت باشد از وجوب
متعدد باشد در ماهیت وجوب ترکیب بشود و دیگر
را میزنی باید و نسوق الکلام الی الاخر گوئیم چرا شاید که حال
وجوب چون حال وجود باشد نسبت وجود حاضر اجبی
و وجودات خاصه ممکنه که ایشان ماهیات متخالفه اند
بذواتها بر نذب ایشان چه وجودات خاصه نزد
ایشان بسطیت و ترکیب در ایشان نیست
و اگر چه لفظ وجود مقول بر همه علی سبب التلک
و حاصل آنکه مینو اند که ماهیات متخالفه باشند که وجوب
بر هر یکی مقول شود یا بشکک یا با شکر آنکه و هر یک را
وجودی خاص باشد مگر از غیر بذات خود و بطریق متصل
نرا زین گوئیم این که گفته اند که وجوب عین واجب

کلام

لفظ
متصل

است

است و او مفهوم کلی وجوب است یا افراد او بطلان اول ظاهر
و بر تقدیر ثانی چرا شاید که وجوب را افراد مکرره مختلفه
حقایق باشد هر یک عین **مسئله سوم** مسک اعظم
حکایت که ایشان را بوقت زمان ما اشتراقیان میگویند
و مدار مطالب ایشان بر ذوق سلیم و اشتراقات حدسی
است و مقدم ایشان چنانچه مشهور است عالی افلاطون است
و شیخ و بدون قواعد ایشان حکیم الهی شرح شهاب الدین است
فدس سره و چون این فن از حکمت بنا بر علو مرتبت چنان
دو در درخت بزرگ ادر آتش دست زد و آتش نمایان
روز کار نشده و کج نشینان زدایا مدارس از اشتراقات
انوار این آفتاب سپهر کمال فی نفسند و ساکنان منبع
طلب را درین عصر از ساحت مقاصد آن خبری نیست
و در دست ایشان از جوهر حقایق آن که هر ی نه لابد
چندی از اهمات مطالب ایشان که بیان این مطلب
مبتنی بر آنست بیان کنیم سو فبق الله تعالی او لایا بدو است
که بجهت اختلاف بجهت مساسد چون اختلاف انسان و
فردس بتعین میباشند چون اختلاف زید و عمرو اختلاف

عظما

کمال و نقصان در ذات شیئی نری باشد لیکن اقسام امری خارج
 بان حقیقت بل برای کمال در نفس حقیقت و نقصان آن قطع نظر
 از امور زاید و آنچه شایان گویند که مایات و اجزای آن
 قابل شدت و ضعف نیست با آنکه دلیلش تمام نیست
 منتقض شود و زایدی مقدار چیزی نیست و محتمل ناقص و
 نایاب نمودن میشود که عقل در اول نظر تقسیم شیء با نور و ظلمت میکند و در
 سوز ایجاد است که پیدا بگردد باشد و در کربا باو پیدا خواهد
 محتاج بغير باشد و خواهد نباشد پس حاصل معنی نور در است که پیدای
 زاید بر حقیقت او باشد و تصور او بدیهی است و تعریف از برای
 تهیه است و در ادب ظلمت اینها عدم نور است مطلقا و تقابل میان
 او و نور تقابل سبب ایجاد است چون این مقدمه مقرر شد
 گویم که غواص بر زخیره را یعنی اجسام امری چند لازم است که
 مشخص است مثل اشکال و نهایت که با آنها از یکدیگر تمیز
 میشوند و یک نیست که علاوه بر نفس نهایت جسمی است و الا
 اختلاف نمودی چه نهایت در همه افراد یک است و نه لازم است
 چه همه در آن ترکیبند و غیر آن که علاوه بر یک از این امور موهوم
 آن شخص باشد چه موهوم او بواسطه اینهاست پس اینها

ل
 هیتة
 بقا که زاید آنجا نیست
 این بود که از جسم را بدست
 از مقدار کم

روگردانند

ب

سبب هیتة باشد و در لازم آید و نمیتوان که اختصاص
 جسمی بشکلی و هیتاتی سبب جسمی دیگر باشد چه حد صیاب
 خاکت با که جسمی علاوه بر جسمی نیست و دیگر آنکه جسم
 مشابهی است پس در لازم آید و نمیتوان که بواسطه موهوم
 باشد یا صورتی چه ایسا بر اصول اشتراقیان موجود نیستند
 و بر تقدیر وجود ایشان موهوم بخاصه مشترکت بشخصه موهوم
 حسیته موهوم که محصل موهومی نمیرواند بود و نوع صورت حسی
 هم شوند بود و همچنین سخن در اشخاص صور حسیه همان سخن
 در اشخاص اجسام است که اختصاص هر یک به آن اشکال
 و هیات نیست و هکذا الی الاخر و نمیتوان که عرصی باشد
 قیام ما و یا غیر او برای لزوم دور یا تسلسل پس ثابت
 شد که محصل هر جسمی هیتاتی نه جسم است و نه عارض او
 و نه اجزای او بر تقدیر این پس ادی خواهد بود نه جسم نه
 جسمانی بلکه نور مجرد اگر معتقد غیر نیست پس واجب الوجود
 ثابت شد و اگر معتقد باشد هر این معتقد است
 از خود نخواهد بود چه جسم عکس شرف نتواند بود بلکه
 بنوری دیگر شرف و انور از معتقد خواهد بود و تسلسل

یس
 و این نور مجرد

باطل است پس منتهی شود و نوری که مغفیر نباشد و اثرش
از او نباشد که آن نور الانوار است و نور اعظم و نور قیوم
و نور محیط و نور اعلی و نور قهار و او غنی مطلق است و غیر او همه با مغفیر
چه بجزیره غیر اوست پر توی از نور اوست یا پر توی از
پر توی نور او و بهر چه اوج او بهر چه با او مشرف تر چنانکه
در نور محسوس قابل اکتساب است بر غیر نورانی تر است پس
مراتب موجودات که شعاعات آفتاب نور الا
نوار است بحسب قرب و بعد با و متفاوت است در کمال
اشراق و نیز است آن و نقصان تا بغایت میرسد که مرتبه
اجسام است که در غایت کثافت و شعاع نور الا نور
از آن مرتبه بعد غیر و در چون اثبات واجب برین طریق
نمودند در بیان حد و احد انیت گویند که نور مطلق خود آنچه
قائم بخواست صحت است و خواه آنچه قائم بذات خود است
یک حقیقت است و ازین جهت است که تمام انوار واجب
التعظیمند بحسب نور انیس الهی و اینجاست که در نور انیس
قدیمه اجسام مشتیزه قبله بوده و آنچه مشتایان گویند که حقیقت
واحد و توان که بعضی افرادش عرضی باشد و بعضی جوهری

زیرا

زیرا که اگر آن حقیقت مقضی غناست از همه محل افرادش
مستغنی باشد و اگر مقضی انقار همه مغفیر باشد در جواب
گویم که لایم که طبیعت مقضی غناست یا انقار بلکه طبیعت
مقضی سبب از آن دو نیست و مراتب مخلوقه که آن در
کمال و نقصان تفاوتی انقار و عدم انقار میکند و غایب بعضی
اگر عرضی باشد قائم بغیر و باین ظاهر شد و دفع آنچه گویند که چه
گونه بعضی افراد حقیقت واحدی باشد و بعضی معلول و این
که انوار حقایق مخلوقه نیستند حدسی است و نزد ارباب
ذوق سلیم و حدس صایب ظاهر است و برین تمیزی
کرده اند و گفته اند که اگر انوار حقایق مخلوقه بودند می مرکب
بودندی از ما به الا شتر که و ما به الایثار زیرا که مطلق
نور که بدیهی التصور است و اظهر اشیا است شرکت میان
انوار و زاید حقیقت ایشان نیست اما شتر که ظاهر است
اما ذاتیست زیرا که مراد از شتر است که ظاهر بذات خود باشد
و ظهور زاید بر ذات او نباشد پس ظاهر از او کند
ذات او باشد و محلیست که نور مرکب باشد چنانکه
او همانست که بذات خود ظاهر است و بدیهات بسطند

چه اگر مرکب بودندی احساح نرتب اجزای ایشان در
موقفه کنه ایشان بودتی چون این مقدمه تمسید یافت
که اختلاف میان انوار بالذات نیست بلکه بکمال نقصان نفس
حقیقه ایشانست با اتحاد حقیقه گوئیم که غیروان که نور غنی مطلق
مستعد باشد چه اگر مستعد باشد تمایز ایشان بسبب حقیقه
و لوازم آن تواند بود زیرا که شرکت میان ایشان چنانچه
که شد و بعارضه تواند بود زیرا که سبب احضاص هر یکی بعارضه
یا بجهت ایشان باشد یا بویژه یا امری خارج اول باطل است
زیرا که حقیقه هر دو یکست و ثانی ظاهر البطلان چه تحصیل بویژه با آن
عارضات و ثالث نیز باطل زیرا که ایشان در تحصیل
مستعد نیستند پس غنی مطلق نباشد و تا بزرگمال و نقصان خود
تواند بود زیرا که مفروض است که هر دو نور غنی مطلق اند و اح
ناقص غنی مطلق نباشد چه ناقص بذات مستعد است بکمال و همانا
تمامی فردشان جدال گویند که چه نسبت به که آن نور ناقص را آن
کمال ممکن نباشد پس او را افتقار بکمال نباشد چه افتقار در امر ممکن
تواند بود و لکن سلبا که افتقار بکمال دارد و چه نسبت به که نور ناقص
اگر چه مستعد است بکمال مستعد بزرگمال در ذات خود نباشد

باین

باین معنی که بر تو نور کامل نباشد گوئیم با اتفاق کافه عقلا امکان
و مشایبان و غیر هم نقص بر واجب الوجود محالست چه نقصان
مستدرم امکانست و بدیهه عقل حاکم است با که هر چه که او را
در وجود که منبع کالاتست افتقار بر نباشد در توابع آن مستعد
بیشتر نخواهد بود و این دعوی مخصوص اشراقیان نیست طبق دیگر
در توحید تک نیست که این همه چیزها محتاج بشند چیزی اکمل است
آن چیز را از آنکه بعضی چیزها با او محتاج نباشند پس اگر دو نور
غنی باشند هیچ غنی نباشند زیرا که هر یک را صفتی اکمل نیست کننده شده
که احتیاج جمع چیزهاست با و و هر چیزی که نقصانی باشد بوجهی از
وجه اول تکلیفست و محتاج پس بر او ممکن باشند و محتاج نیست
خلاصه آنچه در کتب ایشانست با تبع و زیادتی در بعضی مواضع
و تمسک بعضی معذرات که ناظر بصیرت استیاری ذوق سلیم و طول نماز
تو اعدایشان در توانند یافت اکنون نوبت آن رسیده
که طرفی از حقایق بلند بیان کرده شود باینکه حسن توفیق
مقام دوم در کشف بعضی حقایق شهودی آنها اطوار
دانش بود اینها انوار پیش است و مشتاقان ما بینها **مقام**
شرق من الوادی الیقین فی التوی و دوع عکب ذکر الراجح من المن

الحجی

و در کل قول غیر بجا فائده **اول** الصانع الاصلی و الاخر الصدورین
 مقام نزد و موقت است **موقت** در بیان حقایق متعلقه یعنی
 آن بدانکه توحید را سه مرتبه است **اول** توحید افعال که تمام افعال
 فعل حق بیند و این اول درجات ساکنان منجی حقیقت است و از
 ثمرات و نتائج این مرتبه اولی حقیقی است که دیده نزدیک و نزدیک
 از وسایط برگیرند و بر سبب کارند و هر چه واقع شود و آید
 و حاصل اکوان را مجاری احکام موثر حقیقی شمسند و آنچه از عثمان
 مغزی گفته مالکسان الاقوال استباح کوی فیها احکام المفادیر
 اشاره بهیند و لیکن درین مقام کرمیت بغایت دقیق که افعال
 گاما اگر چه راجع بموثر حقیقی است و غیر او را در ایجاد آن هیچ
 مدخل نیست لیکن گاه به اعتبار تعلق بوسایط صوری صفت **موج**
 تصور پیدا میکند و آنچه بعضی بجهت رجمت گفته اند که
 ذات فعل بقدره است و وصف طاعت و معصیت از بعد
 است کرد و تصور صفت مبداء این سخن نواند و تصور می اگر است از جانب عبارت
 آن مگر در عبارت حسن و یا از تفاوت نقل و معطن لیب باید که در سخن بعضی نماید
 بحالت انابه نسبت بعضی تا از اثر صد اصوات اصلی باز باید چه اکثر اصول ملل و مذاب
 و سبب صورت **صفت** مختلفه مبداء آن یک سخن است

پیدا میکند و به افعال
 اشیا متعلق در غایب
 حسن و کمال هر مرتبه
 ماعترا که اثری از آنرا
 است کرد و تصور صفت مبداء این سخن نواند و تصور می اگر است از جانب عبارت
 آن مگر در عبارت حسن و یا از تفاوت نقل و معطن لیب باید که در سخن بعضی نماید
 بحالت انابه نسبت بعضی تا از اثر صد اصوات اصلی باز باید چه اکثر اصول ملل و مذاب
 و سبب صورت **صفت** مختلفه مبداء آن یک سخن است

هر کس زبانی صفت عشق تو گوید عاشق برود غم و مطرب برانه
 و تمام توضیح کلام درین مقام است که بعضی اساطین ای کشف
 و محقق فرموده اند که میخواهند که در ذات سبب تعلق اوصاف
 بایشان احکام پیدا میشود که بان مقصود میگردند چنانچه
 ذات سبب تعلق اوصاف بایشان احکام پیدا میشود
 که این مقصود میگردند چنانچه ذات سبب تعلق علم عالم م
 میشود و صفات را نیز سبب تعلق بذوات احکام
 پیدا میشود چنانچه علم سبب تعلق انتساب بذوات قدیم
 قدیم میگردند و تعلق بحادث حادث چون این مقدم معلوم
 شد گوئیم هر فعلی را دو اعتبار است اعتبار نسبت بذوات
 موثر حقیقی و باین اعتبار شایسته است او است که مقصود جنبش
 حسن خبر او و کمال بود و تمامی محالی جمال او است و ازین جهت
 حسن محصل است و دیگر اعتبار انتساب بمظاهر و مناسبت
 باشند او نسبت آن مظهر بخصوصه و عدم مناسبت و باین گاه حسن است
 و گاه قبح پس قبح بعضی افعال عبارت از عدم مناسبت
 آن مخصوص مظهر پس یک فعل از نسبت بموثر حقیقی نور حسن
 و حسنی گرفت و از نسبت بمظهر رنگ ذم و قبح اگر نظر
 بصبر برده بعضی درین مقدمات تحقق نماید و عبار مصطلقی

علم عالم شود صفات را نیز سبب
 تعلق بذوات

اعتبار

جعلی از پیش روی قطره اصلی مانند سما و اسی معارف
 بنده و لطیف از جمله که از نظر مظار به برص عزت و وجوب
 عطیه محبت رخ نماید از آنجمله آنچه حکما گفته اند که وجود
 خیر محض است و شر از عدالت و دیگر سر تکالیف
 سرعی و ترب مدح و ذم و ثواب و عقاب بر اعمال
 و عدم منافاه آن با بدیه محض و برک اشرفی
 که اینها بر همه محمدان صفات نظری پوشیده است
 و معنی ما اصابک من حسنه فن الله و ما اصابک من سیه
 فن نعلک یا فحای قل کل من عند الله در تعاقب آیند و
 سر الرضا با قضا یا مودی ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایما
ذمى الفری و ننی عن العیش و المسکر و البغی و البغی توانی
 نمایند و معلوم شود که ما که همه افعال محل حواس است مع
 و دم عاید ما و نیت و با آنکه همه ماعل اوست کالار
 اشیا همه به او عاریت و از تقاضای آن کمالی مبراست
ت ای عویده هرگز نیست همه حوس و ی شبنه لطف
 چه شستت همه خوش ای هر چه کنی زیای تا خوش
 و می برت پای هر چه هست همه خوش **رتبه دوم**
 توجید صفات و ادانت که تمام صفات صفات
 حق

حق چند چنانچه علم را علم حق میند و فدره و فدره او و همین صفات
 و درین مقام ساک از صفات بصفت بناه بر و اینجا که
 در مرتبه اول از افعال به افعال و این مرتبه از مرتبه اول
 اعلی است چه صفات مبادی افعالند توجید صفات
 مستند توجید افعال و درین مقام مثل همان نکته که در
 مرتبه اول کتیم است چه صفات با سربا با اعتبار تمام
 آن ذات در عاید شرف و کالت و با اعتبار تمام
 عطا هر صفة مع بهان معنی که کتیم پیدا میکند پس هر صفة کمال
 که در عقل در اید و ارجع بذات احدیه میشود و او اعلی از است
 برات غیر متناهی و هر نقصان که متصور میشود از مسلوبت
 و ساحت عزت او از ان متباعد با بعد و غیر متناهی **ت**
 در توجیر اتم و اوصاف معالی که تراست **ت** و نه در آن کس که ترا
 چند و حیران توفیت **رتبه سیم** توجید ذات که بجز
 ذات نیست و کثیر است در وحده حقیقی او تکلانشی میندند وحدتی
 که مقابل کثرت که آن ظلی از اطلاق اوست و نه وحدتی
 که موصوفتی که ساری در عدد است که آن مرتبه از مرتبه
 تزلالت جمال اوست بل وحدتی که اگر شمع جمال بر او
 بصرد دارد که اصل

کانیات را ^{در} صدقات سببش غایش نعیات پروانه و اسوز
 عالم همه از شعله انوار سوزد که مگر از نور خورش جلوه نماید
 و این مرتبه احدیه جمعی است که هر چند کثرات بتصور است
 کوناگون براید و حده حقیقی او را مخصوصه اطلاق و کمال استغنا
 برینشاید بلکه چندان که افواج کثرات منزله منزله کم کرد
 ظهور تیرمان استغنا او شتر شود و چند اینکه ضد ادبجاعت
 و تعاند بر خیزند مصالح ملکات او اتمام بیشتر گیرد و درین
 اطوار از توحید احتیاج منعی و اسقاط نیست و درین مرتبه
 از وصول حاجت بمانند بلکه ضابطه بقا و اسقاط نیز محاط
 این وحده اند و هر چه از وجوه معلول اشارتی با محاط
 عبارتی گردد خواه بطریق سلب چیزی از دو اسقاط
 و خواه مطلق اثبات چیزی را و از عالم کثره است و این
 وحده مرتبه غیب الغیب است که از جهات اشاره است
 کبریا او نرسد و چند آنکه تیر تیران بنده محبت بند بان
 اطوار مدارج سیر برآیند و دیده برفوق سر بلند بر جمال
 با کاشش محیط مگردند لیکن از برای ضیق مجال الفاظ و
 سعیت محیط معانی اشارتی بان میکنند لفظ موجب
 وحی

این مرتبه احدیه جمعی است که هر چند کثرات بتصور است کوناگون براید و حده حقیقی او را مخصوصه اطلاق و کمال استغنا برینشاید بلکه چندان که افواج کثرات منزله منزله کم کرد ظهور تیرمان استغنا او شتر شود و چند اینکه ضد ادبجاعت و تعاند بر خیزند مصالح ملکات او اتمام بیشتر گیرد و درین اطوار از توحید احتیاج منعی و اسقاط نیست و درین مرتبه از وصول حاجت بمانند بلکه ضابطه بقا و اسقاط نیز محاط این وحده اند و هر چه از وجوه معلول اشارتی با محاط عبارتی گردد خواه بطریق سلب چیزی از دو اسقاط و خواه مطلق اثبات چیزی را و از عالم کثره است و این وحده مرتبه غیب الغیب است که از جهات اشاره است کبریا او نرسد و چند آنکه تیر تیران بنده محبت بند بان اطوار مدارج سیر برآیند و دیده برفوق سر بلند بر جمال با کاشش محیط مگردند لیکن از برای ضیق مجال الفاظ و سعیت محیط معانی اشارتی بان میکنند لفظ موجب وحی

توحید

وحی و نظایر آن وسامت غنث عز او از آن منزله است
 که در محیط عمارة و اشاره در آید و آنچه کفیه اند التوحید
 اسقاط الاصلیات مراد با اسقاط است که با او چیزی
 دیگر بسج وجه از وجوه اعتبار و ملاحظه مکنند نه بطریق سلب
 و نه بطریق ایجاب حتی که اسقاط را هم ملاحظه مکنند
 لاسلبا و لا ایجابا بلکه وحدت صرف و اطلاق محضند
 و او را چنانچه هست باز گذارند و درهم و عقل را مجال تصرف
 در و نهند ^ت ز روی خوب توفیقات دست باز شد
 که شرم داشت که خورشید را پاره اید چه حق توحید او
 همانست که خود بخود می کند می واسطه رسالت لغت
 و وصف و صوت و حرف و عمارة و اشارت
 و وحده الواحد من واحد ^۱ و کل من وحده حاحد
 توحیده ایاه توحیده ^۲ و لغت من نعیه احد
 اینست شمه از احوال مراتب ثلث توحید و در استغنا
 نبوی که اعوذ بعفوک من عقابک اعوذ برضاک
 من سخطک اعوذ بک منک لا احصی ثبات علیک است
 کما اثبت علی نعلک اشاره برین مراتب است

خود

علی الترتیب چون این معلوم شد بر وقت حقائق شناس
 پوشیده نباشد که کلیه لاله لاله اشاره بر سر
 توحید است چه افعال و اوصاف و ذات بجزئیة
 مخصوصه است پس صراحت در حق مستند
 انحصار فعل و وصف و ذات باشد در ذرات لطیف
 نکات این کلیه است که حذف خبر لا بنا بر اصول
 علمای معانی بیان برای است که نا ذین بر بند
 ممکن منقل بود پس انحصار بر مفهوم در حضرت حق لازم
 آید چون هستی منحصر در دست توابع هستی نیز اورا خواهد
 بود و این هستی جوهر در آن که باشد ثمرات کمال
 و در آنکه بر ذات احدیه تلفظ الله کرده شد زیرا
 اسامی و صفات چند که می نماید اولاً که بانی اکام است
 باعتبار شانی ارشیون و صفاتی اوصاف و الله علم و
 من جبت بلائی فی لفظه صحت از اوصاف
 و لهذا با احاطه جمیع صفت کمال است
 بخلاف دیگر اسما که محیط بر صفات خود نیستند
 و درین مقام که مقصود توحید حضرت مناسب

لفظ

لفظ الله است که دلالت بر ذات من حیث
 بهی میکند و دیگر آنکه چون این لفظ احاطه اجالی بر صبیح
 اسما و صفات که اصول اکوان و حقائق اند دارد و درین
 مقام مناسب است شعار آنکه تنوعات کثره سطوه و حده حقیقی
 را کاسریت و مجوزة اطلاق اورا منافی نه دیگر آنکه محکم
 این کلیه طیه اصل ایمانست و باقی ارکان بمنزله تفصیل
 ان لفظ الله نیز اصل جمیع اسماست و ام القری است
 پس مناسب آن نمود که در اصل ایراد کند و چون
 طریقی از حقایق معنوی نموده شد شروع در بعضی لطایف
 لفظی آن رود و انصر الامن عنده **موضوع دوم**
 در لطایف متعلقه با لفاظ آن بدانکه هر چه فراسه مرتبه
 مرتبه اول است که در نفس می کنند که مکمل تحیل آنها کرده
 و بعد از آن متوجه ایجاد آنها بحکیم الالات و طبیعت
 بر وجه مخصوص میشود و این مرتبه تشبیه به انوار و حقایق
 بحسب وجود علمی است در ذات اقدس و در مرتبه
 را درین مرتبه حروف عالمه و حروف فکر به میکنند
 و کما حروف عالمات لم تفل اشاره لکنه علمی است آن

و جمیع اسما دیگر
 تفصیل اجالی او
 هم

اولاً

ظهور حقایق مرتبه دوم است که در صورت صوتی کلامی
 بر مشعر سمع جلوه میکند و حروف را درین مرتبه حروف
 وسطی مگویند مرتبه سیم است که در حقیقت رقی
 کنانی که دیده اولی الایدی والابصار ظاهر میشود و انرا
 باین اعتبار حروف ساقله میگویند و حروف را در حقیقت
 و حقیقتی و نقلی است و در حقیقت مرتبه عددی و بلیش صورت
 کلامی و حدش صورت صوتی چون این مقدمه نمیدانفت
 نموده میشود که از لطایف نکات که درین کلام که یکبار
 آنت که مدار ترکیب ادبیه حرفت الة و الف
 در مرتبه سفلی که حروف را باین اعتبار حروف سفلی میگویند
 اعنی محل رقی عبارت از اول تعینات چه او حقی است
 در تمام از تکرار نقطه و ترانی او در حدود و حروف محلی است
 مسافت لومی و باقی حروف از او حاصل میشود و لام است
 است بر وجود منبسط بر اعیان چه صورت رقی او
 مستقل است بر قایم که آن الف است و ذیلی که آن
 وزن است پس اینست منبسط بر وزن متصل با و
 و به اشارت بتمام دایره کون پس درین کلام آساره

دائرت بر دایره کون

وحدت

بوحدت حقیقی و اصول مراتب تنزلات است
 چه مستقل است بر اول مراتب ظهوری حق که لغت
 است و بر وجود منبسط بر اکوان که لام است
 و بر تمام دایره کون که با است و نقطه بر وجه سر بیان
 و تکرار ظهوری در همه متخصیحا که وحدت حقیقی بی شائبه
 حلول و اتحاد در همه ظاهر دیگر از لطایف نکات
 این کلام است که در و تفسیر حروف اسم الله صمد
 دیگر نیست چه ماده ترکیب او چنانچه کیفیت لغت
 و لام و تا و درین مقام اشارت با کلامی است که در ولایت
 جعلی و صنعی تفصیل لفظ الله است که دلالت بر توحید
 میکند بی غیلت غیری در دلالت عقلی حقیقی و تفصیل
 مراتب تنزل و حده حقیقی است که دلالت بر توحید
 توحید میکند بی شوب مدانیت غیری چون دمان
 و لبران درست و نیست خود بود و خود گوید و مدبر
 و پر سیده این نکته دقیقه که ظاهر الی الغایه در شبکه
 خاطر دیگری نیامده عارف نکته دان بسی از مهمات
 حکم و معارف و افشاص تواند نمود و خوار الحلیه که

احوال با سر تا بنده که کلمه توحید است چه نظورت
 وحدت حقیقی و تفصیل مراتب ظهوری اوست
 که دلالت بر احدیة جمعی میکند پس تمام عالم
 کلمه توحید است صادر اوج و ذمه اسرار آخر لا اله الا
 الله **بما** یلقین و در رس اهل نظر یک است
 کفتم کنایه دیگر میگویم کت و دیگر از لطایف
 رمزی این کلمه است که تمام حروف او در بیست
 کتبی روضع استقامت و ارتفاع الایمان که در
 دو موضع از آن وقت و لام که قائم است مرتفع
 است و در پیش مستدیر و در ضمن این کلمه سری
 هست چه اصل خطوط بحسب نظر اولی دست یکی مستقیم
 و دیگر مستدیر و باقی اقسام خطوط منحنیه از یکی ازین
 دو ماخوذ است یا هر دو بطریق ترکیب یا تکلیف و عقد
 المحصول اصل خطوط خطیست و مستدیر از ماخوذ است
 پس الف در محل دیگر کتبی است از ره بقره احدیة
 و تا اشاره بقره تفرقه است و درین کلمه بدایت
 و نهایت سیر ظهوری و شعوری مندرجست با وسط

کآن مستدیر است

بر

سیر شعوری چه الف اشاره بقره جمعیت است و تا اشاره
 تفرقه محض لام اشاره بجمع میان هر دو اول مراتب سیر شعوری
 تفرقه محض است و وسط جمع میان هر دو نهایت جمعیت
 و احدیت چه جمعیت احدی حایه ایش اشارتی بان
 رفت موقوف ساکت تواند بود بل مقبل ساعه کت
 دیگر عارف حقایق بین داند که مدار عالم کون و صا داعنی
 عالم امکان چه مدار کون و فادنه استقامت تا مخصوص
 عناصر باشد منافی حرف مثابان است بل ایجاد و احوال
 بر اینجی تقابض و باسط است چه ایجاد معنی ظهور سلطان
 بسط است و اعدام فرمان فرمان قبض تمام مناسج
 احکام الهی از تفصیل این دو منبج کلی است و یکی نیست
 که نمود امکان است که امتقار کلمه توحید شود و نمود
 امکان از معصیت بسط است ازین جهت است
 که تمام حروف او ازین قبیل است که تلفظ بان سیر بسط
 جنگ و ثقیفین لی قبض عضلات حاصل میشود کت دیگر
 بروا حقان رموز آیات و بیانات عرفی پوشیده
 منت که الف که در محل صوتی اشاره بدات
 احدیة است در تمام اجزاء این کلمه است در بعضی

ظاهرات و سببی است و در بعضی بطریق بیانات مدح
 و نکوت چه کفایت که اجزا اول الف است و لام و
 ما و الف در هر مرتبه و در اینجا من تیسیم کلمه ثانیه کلمه
 و از آن نحو است بر آنکه مستی و نمودنها میاید ذات احدیه
 یا اسماء او کلمه دیگر بر میسبان دیوان هویتندی گویند
 نیست که مراتب عددی حروف این کلمه منحصرت
 در واحد و نهمه و نهمون واحد چنانکه سابقا اشارتی باین
 رفته اول ترلالت و حده حصصی اطلاقی چه حده حصصی
 از سموت نظر و جهاتش متغیبت و خطوط شناسی
 ادراک بسط ذات او غیر مد که نمایه منفذ سهام
 نظر اذیال ملاک صفات و ترلالت او توان بود
 و در موقف توحید ذات ایامی به این معنی رفت و
 این سخن در غایت ظهور است چه حده محض بر صفت
 اطلاقی منافی نیست و در تینت کجی اعتبارات یک
 نیست که شعور و ادراک و اشارت معضی بعد و توحید
 است و لوبالا اعتبار و هر چه تغییر ازین مرتبه مان کستد
 صری از تیه بعضی باشد بر توحید ان ساحت تا آن
 اشارتی فی الواقع احاطه آن مرتبه کرده باشد چه

است

چه هر که با آن مرتبه توان رسید و هر چند پیشتر روند هنوز
 همان سالک و ان مرتبه البعد ماقی باشد پس روشن شد
 که واحد عددی که مرتبه الف است اول مراتب ترلالت
 و حده حصصی است و نسبت سریانی او با عدد در غایت
 مناسب با بهر مان و ظهور و حده حصصی است در کثرات
 و از سبب است که گفته اند الف اشاره است بذات
 احدیه و نهمه نهایت کثره است و بعد از آن یک و حده
 چنانی در محل خود معرده داشته اند چه کمال و تمامی هر عدد
 است که هر چه در و مدح است از نسبت بطریق تفصیل
 ظاهر شود مثلا کمال سه که مخرج نهمت نهمت و تینت
 ده است که در و نهمت سه که یکی است و سه تینت او که
 است ظاهر شده بصورت تمامی و کمال روح است
 چه دو مخرج نصف است و ضعف و در مخرج نصف و یکی است
 و ضعف او چهار است تمام ظاهر است و مخرج و تینت او که
 نهمه که کمال او است نمایه کثره باشد و نیز از او کثره
 بوحده حصصی اطلاقی از نسبت زیرا که تسعه و اسیه هر مرتبه
 نام میشود چه بعد از آن عشره است که بعد از مرتبه عشرت

نمیشد

که

و بعد از واحد جزو حده صحتی اطلاق صحتی نیست نیز
 بعد اعداد باشد از وحده صحتی اطلاق حیاتی در محل خود
 کرده اند و از نسبت بر معنی آنکه تمام اطراف بر عدد
 واقع اند یعنی که عدد حواس که نهایت سیر ظهوری وجود بدی
 سیر ظهوری است و عدد در جسم است
 فلکجات و چهار عنصر و زمان است حصول اربعه و آن سیال
 که را اسم امتداد موهوم است که تدبیر حرکات با و مکتب
 و اطراف حواص انسان که طرف شاه کونی است
 سر و دست و روی و طرف دست اصابع
 و نازناح است و اسلام که طرف رتبه سورت است
 و عدد اکوان سفلی است چهار عنصر و رتبه امراجی و کم مثلها
 و خواص این عدد بسیار است چنانچه اید کشف در محل خود
 آن القات فرموده اند و ثلثون اول اعداد افراد ثلثون
 اول اعداد افراد عقود و غزوات و نسبت او بنسبه نسبت
 بواجده خون این مقدمه تمهید یافت کوبیم درین کلیکب
 رتبه حصای اشارت به بدایه و نهایت سیر ظهوری و
 شعوری و بس منزل سیر شعوری نیز چه واحد مبدأ سیر ظهوریست

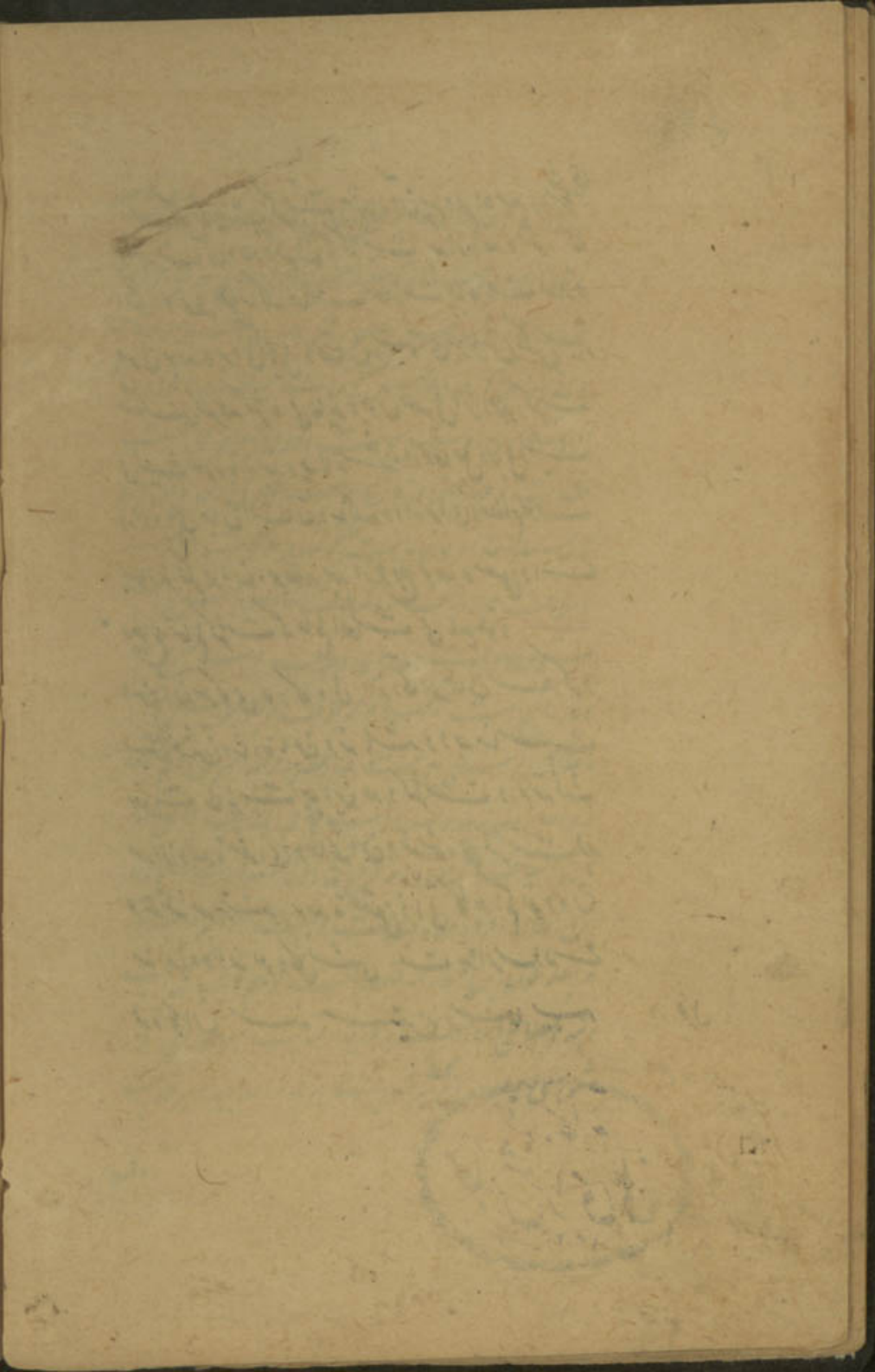
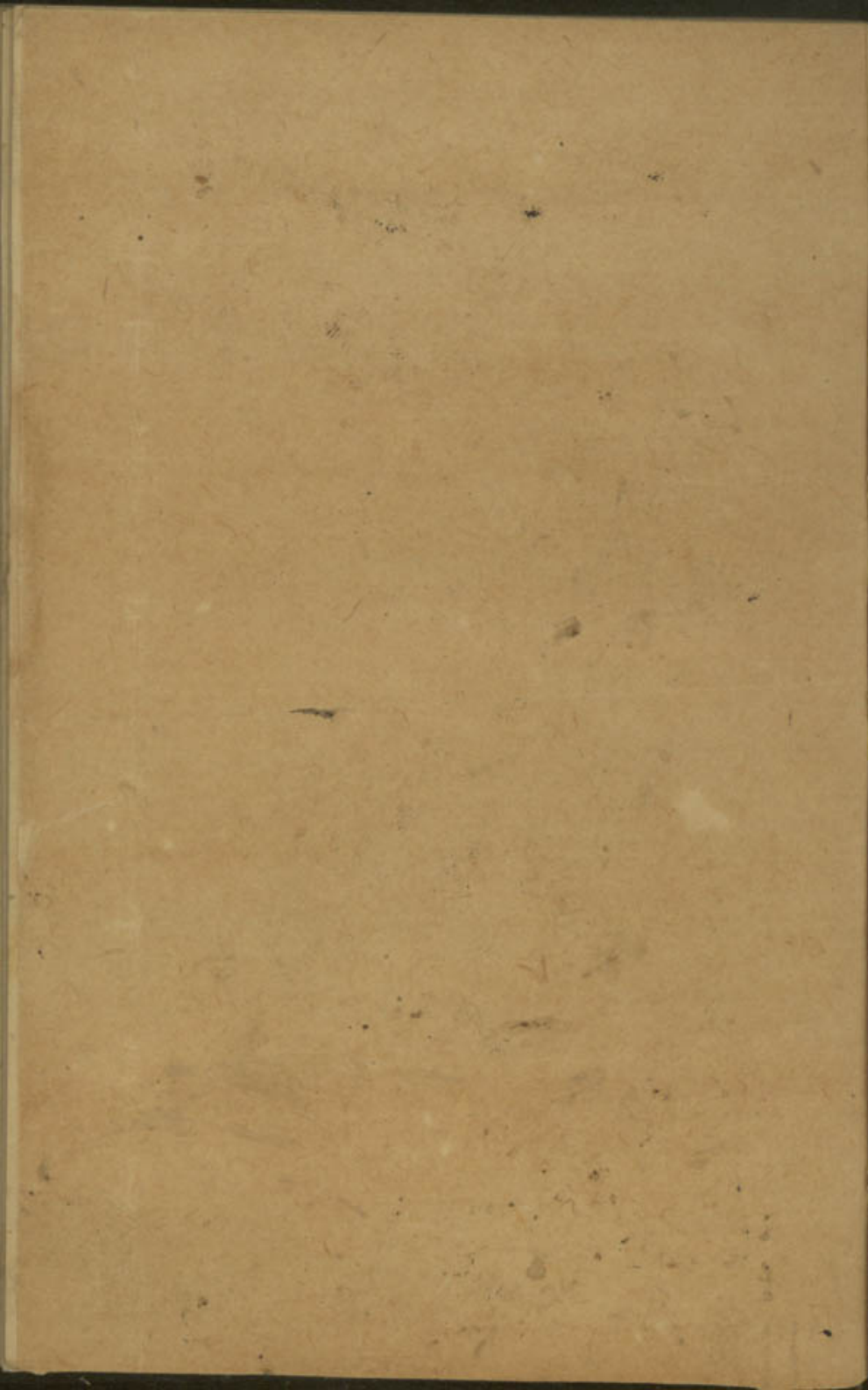
و غنه

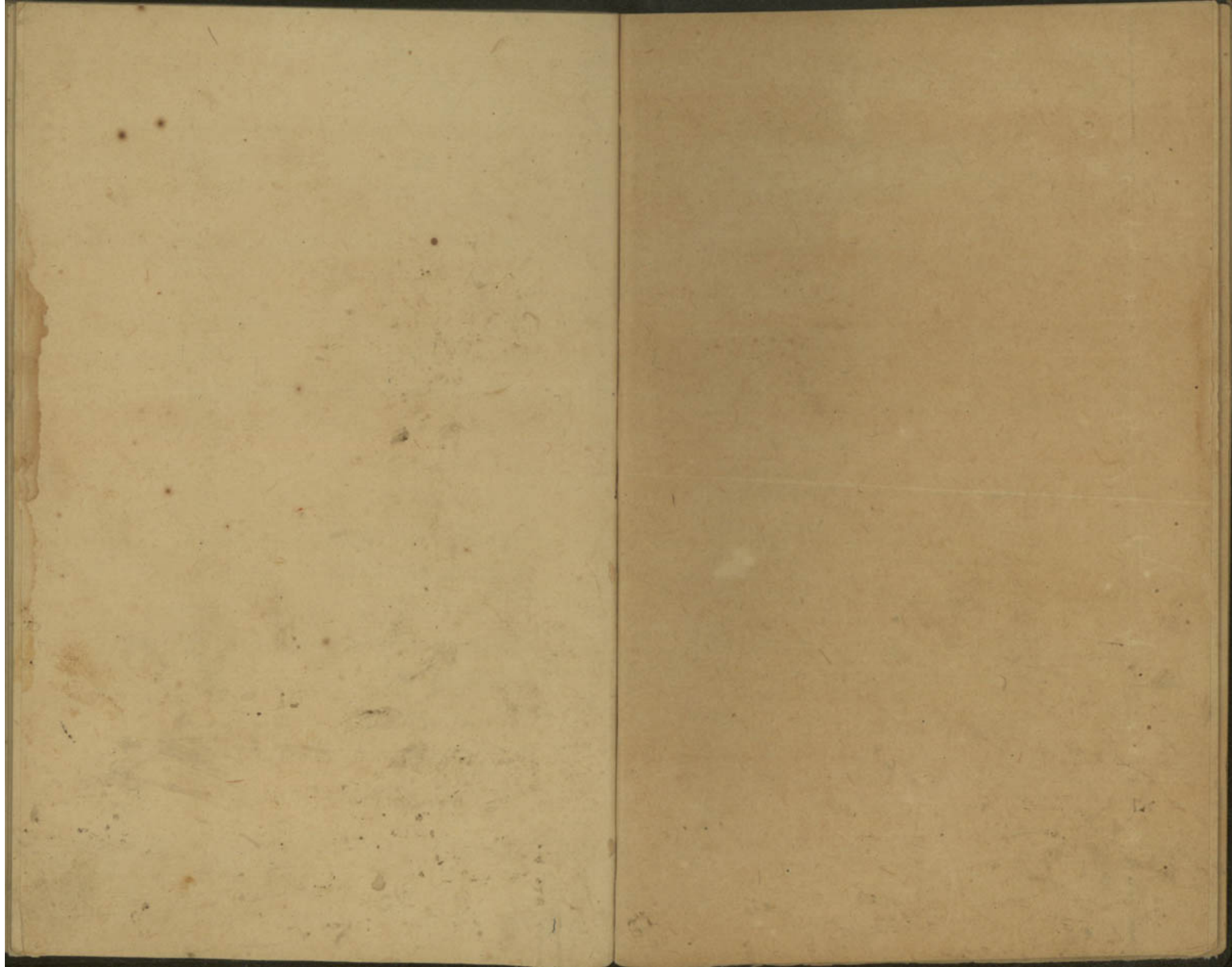
و غنه که نهایت کثرت متناهی آن سیر و هم او مبدأ سیر شعوری
 و واحد شمارا آن عدد و ثلثون که کثرت است بعد از واحد شعوری
 اشاره بجهت چیل ساک صاحب مقام است چه عارف مدارم
 وصول بوحده برای تکمیل ما ضامن و استوای بر عرش مکن سیر
 معکس بسر حد کثرت می نماید و چون حصول اثر و ظهور کثرت
 بی ثلث صورت نمید و چه لایست از ثلث اعلی و قابل نسبت
 از دو اجی میان ایشان و ساکن را از برای انتظام طرف
 صورت حکم فرمان اسم ظاهر بعد از خروج بوحده صحتی ذاتی
 رجوع عالم کثرت که عالم افعالست می باید نمود **ست**
 این آن سر کوی بود کاول : ز آنجا همه جهان سفر کرد
 بس ثلث نشان اشاره باین رتبه باشد و وجه مناسب
 بنیات طهارت چه این عدد کثرت در رتبه ثلث
 بعد از واحد شعوری و حیاتی این رتبه شعوری کثرت است در
 رتبه ثلث بعد از شعور بوحده صحتی ذاتی کاید اکم نمودن
 منه بد او باید بود کل ششی منت بده ارسال من
 بلدة بخوان سنه سنین و شهابیه

قول



۴







بسم الله الرحمن الرحيم

فان كوشاير من لبنان بن باسحري ايجيل الى جمعت في هذا الكتاب
 من اصول صناعة الاحكام وجمعها والطرق التي التصرف فيها واستعمالها
 ما ظننته كافيا في معناه مغنيا في اكثر الامور مما سواه اخذت فيه اقرص
 عرفت الى القياس وسكنت فيه اوضح مسلك علمته في الصواب
 صناعة غير متبرسته فلتخو اطراف الطنون فيها مجال وكلام المحسوس فيها
 صواب ومع صفة مثل على اربع مقالات الاول منها في المدخل والاصول
 والثانية في الحكم على امور العالم والثالثة في الحكم على المواجد وكقول سيبويه
 والرابعة في علم الاحتمالات وسالت الله نعم عمل الرشده والهداه
 والكفاية وهو حسب الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير **المقالة الاولى**
 في المدخل والاصول وهي شان وعشرين بابا الاول في صدر الكتاب
 وما سنذكره من المصداق **ب** في طباع الكواكب **ج** في السجود والخمس
 من الكواكب **د** في المذكرة والمؤثر من الكواكب **هـ** في النهارية والليلية
و في طباع الكواكب **ح** بعد ما وقربها من الشمس **ز** في قسرة الكواكب
 وتوسيتها **ح** في الكواكب الثابتة ومراجعتها من البروج المستقيمة والثابتة وذا
 ايجدين **ط** في البروج المذكورة والمؤثره والنهارية والليلية **ي** في طباع البروج
ك في البروج والاجراء التي سطر بعضها بعض **ل** في ثبوت الكواكب

ب في شرف الكواكب **م** في المسك واربعا **ن** في الحدود **ز** في الحدود
 والحدود والاثني عشر **ح** في الاقمار والانصراف والقول
 في قول الكواكب واستعمالها بعض على بعض **ك** في دلالة البيوت ومواقع الكواكب
 منها **كا** في السهام **كب** في طلب المستوي على موضع من مواضع العلك **الك**
الاول في صدر الكتاب ولما سنذكره من المقدمات السبل على علم الاحكام
 النجوم بشين احد ما وسر الاقدم علم افلاك الكواكب وحركاتها **ح**
 تقا وبها واحوالها وسو علم ادرك بالبرصد والاشارة عليه براسه
 ومن تفرده كان عالما بشرف العلوم واحصا فيها وقد تقدم لنا في ذلك
 سمنا سما المرح الجامع والبالغ **د** في علم الاقمار الصادرة عن الكواكب
 وقوانا وتأثيراتها فيها **و** في فلك القمر وسو علم ادرك بالتجربة والقياس **و**
 في العلم الاول ولا سبيل لغيره **ب** في علمه ولا سبيل لغيره **ب** في علمه ولا سبيل لغيره
 المشرك يستعمل فيه هذا العلم اعني الهواء والاشياء الاخرى وجميع ما دون
 مطبوع على الاستقامه والتعريف فلا بدت على حال واحده في اكثر الامور ولا الا
 كمال القوة في احد سببها حال الاحوال التي تكون من امراض الكواكب
 من الصوره وعسر الوقوف عليه الى ان دفعه بعض الكس وطنا انه ش لا
 احده **ب** واكثر المتفردون بالعلم الاول فيكون هذا العلم الثاني ويجوز
 وتقول ش يقع بالاتفاق وليس عليه برهان فتقول ان الاتقان في
 او وقع في اكثر الاحوال فهو احد البراهين واما البرهان فليس كمال البراهين
 عليه برهان يجره فيك الاتصاف به فليس بل ليس العقل ان يترك الاتصاف

بالكس في كس الصفاحي تقوم البرهان على فخذ لكن استعمله وسنعه
 ولتقصر من برناه على ما نزل من فخذ اياما وفي اكثر الامم ونحن نرى
 وكس ان الشمس تسخن واستمرت البحرة على ان العرط يصل
 بتغيره وكلف هو انما في البحر والبرد والانداء الامطار كالتصال
 بالكواكب والتصال للكواكب ما والتصال بعضها بعض وهذا على
 وفقدان لم يكن عليه برهان ومن المتقربين بالعلم الثاني حرمان على
 كس على سبيل النظر والجدل لظن انها برهان فيجد بطرق البرهان وطسعه
 والذي منع ان يعتقد في هذا العلم انه يدرك بالتجربة والقياس وان منه
 ما استمرت عليه التجربة والفتت عليه الامم من اسل الصانع فليس لئان
 من فيه رايه بخلاف ذلك ومنه ما اختلف في تجرته وقياسه فانفتت
 على شواهد اخرى على خلاف ذلك فت ان سيع الاقرب الى الكس
 والطام وما كان من اختلاف الصاد فلا يعتد به ولا يعتقده الرقاد
 كان الانسان عارفا لطبايع الكواكب وقد انا التي قد اصدنا حرا لا
 المتواتره التي تقدمت كالعلم بقوه الشمس انها تسخن وقوه القمر
 انها يربط وكذلك قول ساير الكواكب وكان قول الكس ما يوجه الامم
 التي يكون للكواكب بعضها مع بعض يمكنه ان يجرحه من الاحوال التي
 قبل كونها ما يتعلق باحوال الكون في البحر والبرد والرياح والانداء
 و باحوال الانسان في سعته ونجاسته واخلاقه وفضائله ورذائله فاما
 ان مسغه في هذا العلم فان الانسان فكره اذ لم يقدر ما يتعلق في مولده

كوجه الاستعداد والحوادث الذي تقدمت معرفته كدونها كمن يقدر
 معرفته بهو المادة مستعد للشيء بما يدفع عنه البرد وللصيف ما يدفع عنه
 فاذا تقدمت معرفته كحوادثها قبلها لضد ما يقدر بالمد من القوه الخبيره
 في مولده ويقدر ما كتب من هذه الصانع فان كانت القوه الخبيره
 اقوى من القوه المعاكبه لما حدثت العبد يقدر فضل قوتها وان كان
 القوتان حدثت صحي واعدت ان كانت القوه المعاكبه
 بالضد يقدر فضل القوه المعاكبه من الحوادث كخص شخص ما بعينه
 التجربه ان كان شرا وان سبقه بما يلزمه ولو افقه ان كان خيرا
 ومنها ما سواد في الحكم الكلي فيكون كالمختوم مثل بعض الهوا الى في محفوظ
 كدث الوباء والعلل في بعض الالوان المستعدة لقول ذلك الفاضل
 دور و ظهور دوره لوجه صراعا ما او شرعا ما وذلك ان صدر
 الكتاب **الباب** في طباع الكواكب الشمس تسخن وكسها
 والقمر يربط فهو غير الاجسام ك الرطوبه ويعينها ورضل سرد وكسها
 كسها سيرا والمرح كسها خاصه وقوه طسعه محرقة لفرط سحر المودس
 معتدل المراج تسخن ويرطب واسنانه اكثر والزمه ترطب وتسخن اسما
 وس معتدل المراج وعطاره مقارب الامم في الخسوف والبريد والشمس
 كازج الكواكب الذي يتصل بها والبرج الذي يكون فيه وصاحبه باله او سوا ذلك
 مولد للرياح **الباب** في السواد والشمس الكواكب المشتري والزمه
 سواد على الاطلاق لا يعتدال مراحما ولما فيها حرارة والرطوبه

ورצל والمرح يحسان لفرط مزاج رطل في البرد والمرح والسس
 والسسس والشمس سعدان من الثلث والسسس نحاس من المقارة
 والربيع والمقابلة وعطار ويتراك السوس في سعادتنا والشمس
 في كونهما عند الضالهما وهو على الافراد على طسوع البرج الذي
 وصاحب البرج ان لم يبق اليه كوكب ولم يقبل هو كوكب **الباب ١٤**
 في المذكرة والموت من الكوكب القمر والرفرة مونتان كثرتهما
 من الرطوبة والشمس ورطل والمشتري والمرح مذكرة وعطار ومثراك
 للبحرين جميعا اذ كان فاعلا لليبوسة والرطوبة بالسوية وقد ذكر الكوا
 وتوت بالشمس في الشمس وذلك ان المشتري مذكرة والمختر مونتة
 وقد ذكره توت بالشمس في الافق وذلك ان الذي منها فخر الطالع
 والخشرون في الراج المقابل له مذكرة وما كان منها في الربعين الباقيين
الباب ١٥ في النهارية والليلية من الكواكب القمر والرفرة
 ليليا لما فيها من الرطوبة والشمس المشتري نهاريا لما فيها من الحرارة
 وعطار ويتراك الاخرين جميعا وموني الشكل المشرق نهاريا وفي
 الشكل الموزن ليلي ورطل والمرح حور مما نصف فلان رطل مبرد بسببه
 في حرارة النهار والمرح يابس بسببه الرطوبة الليل لان كل واحد منهما
 في خضرة هذا يعيد المزاج وبالحكمة فان المذكرة لئلا تدوم والموتة لئلا يلبس المرح
 فانه مذكرة ليل **الباب ١٦** في طبايع الكوكب كبعدها وقد تبا من الشمس
 القمر من قبله الى روعة الاول الشمس فاعل للرطوبة خاصة وممثلة الا

فاعل لحرارة ومنه الى روعة الثاني فاعل لليبوسة ومنه الى مقارة
 للشمس فاعل للبرودة والكواكب الحمر من اول مقاربتها للشمس
 اول وقتها الاول ترطب اكثر ومن وقتها الاول الى مقاربتها
 طسعت من الحرارة ومن استقبلت الشمس على مقامها الثاني طسعت من
 ومن مقامها الثاني على استيبار من طسعت من البرودة وعطار
 على مقاربتها الشمس وما راجحان سخنان اكثر ومنه الى وقتها الثاني
 كحفظان اكثر ومنه الى مقاربتها للشمس سردان اكثر فاذا كان كوكب
 ولغرضه وكوكب يرطب ولغرضه كحفظ حدث في الهوا احوال مختلفة
 كحمازها ونحو قوة كل واحد منهما فنناك سحر الحكم على شوا
 من تلك الاحوال ولصعب تميز هذه القول بعضها عن بعض **الباب ١٧**
١٧ في تشرق الكواكب وتوتمها اذ اطلع الكوكب قبل طلوع
 الشمس فهو مشرق واذا غرب بعد غروب الشمس فهو مغرب وصد
 التشرق والتغرب للكواكب العلوية ستون جراد الزمرجة والوجوه
 والعطارد خمسة وعشرون جرادا لقرب ومدان المقداران هما نهاريا بعد
 ندين الكواكب عن الشمس **الباب ١٨** في الكواكب الثابتة ومزاجها
 الكواكب الثابتة كثيرة وكل واحد منها على مزاج كوكب وكواكب من المذكرة
 والجزء فغالب التي في العظم الاول والثاني والثالث في الثلث من البرة
 اذ انفتحت في حصة الطالع والشمس من طالع مولود وابتداء امر الامور
 العظام او انفتحت في حصة موضع النيران او موضع سهم السعادة

استرازين

الشمس الثابتة

اعطت العظام الجوزة العظم من طسو الكوكب الذي على مراحه
 المحرجه الا انها كثيرا ما تختم بسوء اذا كانت كونا ومنها قواطع على
 طبقة الخوس ومزاجهن لقطع على س عمار ونسدر الاحوال والامور
 اذا اتهم التشنج من ابتداءها لهذه الكواكب واذا اعورما الصالح
 ارضها جبال طالع كوكب من كواكب الجاهه جبلته يقرن كوكبا حذره
 الكواكب على مراح كوكب احاصه من المشخره مقوم مقامه وقد اتينا
 حذره الكواكب منها عيش كوكبا مواضعها وعظمتها وجهه ووجهها مواضعها
 وذكر القواطع منها في اول سنة ٦٦٦٦ ليزوجوه ويزاد عليها
 ذلك كل سنة ثانياه في كل عشره سنين وقائق الكواكب كفت
 اخضت في الحمل من العظم الثالث شمالي مزاج رطل والزهره عين الثور
 ويسمى الدرمان في الثور كرم من العظم الاول جنوبي مزاج المريج
 قاطع اليزه من راس الغول في الثور من العظم الثاني شمالي مزاج المريج
 وعطاره قاطع جنب حامل راس الغول في الثور من العظم الثاني
 شمالي مزاج المريج وعطاره قاطع راس في الحمار لوزا شمالي جنوبي
 مزاج المريج وعطاره قاطع مكب الحوزاء اليمن في الحوزاء من العظم
 الاول جنوبي جنوبي مزاج رطل وعطاره قاطع المكب الايسر في الحوزاء
 العظم الثاني جنوبي مزاج رطل والمشتري الوسط من المنطقة في الحوزاء
 من العظم الثاني جنوبي مزاج رطل والمشتري القدم اليسرى في الحوزاء
 من العظم الاول جنوبي مزاج المشتري ورطل العيون في الحوزاء من العظم

الاول

الاول شمالي مزاج المريج وعطاره راس الثور الموض في السرطان
 من العظم الثاني شمالي مزاج المريج المعلف في السرطان شمالي
 مزاج المريج والعظم قاطع مكب الاسد في الاسد من العظم الثاني شمالي
 مزاج رطل ويسمى من المريج قاطع قلب الاسد من الاسد من العظم الاول
 مزاج المريج ويسمى من المشتري قاطع واظن مزاجه يكس المشتري
 من المريج والقاطع هو الدرمان المكب الا انه مكب قتل الحرفه
 في السبكه من العظم الاول شمالي مزاج رطل والزهره الشمس المريج
 في الميزان من العظم الاول شمالي مزاج عطاره ورطل اليزه من الاكليل في
 الميزان من المعظم الثاني شمالي مزاج الزهره وعطاره الثاني الايسر
 في الميزان من العظم الاول جنوبي مزاج الزهره وسر من عطاره قلب
 العقرب في العقرب من العظم الثاني جنوبي مزاج المريج ويسمى المشتري
 قاطع الثاني لحم العقرب في الثور شمالي جنوبي مزاج المشتري والمريج
 قاطع عين الراق في الثور شمالي شمالي مزاج رطل وعطاره قاطع
 النسرة الواقع في الجدي من العظم الاول شمالي مزاج الزهره وعطاره النسرة
 الطائر في الجدي من العظم الاول شمالي مزاج الزهره وعطاره النسرة
 الطائر في الجدي من العظم الثاني شمالي مزاج المريج والمشتري في كوت
 من الدلو من العظم الاول جنوبي مزاج رطل وعطاره ونسب الدرمان
 ويسمى الردف في الدلو من العظم الثاني مزاج الزهره وعطاره مكب
 القوس في كوت من العظم الثاني شمالي مزاج المريج وعطاره قاطع

ما كان من هذه الكواكب على مزاج النخوس ولم يذكر قطعه مع ان يتولى شمس
 اذ انتمت الترات اليه وما كان مجراه اقرب من سمت الراس كان
 اطهر تاثيرا من ذلك لاقرب **الباب ٩** في البروج المنقلبة والثانية ودوا
 الجسد من المحل والميزان برجا الا عند الميزان الشمس اذا صارت في
 الميزان والنهار في جميع المساكن فالجمل هو الا عند الريح والميزان
 هو الا عند الريح والسرطان والجمل برجا الا عند الشمس لان الشمس
 كانت في اوليها عدلت عن جهة الريح لفرق الشمال والجنوب فالسرطان
 هو الا عند الصيف والجسد هو الا عند الشتاء وهذه البروج الاربع
 متقابلة متقابلة ومن الثور تالي الحمل والاسد تالي السرطان والسرطان
 تالي الميزان والدلو تالي الجسد ويتقابلة الثوابت ذوات احدى
 اجزاء تالي الثور والسنبلة تالي الاسد والقوس تالي العقرب والجد
 تالي الدلو والحمل السرطان والميزان والجسد منقلبة الثور والاسد
 والعقرب والدلو ثمانية والاجزاء والسنبلة والقوس والجد ذوات
 الجسد من الحمل والثور والاجزاء ربيع والسرطان والاسد والسنبلة
 والميزان والعقرب والقوس خريف والجسد والدلو والجد شتوي
الباب ١٠ في البروج المذكورة والمؤنة والنهار وهو الصيف
 البروج مرتبة من الحمل ذكر النهار والثور راس السنة والاجزاء ذكر نهارك
 والسرطان اسس الليل لا قدران الذكر بالاسس والنهار بالليل واما
 المذكور والنهار لان الذكر والنهار اول بالقوة والمقدم فصار سنة

ن

من البروج مذكرة نهاره وستة منها مؤنة ليله وقد جعل المذكور
 ان يثبت من الطالع فمحل الطالع ذكره والثاني اسس على هذا الترتيب
 وقد جعل التذكير والثاني يثبت من الارباع فمحل الربع المذكور من الطالع
 في الحاشية والربع المتقابلة ذكره والربع السابق والاسم **الباب ١١**
 في طباع البروج مرتبة من الحمل نهار ارض مواسم ماكن
 وعلى هذا الترتيب فصار ثلثة عشر من البروج نهاره حاره يسه على الصفر
 ومن الحمل والاسد والقوس وثلاثة ارضيه بارده يسه على طسعة السوداء
 ومن الثور والسنبلة والجسد ثلثة مواضع حاره رطبه على طسعة الريح و
 اجزاء والميزان والدلو وثلثة مائة مائة باردة رطبه على طسعة السيلع
 السرطان والعقرب والجد ثلثة مائة مائة باردة رطبه على طسعة السيلع
 الارضية والمائية مؤنة ليلية **الباب ١٢** في البروج والاجزاء
 منظر بعضها في بعض من التي بعد ما تمسكته بروج مجاهه وثامن اجزاء
 ومن بعد المتقابلة التي بعد ما تمسكته بروج مائة وعشرون جزءا وبعد
 بعد الثلث التي بعد ما تمسكته بروج تسعون جزءا ومن بعد التسعة
 ما تمسكته بروج ستون جزءا ومن بعد التسعة والمقابلة من المباشرة و
 العداوة والبرسب كذالك الا انه دونه الثلث من المواضع والمودة
 والتدبير كذالك الا انه دونه والجزء التي يتوهم مقام مائة في النظر
 ليست شاطرة من الاجزاء التي يتوهم مقام مائة بعد ما حصل توطئها
 تكون بعدة واحدة ومن المستوفى في المطالع كما جازي الحمل على التوالي من اجزاء

مع اجراء الكوت على غير التوالي وايضا من الاجراء التي بعد ما احده
 لتعطين الانقذ من يكون بعد واحد من المتعق في طول النهار كما اجراء
 السرطان على التوالي اجراء اجوزا على غير التوالي **المسألة**
في المطالع اجراء الحمل على التوالي اجراء الكوت على غير التوالي
 اجراء الثور على التوالي اجراء الدلو على غير التوالي اجراء الجوزا على التوالي
 اجراء الجدي على غير التوالي اجراء الميزان على التوالي اجراء السنبلة على التوالي
 اجراء العقرب على التوالي اجراء السرطان على التوالي **المسألة في طول النهار**
 اجراء السرطان على التوالي اجراء الجوزا على التوالي اجراء الدلو على التوالي
 اجراء الثور على غير التوالي اجراء السنبلة على التوالي اجراء الحمل على غير التوالي
 اجراء الجدي على التوالي اجراء الكوت على التوالي اجراء الدلو على التوالي
 اجراء العقرب على التوالي اجراء الكوت على التوالي اجراء الميزان على التوالي
 والاجراء التي من اول الحمل في غير السنبلة متساوية العالم لان النهار
 يزيد على الليل والتي من اول الميزان في غير الكوت متساوية لان النهار
 لان الليل يزيد على النهار **الباب ١٣** في ميوت الكواكب السرطان
 والاسد متوافقان للشمس في احوالها وسامع ذلك في اوج
 التي منهنه حالها من سمت الرأس تجعل السرطان بيت القمر والاسد
 بيت الشمس جعل من زحل مقابلة على الميزان لما لفته اما بالطلع ثم
 للمشرق الذي دون في العلكة من حصى من زحل ثم للمرجح من
 عن جنوبية المشرق ثم للزمره متساوية عن حصى من المرح ثم عطارد

في اجراء الكواكب على التوالي
 في اجراء الكواكب على التوالي

عنان عن حصى من الزمره فوقه من المشرق على توقيت من الميزان
 وعلى المرح على تربع من الشرف وعلى الزمره على تسدس من الشرف
 ولان البيت موضع قائلوا ان مقابلة البيت موضع الوبال والصعود
 والامن **الباب ١٤** في شرف الكواكب اجمعت الامم ان شرف
 الشمس في تسعة عشر درجة من الحمل وشرف القمر في الثور في ثلث درجات
 وشرف زحل احدى وعشرين درجة من الميزان وشرف المشرق في
 خمسة عشر درجة من السرطان وشرف المرح ثمان وعشرين درجة من
 وشرف الزمره في سبعة وعشرين درجة من الكوت وشرف عطارد في
 درجة من السنبلة والبرج حكمة شرف الكواكب الا ان قوته فيها دائم دون
 هذه الدرجه بمقدار حرم سائر اليها ولان الشرف موضع الزهر والعلو
 قائلوا ان مقابلة المنبسط والذل **الباب ١٥** في المثبات واربعة
 البروج الاثنى عشر تقسم الى مثقات اربع متساوية الاصلاح كل مثقة على
 ناربه وارضيه وسوايته وماية والمعمورة من الارض مقسومة باربعة
 اما في الراض فمن خط الاستواء على عرض سنة وستين جوا واما في الطوبى
 فمن اقتضى عمارة المغرب على اقتضى عمارة المشرق وسوايته وثالوث
 من دور العلكة وابتداء العمارة قد يوجد من جوار الخلدات ومن جوار
 واعلم ان كواكب المغرب كانت في قدم الدرهم عامه وقد يوجد من ساحل البحر
 بالمغرب ومن ابتداء الراس والرأس الاول عشر درجات من دور العلكة
 فتنصف العمارة عرض ثلثة وثلثس وطول تسعين والمدامع التي عرضها

اقل من عشرة وثلاثين ان كان الطول اقل من تسعين فالوضع من
 الراج الغزلي الجنوبي وان كان الطول اكثر من تسعين فالوضع من
 الراج الشرق الجنوبي والوضع التي عرضها اكثر من عشرة وثلاثين ان
 كان الطول اقل من تسعين فالوضع من الراج الغزلي الشمالي
 الثلثات **الاربع** ومن الحمل والاسد والقوس اربابها الطالع
 النهارية الشمس ثم الشمس ومن الطالع البيضية المشترك الشمس
 شركها بالنهار والليل رحل وسد الثلثة للرج الشرق الشمالي و
 الثانية **الاربع** ومن الثور والسنبه والجد واربابها النهار
 الزمرة ثم القمر وبالليل القمر ثم الزمرة وشركها بالنهار والليل
 وسد الثلثة للرج الشرق الجنوبي وثلثة اثنان الهوا **الهوا**
 ومن الجوزاء والميزان والذلو واربابها بالنهار رحل ثم عطارد وبالليل
 عطارد ثم رحل وشركها بالنهار والليل المشترى وسد الثلثة للرج
 الجنوبي وثلثة **الرابعة الهوا** ومن السرطان والعقرب والحوت
 اربابها بالنهار المريح ثم الزمرة وبالليل الزمرة ثم المريح وشركها
 بالليل والنهار القمر وسد الثلثة للرج الغزلي الشمالي ولعل ان الشركا
 التي مع ارباب الثلثة لا عرف لها وجهها وقد استقطها لطمس صاحب
 الاحكام الا ان اكثر اصل الصانع قدما اثبتونا وقد موافق الثلثة
 الزمرة على المريح والاصحاب كجب العكس لعدم المريح واجتماع الامم كلهم
 على تقديم الزمرة **فصل** ومطلع الحمل والميزان في منتصف العمارة

الحمل

للحمل والشمس ورحل وسد الثلثة للرج الغزلي والشمس والشمس المطمع
 والمخيف في ناحية الجنوب للجد والزمرة ومن جهة الشمال السرطان
الباب ١٤ في كحدود من الاشياء المختلفة فكل لقمه سر
 على لون وكلمة اقوام في فية كحدود المريح مقام الشمس مقام المشترك
 مقام القمر ولم يجعلوا لها في كحدود وضما وكل واحد من مثل الصانع
 كحدود لقمه على شهوة ومن حدود لطمس وحدود المهرس وحدود
 وحدود الكلدان من احدود لطمس تقس سهال نفسه وانما يقول وحدود
 حدود في كحدود باو اش كحدود ان كحدود المهرس كحدود
 اخر من قاسها لا يبق في كحدود وان حدود المهرس فاصحفت عليها
 الصانع على غيرهما وليس لها قاس ولا نظام وانما حدود الحدود
 فكل واحد منها قاس جعلوا الكلدان من اول كل ربح لصاحب الثلثة النهار
 ثم صاحب الثلثة البيضية ثم صاحب الثلثة النهار ثم صاحب الثلثة
 وحدود اصل صاحب القس الاول من البرج ثمانية اجزا او صاحب القس
 سبعة اجزا وصاحب الثلثة ستة اجزا والرابع خمسة اجزا والباقي من اربعة
 اجزا لان كحدود الكلدان من منبته على الثلثة واربابها وحدود الهند
 منبته على المذكور من البروج والكواكب ومنبتهما الا انها مجوزان وكان
 استعمل احدهما وحدود لقمه لعمدة وللمخرج من الاجتماع مع حد
 لقمه كالزود من لحدوان لا سئل للمحقق كحدودها فليظن ان اتباع الجمع
 اول **وسد** حدود المهرس المستعمل في زماننا **الحمل** المشترك

والرابعة ووعطاردة المربع رطل **الثور** الرضفة عطاردة
 المشترى رطل المربع **الحوزة** عطاردة المشترى والرابعة
 المربع رطل **المربع** المربع الرضفة عطاردة المشترى رطل
الاسد المشترى الرضفة رطل عطاردة والمربع **السنبلة** عطا
 الرضفة المشترى والمربع رطل **المهران** المهران رطل
 عطاردة **المشترى** الرضفة المربع **الغوب** المربع والرضفة
 عطاردة **المشترى** رطل **الكوس** المشترى الرضفة عطا
 رطل المربع **الجدي** عطاردة **المشترى** الرضفة رطل
 المربع **الحوت** الرضفة **المشترى** عطاردة **المربع** رطل
الدلو عطاردة الرضفة **المشترى** المربع رطل **ذئب** عطاردة
 وستون درهما رطل **المشترى** عطا **المربع** الرضفة عطاردة
 وهذه الدرجات مقدار عمر صاحب الكوكب **الباب ١٠** في الخمر
 والفضة والديستور والاش عشرة اما الخمر فهو ان يكون الكوكب النذر
 النهار في النهار فوق الارض والميل تحتها والكوكب الليل
 فوق الارض والنهار تحتها **الفصل** في ان يكون عطارد في الطالع
 والقمر في الثالث والرضفة في الخامس والمربع في السادس
 والشمس في التاسع **المشترى** في الحاد عشر **ذئب** في الثاني عشر **ذئب**
 الديستور في ان يكون الكوكب في احد منه وبعده احد الميزان بعد
 الدس بين ست الف ومنت الكوكب ووجه تلك اجرة كالرطل في الميزان

والشمس في الاسد والقمر في القوس وكالرضفة الصافي الثور
 والقمر في السرطان والشمس في الحوت ولطيموس في هذا الوجه كوكب
 والنازه **والكستور** عند الجمهور ان يكون الكوكب في سنة او شرف في
 في الوند كالرضفة في الميزان في الطالع ورجل في الجدي او رجل في الميزان
 والمربع في الجدي والكوكب اذا كان لمدة الصورة الثلثة التي من الخمر
 والفضة والديستور كان اظهر فضلا واوقس شرا **واما** الاثن عشر فهو ان
 ينظر في درجات الكوكب من برده فهو جد لكل درجة اثن عشر درجة وكل
 اثن عشر درجة فابع نطق من برج الكوكب بمن عشرين درجة تحت العدد
 فتمالك اثن عشر درجة ذلك الكوكب مثال ذلك الطالع القوس في سنة
 درجة وجمعة درجة فبقية هذه الدرجات والدقائق في اثن عشر درجة
 وجمعة درجة في ذاتها لعموم عشرين ولما بعد من الروح عشرين
 وقتب اثن عشر في الطالع في الميزان في خمسة في خمسة عشر درجة
 هذا الجمل اثن عشر في السنوات والكواكب والكواكب اذا كان في اثن
 كوكب فهو كالمفضل **واما** اذا كان في اثن عشر بيت من صورة الطالع
 فهو كالكاب في ذلك البيت **الباب ١١** في الاصل والاصحاب
 والقبول والرد ايضا الكوكب في الطول عن ثمانية مواضع المقارنة
 والمعاينة والتبعين والتدبير والتسلسل وقدرا لدرجات الكوكب
 الاتصال سموه الاجرام والشمس عشرة درجة والقمر اثن عشر درجة
 لكل واحد من الكوكب العنوية تسع درجات وكل واحد من الرضفة وعطاردة

سبع درجات وفي المربع خلاف لانه يقاس ان جوده ثمان درجات
 فاذا ورنى كوكب من كوكب سريد الاتصال فان كان البعد بينهما
 جرم نصف الكوكبين فهو اول اتصال به فاذا صار البعد بينهما نصف
 جرم اقلها جرمها فهو في اقول اتصاله فاذا اتى ويا بالدرجه والدمه فقد
 تم اتصاله فاذا جاوزه بدمه واحدة فقد انصرف عنه الا انه في قول
 وسلطانة ما لم يحاوزه نصف الجرمين او يعلق كوكبا اخر سريد الاتصال
 على الشرط المذكورة وعلى هذا العباس سائر الاتصالات والاضاقت
 اما اتصال العوض فلست محتاج اليه الا في المقاربات وابتداء الاتصال
 وانتهائه في هذا كما تقدم في اتصال الطول من مقادير الاجرام وما عليه
 ولتقوم مقام كون الكوكبين في درجتين مطابقتا وبيان اولى درجتين
 مستصغر في طول النهار كما تقدم في الباب السابع عشر **فروع** **فصل** في الاتصال
 بين النفل وسوان ينصرف كوكب عن كوكب احد الكوكبين ويصل بالاجرام
 فليقل ذلك الكوكب لوزا حدهما على الاحر كما لم يح في الحمل والمشتري في
 والرصده في الجوزا وينصرف عن المربع ويصل بالمشتري فالرصده في
 لوز المربع على المشتري فتقوم مقام اتصال المربع بالمشتري **فروع** **فصل** في الاتصال
 بين الجرم وسوان يكون الكوكبان متصلان جميعا كوكب لفر فذلك كوكب
 يجمع لوزها كالمربع في الحمل والمشتري في السنبلة وسما متصلان برجل الجوزا
 ورضن يجمع لوزها فتقوم مقام اتصال المربع بالمشتري **فصل** في الاتصال
 القبول والرد فالقبول ان يصل الكوكب بالكوكب من سمت الكوكب القابل

اعنى المتصلين من سمت او شرف او مثلثة وحده جميعا فهو مقبول من الكوكب
 القابل وان اتصل به من خطوط لونه كما قلت فهو مقبول من الكوكب القابل
 الا انه دون القبول الاول واذا كان الكوكب في خطوط لونه ولم يصل
 فهو مقبول في موضعه واذا لم يصل في شمس من خطوط كان قريبا **فصل**
 والرد ان يصل الكوكب كوكب راجع او محرقة فان الراجع والمحرقة لا يمكن
 قبول المتصل في غيره فان كان الراجع في خط من خطوط او في مدار
 فذلك الرد ومحمود وان كان غريبا في موضعه او في الموضوع الزايله
 والقطر من الازمان فالرد **الباب 19** في قول الكوكب
 واستعمل بعضها على بعض قول الكواكب منها ما من اية ومنها ما من حصة
 ومنها ما من سحاده فالقوة الذاتية ان كوكب الكوكب في خط من خطوط او قوا
 البيت ثم الشرف ثم المثلثة ثم الحمد ثم الوجه هذا القول المطلق
 ان كان طلبنا من حديث السلطان والرفقة في الشرف في اوك
 حده في تلك الطبقة من البيت وعلى هذا العباس لان الكوكب في بية
 كالرطل في حصنه وما منه وفي شرفه كالرطل في شرفه وعنه وحملته
 وسلطانة وفي مثلثة كالرطل في من جرمه والقضاره واجوانه وفي حده
 كالرطل فها من اقارب وعشيرة وفي وجهه كالرطل في ضيعة وفي
 ورضه كالرطل فها من مشرفاته ومسراته وفي حوزة كالرطل فها من معارفه
 واصدقائه ومن القوة الذاتية الرصه صعوده من تلك الوجه وسوان
 منه ومن اوجه على التوال مستوح درجه فها وان كوكب سريد

مستقما وان يكون مشرفا وان يكون عددا في المثال **فصل** الوضوح
 والقوة الموضحة ان يكون في وتدرج الادوات او ما عليها واقواما الطالع
 ثم العاشر ثم السابع ثم الرابع ثم الحاد عشر ثم الخامس ثم التاسع
 ثم الثالث ثم الثاني ثم الثامن ولا تعدى لسادس والثالث عشر ونحو ذلك
 بالقول المطلق لانه اذا كان طلبنا الاستقبال بالسلطان وما اشبه ذلك
 كان العاشر في تلك الطبقة اولى من الطالع وعلى هذا العاشر ان كلف
 الكوكب في حيزه وان يكون في فرضه والسعادة ان يصل الكوكب
 سعدا ويصل سعدا ايضا مع القبول وان كلف محطبا في بره او مشرف
 وثاني عشر كوكب سعده قوة بالذات والوضوح فالكوكب الذي يجمع
 راكزا هذا القوة اعطى صاحب الملك العظم والنبوة واذا كان بالفضة
 من ذلك اعطى صاحب الحنك والردالة حتى يحركه من حد الانسبه التي التيميمية
 التي لا قول لها **فصل** فاذا كان النظر في قوة الابدان وسلامتها
 والقوى النفسية التي من العقل والسمع وجود الراس فليكن طلبنا للقوى
 واذا كان النظر في الرفعة والسدق والجاه والذكر الجميل فليكن
 طلبنا للقوى الموضحة واذا كان طلبنا المال والسيار وحسب الحال والجملة
 السعداء التي من خارج فليكن طلبنا الوجوه السعداء التي قلنا
فصل فاما استحقاق الكوكب لبعضها على بعض فهو ان يكون كوكب
 في العاشر من كوكب لغيره في الحاد عشر لانه الا انه دون العاشر
 او يكون بعد كوكب من ذروة كلف تدويره اقل من بعد الكوكب الاخر

ومعرفة ذلك من الزيجات **الباب ٢٠** في دلاله سموت العنكب و
 مواقع الكواكب منها الطالع يدل على القوة التي بها يتبع وكلما التحق الموجود
 والامر المتبدد وهو الذي تغيرت مع الحيوة والنفس والبيت السابل
 على غناه وقوته واستجداده للاشياء المواقفة له وهو الذي تغيرت
 المال والمعيش والاعوان والمستقل من الاحوال والامور والسمت
 الثالث يدل على الاشياء الملايحية والمحاضة له وهو الذي تغيرت مع
 الاخوة والاخوات والاقربا والاصهار والاسفار القريبة والحول
 من مكان الى مكان والبيت الرابع يدل على الاصل الذي لولده منه ذكر
 المبدأ والشئ وهو الذي تغيرت مع بيت الاباء والجداد وورشح
 السموت والاعلاك والحقار وحواقب الامور والسمت الخامس يدل
 على تضاريفه في الاحوال والذين يقارب له مع الاولاد والسر
 والახبار والهدايا وقلة الضياع والاعلاك والاكل والشرب والبيت
 السادس يدل على قامة وعلمه وحوارض لقض له وهو الذي تغيرت
 بيت الافات والعلل والامراض والجسد والاما والسمت السابع على
 في القوة ويشركه ويضاده وهو الذي تغيرت مع بيت الاضداد والشيء الارواح
 والسركار والسمت الثامن يدل على ثوره وطلانه وهو الذي تغيرت
 بيت الحروف والموت والمواريث واموال النساء والغنم والحول والسمت
 التاسع يدل على اسقائه في الاحوال واستبداله بالمكارة وهو الذي
 تغيرت مع السعد والذين والفرقة والسوء والرائس والتمرد والسمت

يدل على غلبته وقوته وهو الذي يقبله من السلطان والاعمال
 الحاد عشر يدل على مصداقته واستعادته وانته وهو الذي يقبله
 بيت الرجا والسعادة والاصدق والاحزان والبيت الثاني عشر
 يدل على مخالفة وانعاده ولو ذره وهو الذي يقبله من الاعداء والنفا
 والمخالفين والعموم والسعي والسخط والدواب وقد ذكرنا قوس هذه البيوت
 في الباب التاسع عشر فاذا كان الرابع من الارب كان السابع من
 الحاد والسادس بيت الفخ والعاشرة من الام على هذا القياس
 فاما مواقع الكوكب من هذه البيوت فالتام اجمعوا على ان الكوكب اذا كان
 منه وسن درجات البيت على التوالي اكثر من خمس درجات فهو في البيت
 الثاني عشر من ذلك واذا كان اقل من خمس درجات فهو في البيت
 وعلى هذا القياس سائر البيوت الا ان عشر وندارا من يوجه التجربة
 فقط والافنو بعيد عن القياس ولا اعرف له وجها **السادس**
٢١ في السهام السهم دليل مستخرج من دليله لان على كل واحد
 كالبيوت الاثني عشر ويستعملها في مواضعها فيكون احد الدلائل على العلم
 المطلوب فالسهم على هذا السبيل كثيرة الا ان القوس التي لا تسع عن
 سوسم السعادة الدال على المال والسعادة والسهم الغيب الدال على
 الرزق والدين والاجار بالاشياء قبل كونها فهم السعادة ان يوجه
 من الشمس على القمر وبالليل من القمر الشمس وعلق من الطالع والعمل فيه
 ان يوجه من الشمس والقمر بالنيار على التوالي وبالليل على خلاف التوالي

ويراد

ويراد عليه درجتا الطالع ويلحق عليه من اول برج الطالع عين مئزر
 تحت بعد الحد فهناك سهم السعادة وعلق هذا السهم على السهام
 مثل ذلك الطالع عشر درجات من الحمل والشمس في القوس عشر
 درجة والقمر في الدلو خمس عشر درجة فمن الشمس والقمر على التوالي
 حمة وخمسون درجة ويزاد عليها درجتا الطالع فطلع حمة وستين درجة
 فعلق على ثلثين وثلثون مئزر ومثل خمس درجات من اجوزا وهو موضع سهم
 السعادة في هذا المثال فالبعد من الطالع وسهم السعادة اما بالنيار
 فكما بعد من الشمس والقمر سهم الغيب والغيث لوجه بالنيار من الظم
 ك الشمس على التوالي وبالليل على خلاف التوالي وعلق من الطالع كما
 تقدم في سهم السعادة فاما سائر السهام فان احد بالنيار والليل من
 صاحب ذلك البيت الى البيت على التوالي والرس من المطالع كفن الابن
 سهم الاب احد والغيث بالنيار من السهم على زحل على التوالي وبالليل على
 التوالي سهم اللع بالنيار من السهم على زحل على التوالي وبالليل على
 السهم على الام بالنيار ومن الرزق الى القمر على التوالي وبالليل على
 خلاف التوالي وسهم الجيد والاما بالنيار والليل من عطارد في القمر
 على التوالي وسهم رزق الرجا بالنيار والليل من الشمس في الرزق
 على ولحق من الرزق الى الشمس على التوالي وعلق كل واحد من الطالع فاما سائر
 السهام مثل سهم المال وسهم الاخوة وسهم الولد وسهم المرض وسهم الموت
 والخوف وسهم العمل وسهم السفر وسهم الاصدقا وسهم الاعداء فعلق

من صاحب البيت الدال على ذلك الشئ بالبنهار والليل جميعا الى الست
من الطالع كما قلت في سيم السعادة **الناس ٢٢** في طلب المستور
على موضع من مواضع العلف اذا طلعت المستور على بيت من بيوت العلف
لظن ان الرباب كخطوط في ذلك البيت فكثر ما حقا اولها به ولا خيران
بكل في هذا الموضع لصاحب البيت اربع شهادات ولصاحب الشرف
ثلاث شهادات ولصاحب المنزلة الاول اربعين والثانية واحدة ولصاحب
احد واحدة وللمن مو في خط ذلك ضعف ذلك لصاحب البيت اذا كان
في بيته فله ثمان شهادات ثم يجمع هذه الشهادات فكثر ما شهادته اولها به
وتبدره والذئ لعرب منه في الشهادة يث ركة فان تداوى في الشهادة
كوكبان فمضاهي البيت اول بالقديم والكوكب احوال في البيت مع
قليل الشهادات احد المستحق لا يستيلا على البيت مثال ذلك ان
درجات والمرح صاحب البيت له اربع شهادات والشمس صاحب الشرف
لها ثلث شهادات وصاحب المنزلة الاول بالبنهار ولها شهادتان احد
المشتر صاحب المنزلة الناس بالبنهار لها شهادته واحدة والزمير
احد لها شهادته واحدة فاولها بهذا البيت الشمس لان لها شهادته
مثلكها المرشح لان له اربع شهادات وعلى هذا الكياس في طلب المستور
على البيوت مع ويختم المقالة الاول بهذا البيت والحمد لله رب العالمين
على البر والظلمة ولم تلتها **المقالة الثانية** في الحكم على امور العالم
اشاعره بما في مقدمه لهذا المقالة **٣** في حال طبعها الناس

ض
في احداث اجود الارض في العنق والحروب في الربا والامح
و في الحروب والبرود والرياح في الابد والامطار في الاسعار والكسوف
س في دلاله علامتها في القوت في الابد والارواح على سبب القربان
الباب الاول في مقدمه لهذا المقالة احوال العالم العلوي يدل على ثقلها
في العالم السفلي الشرف على الشرف والهبوط على الهبوط والصعود على
الصعود والتميز على الاحرار والسعود على السعاده والراجح على
الرجوع والاسعاص على هذا سبب سير الحوال فانها كثيره لطول
الكلام في احصائها وتعددتها **فصل** الصور التي في العالم السفلي
مطوية للصور العكسه العنقا رب لصوره العنقا والحيات لصوره الشجاع
والسباع البره لصوره الآس وعلى هذا الكياس ولذلك سماها صاحب
الطليح عند حلول الكواكب فيها لما ارادوا علمه **صل** اذا كان طالع
السنة برج ثانيا حكم السنة كلها عليها وان كان ذوجين حكم للنصف الاصح
من السنة عند حلول الشمس البرج المنقلب لذلك الفصل والحكم في ذلك
على ليقه واجدة **صل** الملك والدول ليس لها ابتداء معلوم حكم
حكم عليه فيجعل طالع السنة التي ظهرت فيها عين المسند او امت الدولة
طالعها وكواكب كواكبها وحكم على احوال اهلها والسلاطين فيها من طالع
موايدهم او من طالع جلوسهم في الحكمة او من طالع دخولهم البلد للولاء
ان لم يكن شئ مما تقدم معلوما **صل** موضع القبر عند اجتماعه وعند
استقباله ايانا وعند ترموه لانياس لها المراكز **فصل** السعد والراجح

والمخترق لضعف عن السعادة والخس المبعوث في موضعه كخس الرشد
فصل الاوتاد يدل على قوة الامر وظهوره ونماه ويميل
 الاوتاد يدل على ما يري كونه في الظهور والقوة متوسط والريال
 والساقط يدل على مات والاحتمول والخفا **باب الثاني** في خبر من طغيا
 الناس معلوم ان كوتل سنة العالم هو حلول الشمس اول ثمانه من
 الحمل وطلع ذلك الوقت طالع السنة وطلع الحمل وطلع حلول
 الشمس او ايل البروج المتقبلة طالع ذلك الفصل وقد قدت الى المدة
 ان طالع السنة اذا كان برجاً ثانياً حكم السنة كلها منها وان كان اجدياً
 فلفظ الاخير من الميزان وان كان سابقاً فكل من طالع **فصل**
 معظم احوال السنة تكون على طعة اقول كوكب في صورة طالع السنة
فصل حكم الرعدة من الطالع والمستول عليه وهو المستلخزاه
 ومن القمر وكلمة السلطان من الشمس والقمر لليل ومن وسط السماء
 وصاحبه بالبنهار والليل وكلمة الكتاب والوزراء والمتقنين من عطارد
 ولما من الورع والصلاح والوفاة من المشتري ولما من سوية القدمة و
 المشايخ القدمة من زحل والنجذ وحمل السلاح من المريخ ولما من
 الموتى من الزهرة واللعوج واحباب البرد والريال والافكار من القمر
فصل سطر لكل واحد من انواع الناس كوكبه وسطر القدر
 والافكار والصلابة والامن من القوة لذاته واجاه والقدر والذكر
 القوة العرضية واحمال والمال والسعادة من السعادة والنحو

نصل

فصل سطر الاحمال اموال الرعدة ورجحهم في تجارتهم من الثاني
 وصاحبه وسهم السعادة وصاحبه وما زجارتها لصاحب الطالع وقبول
 بعضها من بعض **فصل** سفعة حلول الشمس او ايل البروج المتقبلة
 نظراً الشريف على موضع مشرقه في علو احوال الناس ورفعتهم وكثرة
 خيراتهم في ذلك الفصل **فصل** صاحب سهم السعادة وسهم الخيب كواريا
 مثلاً تها اذا كانت في الائمة احكاماً والنظر بعضها الى بعض لطيفة
 دلت على كل ضرر وان كانت بالصدح ذلك فعل الصدح **فصل** سهم الخيب
 يدل على سهم السخط ودوامه وتدرجه فاذا اصح السهم صلت منه الاحوال
 من السلاطين واذا فسد السهم فسدت منه الاحوال **فصل** اذا وجد
 في منة السفر كوكب او كوكبان او كوكب ولها فنة خطر كثر في سفاره
 الناس في تلك السنة **فصل** المريح اذا نماط الشمس او صاحب مهابتها
 من البروج النارية لطرفة اداة الى الملك ما يكرهه من جهة المشرق
 ومن البروج الهوائية من جهة المغرب ومن البروج الارضية من جهة الجنوب
 ومن بروج الما من جهة الشمال **فصل** الاقلم الاول لرحل
 والثاني للشمس والثالث لوطارد والرابع للمشتري والي من البروج
 والسادس للقمر والبايع للمريخ فاذا صلح الكوكب صلح حال القلم واذا
 فسدت احوال اقليمه **فصل** تير درجة طالع الحمل وكواكب
 والنخس لكل سنة وحسنه ونقصه وثمانى لوالى لويما ويحكم عليه ما كثر
 من جنس السعد والنخس الذي سهم السعد **فصل** قد تقدم في المقدمة

ان الملك الدول ليس لما ابتدا معلوم فيسبب درجه طالع السنة الى طالع
 فندا الدوله وصاحبه والشمس والقمر في النجوم والقواطع على ان
 كل سنة درجه مطلعيه فاذا انتهت الى احد القواطع مات ملكها او رس
 فيها والاقوس في الاصل من الاول التي تفت اجلة فخلان ذلك
 واقوس **فصل** اي كوكب كان في برج الانها مطلع البره عند
 تحول السنة ولا موت كبير فيها على طلوع الكوكب ان كان داخل من
 شيوها وان كان المشترك فوزير او قاض او عالم وان كان الم
 لتايد وان كانت الشمس تملك وان كانت الرفره فامراه وان
 عطاره فكانت وان كان القمر فحكر من اصل بيت الملك **الباب**
 في احداث الجوه والارض المريح في عاشر طالع التحول او عاشر طالع
 الاربع او عاشر طالع الاجتماع والاستقبالات كحدث النياز
 والشمس في الجوه فان كان البرج موابيا كان او كره في الدلاله فان
 او قاطع عطاره كان او كره فان كان القمر منحرف كان او كره **فصل**
 زحل في رابع احد طالع الابتداء التي تفت يدل على النزال المحرف
 فان كان البرج ارضيا كان او كره في الدلاله فان قاره او قاطع عطاره
 كان او كره فان كان القمر منحرف كان او كره **فصل** كل واحد
 المريح وزحل اذا كان صاعدا في تلك اوجه كان اقوس فيما كثر بما
 ذكرنا اما المريح في احداث الشب واما زحل في احداث الزلازل
 وظهر النيران من الارض وكثرة الريحه وف والمعادن **فصل**

عاشر طالع التحول والاربع والاجتماع والاتصالات اذا كان موابيا
 وفيه النجوم والقمر فله وهو محسوس على احداث ما تعرض في الهوا
 مثل كواكب ذوات الازهار وظهره والقصاص الكواكب **فصل**
 رابع احد طالع سنه الابتداء اذا كان ارضيا وفيه النجوم والقمر
 فله وهو محسوس يدل على الزلازل والحوادث **الباب** في القن والحروب
 مقبل المريح وزحل عند التحول يدل على القن والحروب لاسيما اذا كان
 من الاوتاد والوقت في ذلك يتبع المريح في الوتد بالسر العبد
 احد هما والوتد اوسن الوتد واحد هما التوال وبلوغ طالع التحول
 الى احدهما او الى ترعه ومقابله سنه كلها على ان كل سنه وحسن
 وثمان ثوان لو ما **فصل** كون المريح تحت الشعاع عند تحول السنة
 او الاربع والاجتماع او الاستقبالات يدل على القن والحروب
 في ذلك الفصل لاسيما اذا كان في الوتد والبروج **فصل** المريح
 اذا كان صاحب السنه ورجح في مكان فاسد او غيب ولم ينظر اليه
 من السعود والاعداء على السلطان واثار الحروب **فصل** اذا كان
 لظ المريح في سهم السعاده وسهم الغيب لظ عداوة دل على القتل
 وكثرة والاصوص والقن والحروب **فصل** يستدل على امر الحروب
 لسهم لوجه احد هما بالنها و الليل من درجه الشمس في درجه المرب
 وعلق من الطالع ويسم سهم الغيب ولو صد الاخر بالنها و بالليل
 المريح في القمر وعلق من موضع الشمس وسهم سهم القتال فاذا كان المريح

مع احد من السهمين عند كونه السنة او الاربع او الاثنتا عشرة سنة
 دل على الفتن والحروب لاسيما ان كان المريح في الوند وفي البروج
 النارية **فصل** يستدل على امر الحروب والفتن ايضا شرح الائمة
 من طالع مولد سلطان البلد ووسط سماء او من طالع جلوسه من
 ووسط سماء او من طالع دخوله في البلد للولادة ووسط سماء فان
 كان منحوسا بالمريح من الوند دل على الفتن والاضطراب **الباب**
 في الوباء والامراض طالع التحول و طالع الاجتماع او الاستقبال
 قبل التحول وصاحبها وقمر الموضع ما يستدل بها على حال
 في الوباء والسلافة فسلامة الكثر تاويل على السلامة وكوحتها
 على الوباء والامراض وكذلك طالع الارباع وطوالع الاجتماع
 والاستقبالات التي قبل الربع **فصل** اتصال صاحب طالع التحول
 والربع او صاحب الربع لصاحب السادس مع خمسة القمريات على
 الوباء والامراض فاذا كان الاتصال لصاحب الثامن مع خمسة
 القمريات على الموت الكثرة وجنس المرض من طس الكوكب النسي
فصل زحل يدل على امراض مزمنة وسل وزلات ووذمان
 واحمى النفس او جاع الطهر وعلل الارحام والاستسقاء وبالجمل
 التي تكمن من البرد المشترك يدل على الكحة وذات الرئة والسكتة
 والتشنج والصداع وعلل القلب وبالجمل العليل التي تكمن من جوع الكبد
 والمعدة وقذف الدم واستسقاء الازفة وبالجمل العليل التي تكمن من

الحرارة

الحرارة الزمرة تدل على علل المعقدة والكلى وعلى الاورام التي
 والنواصير ومضرة الادوية وبجمل العليل التي تكون من كثرة الطوية
 وفنائه عطار يدل على الجنون وذباب العروق والهوس والسرور
 والسقوط والصرع وعلل السعال والقدح وبالجمل العليل التي تكمن من كثرة
 السسوف والسمس شبه فعلها في ذلك فعل المريح القمر شبه فعله فعل البرز
فصل اذا نظر زحل لك سهم السعادة وسهم الغيب نظر عدوه
 على الموت الكثرة من امراض رطوية **فصل** في البحر والبر والرياح
 الضراف القمر عن كوكبه اتصاله كوكب لغيره في بيته في مغارة
 الكوكب الاول فاعلم في الباب وذلك كالنصارى عن احد كوكب
 المريح والرفرة والاتصال بالآخر وكان النصارى عن احد كوكب المشترين
 وعطاره والاتصال بالآخر وكان النصارى عن احد كوكب المشترين
 السرطان **فصل** البروج الهوائية والشمس وعطاره والمشتري
 بروج الرياح وكوكبها **فصل** زحل في كونه السنة في المئنة النارية
 والهوائية تنقص من بحر والمريح فيها يزيد في بحر زحل في المئنة الار
 والماء يزيد في البرد والمريح فيها تنقص من البرد **فصل** اجتماع كوكبين
 او ثلثة كوكبها الرياح في البروج الهوائية او كان حاملا فيها عند كوكبه
 السنة او الارباع والاجتماع او الاستقبالات دل على رياح شديدة
 مع حمرة دمران وان كان زحل كذلك دل على رياح باردة بعدد
 كان المشترك كذلك دل على رياح صالحة الالهة او كوكبها

وان كانت الرزفة كذلك دل ربح الطلقة وجهته المريح جهة عرض الكوكب
فصل اذا حلت الشمس اجوزا منقذ حلول الشمس القمر الكوكب
نفي اكثر الا هربت في عكس الايام ربح استدلال على ربح السنة اذا انا
وطبها ومنقذتها ومضرتنا ربح في البروج الهوائية والمائة كد شيرد
او صاما وطلقة او صبا مطلقا المريح فيها كد حرا او صوما محرقة وخصا
المياه وسس العيون المشتركة فيها كد في الهوى ربا جاطية حارة
رطبة الرزفة فيها كد ربا جاطية كد سرية طيبة ماويه عطار وفيها
كدث ربا جاطية كد سرية الانقذاب **فصل** المريح اذا كان مشرفا
عند حلول الشمس ربح السرطان ول على شدة الحر والرزفة اذا كانت
مشرفة عند حلول الشمس ربح الجدي ولت على شدة البرد
اذا انصرف القمر عن محاسنه ربح في البروج الارضية ولت على شدة
البرد ووجه الشئ في اوانه اذا انصرف عن متارته متعاب المريح
والمريح في برج مارس ول على شدة الحر في اوانه **فصل** اذا كان
فتح الباب عند كون القمر في احد المراكز الاربعه كان لا يبدل عليه امان
كان من المريح والرزفة فالنبا والامطار واما ان كان من ربح الشمس
فالحر في وقت الحر والبرد في اوان البرد فاما ان كان من القمر في
فالبرد والمطر في اوانه وغراوانه اكبر ربح وطيب الهوايا واما ان
كان من المشترك وعطار وفالرياح والمراكز الاربعه فذكرنا ما في المقدمة
ابواب في النبا والامطار بروج الامطار ومن المتساوي

والدلو وكواكبها القمر والرزفة وعطار و**ابواب** صاحب طالع السنة
او صاحب طالع الفضل من السنة او صاحب طالع الاجتماع والاسم
اذا كان من كواكب الامطار وسون في برج من بروج الامطار ونظر اليه
الكوكبان الاخران دل على الامطار الكثير في اوانه فان كان ذلك القمر
كانت سنيلا غايه والامطار كذلك شاعه وان كانت الرزفة كانت
امطارا وضبابا وطلقة وفي غراوان المطر كانت طلقة ورياح وغبار
مع قد الامطار وان كانت عطار وكانت الغيوم والرياح وقد المطر
في غراوانه كان طلقة اجود الغبار مع تيسر الطلقة **فصل** عطار
اذا استقل من برج البرج احدث في الهوايا كد في ذلك الزمان
وسواذ البطا حيث كان يبيع عماد على في اجود وان كان عند ذلك القمر
او الرزفة في برج الامطار كان التعرشة والامطار في اوان المطر
ادوم **فصل** القمر اذا اتصل بالرزفة من مت عطار ووجه غما
لا سيما ان كان عطار ومع الرزفة **فصل** حلول كوكب الا
في بروج الامطار يدل على الامطار الكثرة في اوانه وعلى الرياح والطلقة
والغبار في غراوانه **فصل** القمر في احد المراكز الاربعه المتكافئة
وشناك فتح الباب دليل على الامطار والرياح امان كان فتح الباب من ربح
وعطار وفالرياح وان كان من المريح والرزفة وان كان من القمر ورحب
فبرد والشئ وان كان من الشمس ربح الوقت **فصل** صاحب
طالع الاجتماع والاسم والاسم والاسم ان كان منها لظا

التماس او نقل او جمع و هناك فتح الباب دل على المطرف في ذلك الفصل
 ان كان اوان المطر على الرياح ان كان اوان الريح وعلى الجوان
 كان اوان الجرد على البرد ان كان اوان البرد **فصل** تقرب الرزمية
 في اوان المطر ولس على كثره الامطار فان كانت في البروج المطرة
 ونظر اليها بعض كوكب الامطار زوايا المطر وان نقصت
 الشواهد نقصت الامطار **فصل** اذا اجتمعت الكواكب في كوكب
 ومثلها كثرت المياه حتى اضرت بالعلم وللمقترنة زيادة المياه ولا
 منها ان يكون زايرا في المسير وان يكون قريبا او الامتداد وان كوكبا
 في فلك اوجه وذلك بعد ترجمه الاول للشمس على المقام وبعد ترجمه
 على الاجتماع فاذا اتفقت بعض هذه الحالات عند كوكب السنة او كوكب
 فصولها الى وسط السماء وفيها من القرب الى وتدل الارض ولعل زيادة
 المياه في تلك السنة الفصل من السنة او الاجتماع **فصل** ان كان كوكب
 العالم المريح وكانت الكواكب دافعة اليه من بروج المياه والمريح في
 السماء او في من الطالع ووسط السماء في برج ماس دل على افراط زوايا المياه
 واخذ ذلك ان يكون راجيا او منجسا وكذا كذلك ان كان رطل مده الضفة
 وهو باطل في فلك اوجه والمشتري والرمزه والقمر واكثر هذه الضفة
 دل على مثل ذلك الا انه دونه واقل صر **فصل** من الاشعار والاي
 احصب واحمد بس طالع الاجتماع والاستقبال التي قبل التي في ذلك
 فصول السنة وصاحب القمر وكذا طالع كل اجتماع واستقبال ان الذي

قبل المحتمل او قبل فصول السنة **فصل** البروج الارضية يدل على المال
 مما ينت من الارض والمساكن على نبات الماء والناريات على الدرس والفضة
 والجمهر والهوايت على الرقيق والخبث والاما والبقر **فصل** رطل يدل على
 العقاقير وعلى مثل اسود المشتري يدل على الحسنة والشعر والارز والحبوب
 معتدليا والجملة وبيت ركة الرزمية ومن سفره بالبلد على الفضة والحل
 والعطر والرفق والاما الملح على الجيوب كحرقه والجمود والسلاح عطاره
 على الذهب والاشيا المنقوشة والمصنعة التي لم تستعمل الصنع والتميز
 الرزمية والشمس ركة عطاره وافق كوكب قوت وصعد في افق له قبل
 الافق اعرض في صورة الطالع عرو علام يدل عليه واسى كوكب ضعف
 في افقك وان الافق بان ما يدل عليه **فصل** اذا كان المشتري في
 طالع الاجتماع والاستقبال الذي من قبل من اعمه الفصل صاحب الطالع
 بالمشتري والرمزه وصاحب الرابع قوس سليم من المحس وصاحب ال
 يسعد صاحب الطالع فمن سنة اخف السنة او الفصل والشمس وان كان
 في الصند مرفك في الصند **فصل** اذا اتفقت القمر بعد الاجتماع والشمس
 ورطل صاعد في فلك اوجه او فلك تدويره ويؤيدك من بعد المقام السما
 لاصد وماية وعشرين يوما دل على العدا واقرب ذلك ان كان عطاره
 مما رجا لرطل والشمس الذي يغلب من جنس حمص الريح الذي فيه رطل
 الارضية والمياه والنارية والهواية **فصل** صاحب طالع سنة زوايا
 في احد الايام وسور من السير دل على الزيادة في السر في السنة

ان كانت في الارتفاع كما ذكرنا في المير فان كان ذلك في الطالع
 على زيادة الشعر او الماء ربهما وان كان في وسط السماء الربع
 في النصف وان كان في السابع فمن النصف في الثلاثة الاربع وان
 كان في الرابع فمن الثلاثة الاربع كذا السنة **فصل** القمر اوصاف
 الاجتماع والاستقبال اوقاما ان كان في الطالع او العاشر احدى عشر
 او احدى عشر وهو مقبول في موضعه رايه في السر او كان في ثلثه او اقباض
 كوكب منها حاله كذلك دل على زيادة الشعر وان كان في السابع والربع
 والقيل كوكب فيها مقبول في موضعه لم يزد الشعر ولكن طلب وان لم
 يكن مقبول لم يطلب وان كان في التاسع والثلاثين وهو مقبول
 الشعر وزاد النفاق وان لم يكن مقبولا نقص السواد وبهجه **الطلب**
 والنفاق بالقبول والعز والعلا كحودة الموضع والضيق كل واحد
 هو الضيق الشعر **فصل** جله في الاشارة ان المشرق يدل على الرخص
 لاسيما اذا كان ضعيف القوة والحال ورخل يدل على الغلا لاسيما اذا كان
 قويا جدا كما في القوة التي من الصعود والكون في الارتفاع يدل على العز
 والعلا والكون في الخطوط والقبول يدل على الطلب والنفاق **فصل**
 المستولى على الارتفاع السنة او طالع فضول السنة اذا كانت قوية
 وسوان كون صاعدا في افقها من الارتفاع ومن خطوطها وعلا ما
 عليه ذلك الكوكب فان كان مع قوة سرعة السير في علمه وان كان
 بطر السير ثبت السواد على حاله وان كان ناقص السير نقص الشعر **فصل**

في الكسوف المطمئن الكسوف سبعة اشياء من في البلدان يوشر
 وكما يوشر بمقدار زمان تاثيره 2 ومن الوقت في معظم تاثيره 3 واما
 كوكب يدبره الكسوف 4 وفي ان حبس من الاجسام يوشر 5 واما
 من ان حبس كوكب 6 والزيادة والنقصان من حبس الاحداث
اما البلدان فان الكسوف يوشر في البلدان التي طولها طالعها
 محرج الكسوف او ممتدات ذلك البرج ومنداش لا يحيا ويعرف
 ولا يوقف لان طولها بنا المدن غير معلوم لنا فاذا اخذت كسوف
 نظرت في برج الكسوف من ان مثلته هو وقتك المثلثة لاس برج
 الارض والبلد المعروفة في ذلك الربع باسم مقبول احدى عشر في ذلك
 الربع على طريق الحمل فمضاه بان سطر في البلدان المنسوبة على برج
 قد يما في الكتب مقبول ان احدى عشر في احد تلك البلدان وكذا
 تقول في البروج التي سوطها الكسوف **فصل** المثلثة النارية
 الحمل والاسد والقوس للربع الذي من المشرق والمثلث وبلدانها
 ارض الترك ونواح الشمس وفخانة وخوارم وجزيرة بستان
 وبلاد البغداد والحيرة والروس والارمنية **المثلثة** الارضية
 الثور والسبع والجد للربع الذي من المشرق والجنوب وبلدانها
 بلاد الهند وجزاير النصارى على اختلاف اسمائها وارض الهند
 وقطعة من خراسان وفارس وكرمان وارض بحر وعمان وبادية
 العرب وارض اليمن والمثلثة البهائية من جزاء والميزان والدلو

للربع الذي من الجنوب المغرب وبلدانها بلاد السودان اكدوم وحوال
 البحر العربي والبحر الهندي والبلدان التي تسب باسم العام المغرب والمنته
 المانية والسرطان والعقرب والكوت للربع الذي من المغرب والشمالي
 وبلدانها بلاد اندلس وجزيرة ورجان وافرنجية ودمية الكبرى
 والصغرى **فصل** واما البلدان المنسوبة الى برج جبر في الجبل
 بابل والرافق وافرمان وناحية الارمنه وفارس وخراسان وبلاد
 الرعد والثور لهمدان والماسن ماه الكوفة وماه الصخر والاكرا
 وناحية السودان الى الجبال ونواحي الطرسوس وحوال الهند
 وحملاان ومصر وبنوة وجران والموقوقان والقبر وبلاد
 وحوارم والسرطان له ارمينية الصغرى الصين على شوق حراسا
 ومرو الرو وبلاد افرنجية والروم التي رجه على خلف وادو
 النغور والاسد له السفد وطوس وابلها وشتابور ومن بلاد الترك
 على نهایه العمارة وارض الطاكره وارمنه والداخل وبلاد البواب
 والسند لها ارض الجزيره وبلاد وبلاد والموصل وبلاد اجدامقة
 وبلدان ال حل التي من ثور المحصنة والميزان له كرمان وحملاان
 وكابل وطيستان وسمرة وبلاد وناحية المغرب وصورة مصر على حوم
 حبشه والعقرب له ارض الحجاز وبلاد العرب وبلدانها في اليمن على
 طبر والي قومس واليمن والقوس له بغداد واصفهان والضمير
 وبلاد الروس واليها وبلاد اليمن وبلاد الهند وحبشه

وبكران

وبكران والسند الى مولاتان والي عمان والامواز وبلاد الهند
 واللوله الكوفة والسواد ونواحيها وبلاد القبط وغزالي ارض
 وظهر الحجاز الى نجد والكوت لزمان البربر وبلاد البحر والسرير
 نواحي بلاد جرد فهذه هي البلدان المنسوبة الى برج بدونه في الكوت
 لقرية البحر في بلاد مهران وشتا كل ربع من البروج كان الحكم على ذلك البلد
 من ذلك البرج اوثق **في مقدار الزمان** في تأثير الكسوف فانما نظير ما
 الكسوف من ابتداء الى الخلاء وماه لكل ساعة مستوية من كسوف الشمس
 سنة ومن كسوف القمر شهر فاما كان فهو مقدار زمان تأثير الكسوف
 الوقت في معظم تأثير الكسوف فان نسبة ال ساعة الزمان التي من موضع
 الكسوف وطالع الكسوف الى اثني عشر كسوة ما يبره والكسوف موضع
 معظم تأثيره على مقدار الزمان كله فصرف ال ساعة الزمان التي من
 الكسوف وطالع الكسوف في كل الزمان الذي للكسوف وتسمى على
 عشر مما حصل فهو الزمان من ابتداء الكسوف على معظم ما يكون **فصل**
 واما الكواكب المدبرة للكسوف فهو المستول على برج الكسوف وطالع الكسوف
 فان ت دت فذو كوكب فالمدبر صاحب برج الكسوف فان كوكب كان
 له ذلك فهو مدبر للكسوف وشتا كوكب الكواكب الذي يعزب منه في الشهادة
 والكوكب الثابت الذي في درجة الكسوف او في درجة طالع الكسوف
 او درجة وسط سما طالع الكسوف والمشرق والغرب المشرق والمغرب
 من الكوكب العلوية فكل من الشرط بما كان المدبر للكسوف كوكبا جوا

وربما كان كوكبين او ثلثة من المتحررة الثابتة **الخمسة** الذي لو شئت
 فله الكسوف تستدل بالبروج الذي منه مدبر الكسوف وصورة ذلك
 البروج والصورة التي فيها الكواكب الثابتة من الصور الثمانية والاربعين
 فان كان في البروج التي على صورته الكسوف كالحوز او السنبلة والميزان
 والدلو والنصف الاول من القوس كان ذلك الحوادث والاشياء
 وان كان بروج نبات الماء كالسرطان والحيوت كان الحوادث في حوالين
 الماء وان كان في البروج التي من ذوات الاطلاق كالحمل والثور
 والجد كان الحوادث في البقر والغنم وعلى هذا ان كان في بروج
 الهوام كالعقرب كان الحوادث في الحشرات الارضية وان كان في
 بروج السباع البرية كالاسد وكذلك نظير الكواكب الثابتة من
 الصور الثمانية والاربعين ايضا ان كان المدبر في البروج الارضية
 كان الحوادث فيما يبيت من الارض وان كان في البروج النورية
 كان الحوادث في الالوان والبق والغنم ايضا ان كان في البروج
 كان الحوادث على نبات الماء وحيوانه وان كان في البروج النارية
 كان الحوادث في الدنوب والفضة ومعادن اجرامها ايضا ان كان
 المدبر في الصور التي تدل على الحمى والبرص وعوضه في السموات
 دل على الزلازل والحسوفات وان كان في هذه الصور عوضه في
 اجنوب دل على الامطار والسيول العظيمة وايضا ان كان المدبر في
 الاعتدال الاعتدال الراسع كان الحوادث في اثمار الاشجار عند

حوزها والنبات والاشياء يدرك ويسمع بها في الفصل الراسع وان كان
 في الاعتدال الصيف كان في الثمار والنبات والاشياء التي تدرك
 ويسمع بها في الفصل الصيفي وان كان في الاعتدال الخريفي كان في الثمار
 والنبات والاشياء التي تدرك ويسمع بها في الفصل الخريفي وان كان
 في المسقط الشتوي كان في الثمار والاشياء التي تدرك ويسمع بها
 الفصل الشتوي وايضا ان كان المدبر في برج الاعتدال الراسع كان ما كبر
 في المياكل وسموت العجاء وان كان في برج الاعتدال من كان كبر
 لغير العجاء وايضا ان كان المدبر في البروج الثابتة دل على الاصداء
 في ابناءه وان كان في البروج ذوات الحمى دل على الاصداء في السما
 والملوك وان كان في البروج المتقلبة دل على الاصداء في الرعدة و
 الصغار والكس وايضا ان كان المدبر في كسوف الشمس مغربا في
 كسوف القمر مشرقا فان الاصداء يمكن في اقل ذلك الحين ان
 كان على المقابلة كان في احد والنصف من ذلك الحين وان كان
 في كسوف الشمس مشرقا وفي القمر مغربا كان الحوادث في الاكسوف
 ذلك الحين واما الحين الحوادث فمن طبيعة كوكب المدبر وهو الغالب
 للحادث فان كان كواكب مدبرة لمن امتزاج بعضها ببعض **فصل**
 ويندر كطبايع الكواكب على انها منفردة من بعضها حتى اذا امتزجت
 بعضها ببعض ميزانها كغير الصانع الخواطر الذكر **فصل** اذا كان
 صاحب التدبير وحده فهو الحكيم سبب في ديمومت عن برد واما فاعلم ان
 حجب

فانه اذا كان يحدث في الكس فتوال امراض الطول والسر
والذوبان والذوق البرطوب والصباب العضول وحماض الربيع
والحمرة وصحو العلق والكوف والحزن واذا كان في البهايم المستعمل
كانت الآفة فيها قتلها وعلل تعرض فيها واما حال الهواء موضع فيه
برد شديد مع حمد وصباب وورداة الهواء حتى يحدث الوباء في
العوام والطفه والرتق ويتولد من ذلك موام موزية واما في الالهارة
فزيادة مضطربة وورداة المياه وفي البحار عرق السفن وصعوبة
الماء واما في الثمار التي تيب من الارض فتعوض فيها عور وفقد
السيما التي يحتاج اليها الكس ضرورة ووجه الفوم والذوبان
وكثرة الامطار وشدة البرد **المشترى** اذا كان صاحب التدبير
فهو يحمي من الاشياء فلهذا في الكس فزفوا الطرات
احسن والامن واما في الاشعار فالخشب وكثرة الاشياء التي تعتمد
بها الكس مع هوله وجودها ورخصها واما في الدوا المستعملة
فالكثره والزيادة والانتفاع بها واما في الهواء فالاعتدال والصحة
والطيبه واما في الالهارة والمياه فالاعتدال **المرجع** اذا كان صاحب
التدبير وصدقه فهو يحمي بنت الفاضل الذي كسب عن السن وافعاله الحمرة
اما في الكس فتحدث فمحم حروب وقتل وموت النخلة وامراض
عن السن وقدف الدم مع اجتمعت الغيب وكثرة اللصوص وقطع
الطريق واما في الهواجر الشديد والرياح الحادة وقلة الامطار

والهواجر

وخطور البيران والشب وانه في البحر فوق السفن بعد عشت
مضطربة واما في المياه فتعصاها وجفاف العيون واما في الثمار
فعلية وفده عن حراو رياح حادة **محمدة الربره** اذا كانت صا
التدبير وصدقه فهو يحمي فعلها كغفل المشرك ويزيد فعلها في الكس ان
تولع في النبا وكثرة المطامير والتولد وزيادة الميل في الغيب
والطرب والتمتع بالفسد **عطار** اذا كان صاحب التدبير فهو يحمي
اذا ما زج كوكباث كل طسعة واما فلهذا في الكس فزفوا الطرات
ساير الكواكب وفعلها في الكس فالحمدة واللطف في اجيال ومو
قطع الطريق والسرقة وسب الامراض انبه واحسن الى مو
في كل يوم والسعال السيل والقطع والقوف وله الكهانة والعسفة
اذا وقع في الطالع او في التاسع او في العاشرة او في الحادي عشر وهو
قوة الذاتية والوضعية والتاسع في سدا الباقول ليس مراد غيره
حركة تحدث في الهواجر خاصة رياح مضطربة ومصطربة ورعود وبرق
وصواعق وزلازل وفناء في الحيوان والنبات المستعمل المحتاج اليها
اما الزيادة والتقصان الحرف في الاصد فانه يعرف من الاجتماع
والاستقبالات الواقعة في برج الكسوف او طالع الكسوف او مواضع
المدر للكهوف اذا سمعت بالكواكب المدبر كان سعدا او حسدا
ان كان كسفا ومن التشرق للكواكب المدبرة او توتيرة وقوف او
مقابلة وكانت ناطة في طالع الاجتماع والاستقبال واقع على

مختلفة

او ما طرقة برج الكسوف او طالع الكسوف فانه اذا كان مشرقا
 او واقفا كان عند زوايا الاحداث فاذا كان راجعا او متراجعا
 للشمس كان عند التوقف **فصل** وقوع الكسوف في اوقات طلوع
 مولود ويجوز ان يكون في وقت طلوعه فمض منه او في الغائره
 فمض به حوال سلطنة وعلى هذا المسمى الوتد من الباقين **فصل**
 وقوع الكسوف وموضع الزين من مولود او متعلقها ايضا مولود
 الكسوف الشمس في موضع الشمس من المولود او متعلقها الكسوف
 القمر في موضع القمر من المولود او متعلقه واداعلم **الكسوف**
 في دلاله علامات اجود وذوات الازباب والموثاق والحوادث طبعها
 ليوم مقام طسوة الملح وعطاره ومن اجود والحوادث والزلازل
 والاعراض التي توضع عنها ويستدل على المواضع التي تحدث فيها
 الاعراض بمواضعها من السموت وبالمواضع التي تنسب هذا الحادث
 الى وسطها فاذا ظهرت هذه الاشياء مشرقه كان الحادث عنها
 سرعا واذا كانت موره كان الحادث عنها بطيئا **فصل** الكسوف
 طلعت او غابت وهي صافية لا يبرئها من دل على صحو ان كانت دا
 مختلفه الالوان او ما يبدى الى الحرة النارية وكانت شعاع الشمس
 محتمة اطويها ولت على رايح شدة فان طلعت سواد او ما يبدى الى
 او غابت او طلعت مع سحاب او كانت حولها ناله ولت على سواد
 ومطر **فصل** سفد موضع القمر على الاجتماع ثلثة ايام او قبل ذلك

او قبل استصاف الضوفان طهر رصفا صافيا ولم يكن حول الشمس
 على صحو وان كان احمر او كان دايرة تحرك دل على سبب الرياح
 وان كان اسود او اخضر عظيم دل على شدة ومطر **فصل** الكواكب
 الثابتة النيرة اذا رايها اعطى حركات العادة به دل على سبب
 الرياح **فصل** التقاض من الكوكب وجوهها ان كانت من جهة
 دل على سبب الرياح من تلك الجهة وان من جهات دلت على رايح
 غير منتظمة **فصل** قوس قزح اذا طرقت وقت صحو دل على سبب
 واذا طرقت وقت سواد دل على الصحو **باب ١١** في القزح
 ان الكواكب الصناعات في حكم العالم طرقة لفرع من قران
 المشرك وزحل والوش احلهم فنه اعتقادوا شدة سم مسكالا
 الحرد الشرط زعيم من اقوان مدن الكوكبين وهم يرون كل
 منها وسط مسرة ثم يدعون على هذا البان انها لقمان في كل سنة
 اثني عشر قرانا وفي بعض الاوقات عشرة قرانا ما من كل قران
 عشرون سنة بالتقريب ولور حمره العقاب من القزح الكواكب
 المشددة الكواكب في اول سنة لفرع لو صحت لنا هذه الطرقة لكانت
 كقولنا كثره من الاستقام متعادل الكواكب وتقا عليها واذا كانت
 الالمام على مواضعها الموقوفة لم تضبط عدد قرانها في المشددة
 ولا عدد الالمام والسنين التي من القزح ولا يكاد يحصل في
 الوقت في قران مدن الكوكبين لبطو سيرها وصوبه الوقت

على احوالها المتعلقة برصد على المحقق فحفظوا طالع السنة التي سبق
 فيها القرآن طالع القرآن وحكموا على موجبات مرزوقك الطالع كما
 حكم على ساير الاحكام من طواع مباديها فاذا الصفا اصابنا
 علم ان ذلك طالع مستعار الا انما يبع القوم في رايهم ويحكم في
 العشرة وت عدم على نذيرهم ولا سعد كل العبدان القرآن كراي
 فكل تدرسا تثيرا في العالم فحقا رعي كل ميم ما هو اقرب الى لظن
 واميل الى الشمس **فصل** فاذا اتفق قران توسط الميرطرا
 في وقت القرآن المستقل على صاحبه ممر او هو الاقرب الى دورة
 فلك تدويره ومن اول موصوفه ذلك فهو المدبر له كذا القرآن
 فان كان رجل دل على الصنم والضحك والمخط وكثرة اليوم
 والحيرة في الامور وان كان المشتري دل على الحضب والخروج والانس
 والسعادة **فصل** ثم ينظر الى طالع القرآن الذي قبضه ان
 طالع السنة الى كوكب فيه اطلب قوة واكثر شهاده فحكمنا على
 القرآن بالحكم المجل من طبعه ذلك الكوكب وان كان المخرج في الطالع
 والتقصص ونحوه وسكن الدماء والقاروا الحرق وان كانت
 الزهرة مفعوه امر الناف والحصان وكثرة المهور والقيادة والتمتع
 والسكاح وان كان عطارا مفعوه امر الكتاب والبحار واصحاب
 الصنائع والجبيد والامان كانت الشمس مفعوه امر السلاطين
 والاشراف والملوك والمحمس اليميم والمعروب من ايم وان كان القمر

نحوه

مفعوه امر الرعدة والمخدم وصحة الامران وقوتها دور ووالاخبار
 النواحر فاذا امتزج الكوكبان بحب امتر اهما كما ممتزج الشمس و
 المشتري فذلان على الملوك المعاول المصنف المحسنه كالحكم الرعدة
 وكامترج الشمس والمزج فيه لان على جور الملوك وقلة النصارى
 ورحمتهم على الرعدة والصنع في ملكهم وكامترج الرعدة والمزج فيه
 على العجور والرياء وكامترج المزج وعطارا فذلان على السحاب
 والحمل والكذب وكامترج المشتري واحد الخمس فذلان على سورة
 اسل النكاح والنساء ومن لظن فتم الطالع وكامترج الرعدة والقمر
 فذلان على كثرة التولد وكثرة الاخبار السارة وكامترج العجور
 فذلان على النضاض والمناطرات وحده الخواطر وجوده العكس
 وكامترج الرعدة وعطارا فذلان على قول لا شئ وبقية العنا
 والالحان ونحوها وتارد على الحمله اذا ما بزج عطارا وكوكبا من الكواكب
 قور والالتواء اعانه على فعله وشاكره فيما صدر عن من تأثير **فصل**
 ينظر من هذا الطالع في حال طينقات الكيس كما تقدم ذكره حاله في الباب
 الثاني من هذه المقالة وعلى تلك الطريقة فلا فرق بينهما الا ان الحكم
 في هذا اعم دلاله واطول زمانا وان ذلك احضر لاله واقهر زمانا **فصل**
 يدبر طالع قران وربع القرآن كل سنة رجا فكون الطالع وربع القرآن
 دليل السنة الاول الثاني من طالع القرآن والقران دليل
 السنة الثانية وعلى هذا التسق والعظام ثم سعد في كل سنة رجا

وصاحبها ومحاظتها بالسعود والنور فيجزم السنة بحسب ذلك
 موجبات طالع السنة والسالحه واليعلم ان في الحكم على ذلك
 بعض الادوية وبعض السور والنور كتحليل طالع ذلك وفكر ضامه
 وكيفية تاقته حتى يخرق القوس من الاضغف محكم بحسب القوة العاليه فيها
 اذا قبل الشر المحذور القوة بالضعف والشهادة بالقرنه فاما اذا اشر
 دلائل الخمر والشروقت دلائل الضد فالحكم على الطاهر والعلم بها
 مهمل قريب **فصل** من وجدنا في صورة طالع القرآن كويما في الشر
 قوايا الذاتية والوضعية سعده اكثر الكواكب الاخر وما ربه بالظفر
 او الاضغف وموضع في التاسع والعاشر والحاد عشر والطالع اقول
 وفي الثالث واثني عشر والسابع اضعف حكما لظهور معتد
 ذلك الزمان من طلوع الكواكب فاذا كان في الاوناد وما عليها كان
 اسل الدوله والملاهي صوره وان كان في الثالث والتاسع والثاني
 والسابع كان مبانيا لك الدوله والملاهي فان كان زحل كان شرح
 بعد العور ومن النظر من اسل البيوت القديمه وان كان المشترى
 كان من اسل الورع والصلاح او محله لدهه الخديه وان كان المريخ
 كان طلوعا عسوا قبالا سقا كالمه ما وان كانت الزمره كان متدا
 عبا عسفا وان كان عطارد كان مطلقا فضحا متيق صاحب ايت
 وعجيب وان كانت الشمس كان سلطانا قويا وان كان القمر كان
 ابناء الكس والوقت في ذلك من الطالع وموضع الزمان وما من

الطالع

الطالع وموضع الكواكب على ان كل برج سنة وكل درجه كحصها وطلع
 التي نظيرتها امر ذلك المتقلب وقوته وبرج الانتهاء من طالع الزمان
 كما كالمه والمولد لذلك الامر وبهذه قرانات معدن الكوكب كسرت
 مسرمان الحفشات وما سه والقصا الحفشات **الفصل الرابع**
 في الادوار على مذنب القديما للقدما والاول من اسل هذه الصغاه
 في الحكم على الاحداث العظام وبنام سموتها الادوار والدوريات
 وستون سنة ثمه محمول السد اربعه فصول **الفصل** من حيث كل
 الشمس عشرين درجه واربعه عشر فقط من الحوت وفي هذا الموضع كمن
 خاصه الشمس تسع بروج سواء برجات القديمه وسطحها احد وعشرين
 برضا وثمان عشر درجه وسناك غايه التعديل ورايد على الوسط وميد
 الشمس بالصعود من وسط فلكه الى اعلى الارتفاع وابتداء **الفصل** من حيث كل
 الشمس ثمانية عشر درجه من اجوزا وفي هذا الموضع كمن الشمس في
 الارتفاع وفاضتها صفره ولا تعدل لها وابتداء **الفصل** من حيث كل
 الشمس خمسة عشر درجه وستة واربعون فقط من السبله وفي هذا الموضع
 كون خاصه الشمس ثمانية بروج سواء او وسطها خمسة بروج وثمانه عشر درجه
 وسناك غايه التعديل ناقص وتعديل الشمس بالعبوط من وسط فلكها
 الى اعلى كمنه وابتداء **الفصل** من حيث كل الشمس ثمانية عشر درجه من القديم
 وفي هذا الموضع كون خاصه الشمس تسع بروج سواء ولا تعدل لها والشمس في
 اخص من فلكها فالفضل الاول سبع وثمانه درجه وثلاثه اربع درجه

بالتدريج والامام بعدتها وكذا الفصل الثاني والفصل الثالث اثنا
 وتسعون درجة وربع والايام بعدتها وكذا الفصل الرابع وعمل
 سواء وضعوا ال دوران وفضلوا الا ان اليوم من فصول السنة
 واحدة من فصول الدور **فصل** ثم انهم قعدوا انما كان قبل
 ثمان وستة وسبعين شمسة وجعلوا اول تلك السنة على ما قلنا او
 الدور وجعلوا وال الدور على مع برج السرطان وفضل في السرطان
 وفي هذا الدور كان الطوفان بعد العشاء مائتين وستة وسبعين سنة والشمس
 الى برج السرطان اذا سب من ال ابتدا الدور لكل سنة برج و
 ال دوران كل دور برج وكوكب وكان وال الدور الثالث المسمى
 مع برج الاسد وال الدور الثالث المسمى في برج السنبلة وعلى هذا الر
 وكان من ابتداء ال دوران على عهد حلول الشمس عشرين درجة واربعة
 عشر وثلث من برج الحوت في سنة احدى وعشرين وثمانين فاربعة
 اثن عشر دورا لاثني عشر برجاً واثني عشر كوكبا وانتهى الدور الى عطارد
 مع برج السرطان وحصل الفصل الاول من كل دور المسمى مع وال الدور
 والفصل الثاني للشمس والفصل الثالث لعطارد والفصل الرابع وطالع
 الدور وطالع حلول الشمس الموضع الذي ذكرنا من الحوت في كل ابتداء
 دور وطالع السنة طولها ذلك الموضع وتسمى تلك الدرجة والدرجة
 الحوت يدور الهواء لكل درجة سنة ويسمى درجة القسمة وتسمى درجة طالع
 الدور بمطالع وكذا البلد لكل درجة سنة ومن طالع الدور لكل برج سنة

فما كان في الدرجة من الدور فهو التسعة من درجة الطالع وما كان من
 البروج فهو برج الا انها من الطالع **فصل** اذا كان وال الدور سعديا
 او مسجودا قوتها على السارة من ذلك الدور وقوة الدول في
 كان ال وال كخا او منحسدا على سواء احوال في ذلك الدور واضطراب
 الدول فيه وال استقلال من فضل كفضل يدل على استقلال الدولة وقوم ال
 وقد يكون بل كجب ان يوجد لكل سنة من سن الدور ربع وثمانين حتى
 غتمت النبوة عند العشاء الدور الى البرج اثنان كما حوت العادة به في غير
 ذلك وحسب ان يتيم السنن الماضية لثلاثة من الدول على اثن عشر دور
 لكل واحد من اليايم درجة واحدة فالحال لم يتم اثن عشر ضرب من حرق
 فيكون دقائق من درجة فروع اول برج الا انها وللسنة القليلة مثلا
 مائتين وستة وسبعين سنة اذا قسم على اثن عشر حصل ثلثة وعشرون الا انها
 عند العشاء سنة السنين في السرطان ثمان وعشرين درجة وعلى هذا القياس
 فان كان وال الدور كوكب علول وكان استقلالها في وقت غروب
 غدا وليس الرمال وعادوات وسير غير تلك العادة والسيرة وان كان
 ال وال اعن وال الدور كوكب سفلي كان استقلالها مرت ال
 من اسلك الدولة وقتال وقتن فان كان وال الدور مسجودا ال
 قوتها زادت الدولة وقوة وسعادة وان كان منحوسا ضعيفا اضطربت
 الدولة وانحست حتى كحش عليه الزوال الا انها وان اصلت قوة الدول
 او على سلبت ولاية الفصول من المناجس المنزعة لتبيت الدولة تلك المدة

فصل اذا كان والى الدور كوكب علوي مع احد من الملائم
اعني الذكر مع البرج الذكر والاشباح الاثني او شرف في طول
الاعمار وبقا الامار وطول مدة الملوك لاسيما اذا كان والى كوكب
سفل سابع غير طليم له والى والى صغيف في عزه او احراق او مع
نفس فقوت الاعمار ومدة الملوك وبقا الامار **فصل** اذا كان
والى الدور كوكب علوي مع البرج الذي نوعه او شرفه وسائر الكواكب
العلوية وكذا في تحت والى او شرفه ناظره اليه مقبوله
ول على طوله ملك ملك الاقاييم كبا و اكثر ما ذلك كايلى الدور
مع برج الجدي في طالع الدور الحمل والمريخ في الجدي والمشتري وزحل
في العقرب او كايلى الدور زحل مع برج الدلو والحدس والطالع
وزحل في اوش الميزان والمريخ في الجدي والمشتري في الدلو في كبريا
فصل اذا كان والى الفضل فهو والى الدور قويت الدولة
في ذلك الفضل وذلك كما يكون والى الدور زحل في لفر الدولة
اقوى من اوله لان زحل يجمع له ولاية الدور وولاية الفضل اذا
كان والى الدور المريخ كان اول الدولة اقوى من لفره لان المريخ
يجمع له ولاية الدولة وولاية الفضل **فصل** اذا كان والى الدور
والفضل قويا وانتهى التسعة او انتهت من طالع الدور او من درجه
القسمية في حده المريخ او شجاعه من التسعة او المقابلة للمريخ وولاية
دل على خروج خارج في تلك السنة فيمكث عشر سنين واكثر تايم يعود

الملوك

الملوك اسلمها واذ فضل السهم التسعة او انتهت والقسمية في شعاع
المريخ في برج مواسم والمريخ والى السنة مع ولاية الدور وسوف في
مواسم احداث النيران والشهب في الجوز ويظهر في العلماء فان كان
مكان المريخ زحل وشجاعته من البروج المائية احداث الطوفان
والعزف ومن البروج الارضية الحسب والزلازل وفي الهوايه البرد
والثلوج والرياح العواصف **فصل** اذا اول الدور زحل والمريخ
مع احد من سبهما وانتهى القسمية او التسعة في شعاع نحس في احد سبهما
كجميع الاقاييم فاما الاحداث التي تخرج بلدة ببلدة فيكون الكسوف في
البروج والذي يملك البلدة اعني طالع البلدة او في موضع ينال
مما يلبثه او ترسه وان يكون الكسوف في شعاع الحسب والحسين
السنة والبرج الذي انتهت اليه السنة فاسد ومنه صاحب السهم
منحوس في طالع السنة **فصل** اول الهوان بان كوكب اصله
العالم وما يظهر منه من الدول والملوك وهو القوان الذي
عند اس الدور اعني في السنة التي يكون القضا الدور او في السنة
التي تمكثت ابداء الدور وكتم المقالة الثانية لهذا الذكر **المقالة**
الثالث في الحكم على المواكيد وكحل سبهما احد وعشرون بها
الاول في المقدمة لهذا المقالة في ابتداء خلقه اخصين وذكرهما
قبل ولادته في معرفة درجه الطالع عند الولادة **2** في ترسه المولود
في صور بدن المولود وحسب ومراجبه **3** في العزف في الافات والعلل

العارضة للبدن في احوال النفس في الافات النفسية في احوال
 الوالد من ذكر الاخوة في المات والسعادة في ضياء المولود
 وعلمه في الترويح في الاولاد يوفى الاعداء والاصدقاء في السفر
 والعزيم في حال الموت في قسمه ازمان المولود في تحويل
 سنن الموالد كما في اولاد الاصله والتحويل في حساب التبريات
الباب 1 في مقدمة لهذه المقالة علم النجوم هو علم على كبرياء الشر
 فحيت ما رايتم من السعود فقل كبر وحينما رايتم النجوم فقل الشر
فصل التلث والتقدس يدلان على سهولة الامر وطه النفس
 والترشح والمقابلة على العود والتوق **فصل** القبول التام يدل على
 تمام الامور والقبول الوسيط على الوسيط وغير القبول على الرجا و
 الطمع فجب **فصل** لا يقطع الحكم على امر متبادر واحدة ابد **فصل**
 اول التي الواحدة اذا اتصل بعضها بعض او طرت وتلت على قوة
 ذلك الشيء وتامه وطول تيمانه واذا كان بالصد وتلت على الصد
فصل السعد الرجوع والمخرق لضعف عن السعادة والشمس المقتول
 في موضوعين عن الشر **فصل** الاوتاد تدل على قوة الامر وظهوره
 وتامه ومايل الاوتاد على الرجا وبعض التمام والزائل والسقط يدل
 على الفت **فصل** المشرق يقوم مقام الاوتاد والمغرب مايل
 الاوتاد والداخل تحت الشعاع مقام الزائل والسقط **فصل** المصير
 عنه القمر يدل على ما مضى من الامور والمصير يدل على مستقبل وصاحب

من القمر يدل على عواقب الامور كما يدل صاحب البيت الرابع
فصل اتصال الكوكب بالكوكب كالبادس في طلب لفرسه والربيع
 في ذلك كاتصال صاحب الطالع لصاحب الثامن يدل على طلب المال
 والسفر فيه واتصال صاحب الثامن لصاحب الطالع يدل على اتقان
 عفا من غير كثير الطلب **فصل** اذا تولت السجود مواضع كجود
 جوات بالمكارة من ذور السلامه واذا تولت النجوم مواضع السعاده
 جوات بمخيرات من ذور الشر وعلى سدا تقيس اذا تولت النجوم
 مواضع الشره تولت السجود مواضع السعاده **فصل** صرر الشمس المقابلة
 من رطل ومتبادر من المخرج **فصل** الشمس المشرق يدل على الاقرب
 المغرب يدل على البعيد والا فاما كحدث لغته والعلة ما كحدث شيئا بعد شي
فصل اعطى المحسن على النيرين ان يكون المحسن بطول
 قبل طلوع الشمس وبعد طلوع القمر **فصل** الشمس موع القوه
 احيوانه والقمر موع القوه الطنعه ورجل موع قوه الملكه والمشرق
 موع القوه ان منه **فصل** موع القوه العكبريه **فصل** اذ كان
 طالع الزوج سابع طالع الزوج وطالع المملوك سادس طالع المالك
 وطالع المصوب رابع طالع الصاحب وطالع الصاحب عاشر
 طالع المصوب دامت ايام احد مع الاخره على هذا القياس
فصل اذا وقع في مولد كس مكان سعد في مولد له دل على كبره
 بلحق من في مولده السعد ممن في مولده كس **فصل** حفت
 صاحب بيت كذا فاما معنى المستول عليه **الباب 1** في ابتداء التفسير

وذكر احواله قبل الولادة ابتداء خلقه كخمس مائة من حصول الماء
 في الرحم وشبهه بالبحر اذا الصق بالثور وبقا من اول قعر الماء
 عن احواله الاول فبشبهه بالبذر اذا طلع في الارض ومن يذوق
 الوقتين زمان غير معلوم الا ان الكثر ما اربع وعشرون ساعة وهو قوه
 واحده من دور ان العلك في الاحوال التي تخص الانسان من القبول
 النفس والارضه الطسعه من كس ابتداء خلقه وطلع ذلك الوقت
 واجموا على ان كل شهر من شهر الحمل يتولاه من السبعه وهو على طسعه
 حال الحين في ذلك الشهر **رحل** الشهر الاول يتولاه رجل ولا يطير
 في الماء تفر موط وبقا طسعه فان كان رجل في طالع ذلك لا يتبدل
 ذاته قوما كان المولود ولما بعد العود مستمرا او عواقبه صد وقاصدا
 الموده **المشرك** والشهر الثاني يتولاه المشرك فيظهر في النطفه
 حمرة طامره قبلتها من دم الحمض ويصير شيها بالدم الحار ويظلم
 قلها ويحلج فيها راح حاره وتواط سمها وله فان كان المشرك
 في طالع الابتداء وفي هذا الشهر قوما كان المولود خيرا في ضلها
 المرخ والشهر الثالث يتولاه المرخ فيتم منها الا عطا الكرس التي
 الدماغ والكبه والقلب يطير ساير الاعضاء رسوم حمده وتواط سمها
 جنيا فان كان المرخ في طالع الابتداء وفي هذا الشهر قوما كان المولود
 شجاعا قوما مقداما جريا **الشمس** والشهر الرابع يتولاه الشمس فيظهر
 رسوم ساير الاعضاء ويقوى ويصليب ويخرج الروح منه ويحرك وتواط
 سمه في هذه احواله وفيما بعد ما جنيا فان كانت الشمس في طالع الآ

يسمى

وفي هذا الشهر قويم مكان المولود في طبع السلاطين عارفا بسايات
 والامور السلطانه **الرمزه** والشهر الخامس يتولاه الرمه في طبع
 الرسوم ويطير الصورة وسمت الشرفان كانت الرمه في طالع
 الابتداء وفي هذا الشهر قومه كان المولود حيا عاقلا لطفا حمرنا في
 مية وجم **عطار** والشهر السادس يتولاه عطار في طبع
 ويتم خلقه فان كان عطار في طالع الابتداء وفي هذا الشهر
 قوما كان المولود اديبا فضيا **الغمر** والشهر السابع يتولاه الغمر
 فتمتة البصير ويقوى فان كان القمر في طالع الابتداء وفي هذا
 قوما كان المولود عالما بامر الفلاصه والارضين والمياه القدرنا
 فان ولد هذا الشهر كان من حكمه ان يعيش لان خلقه قد تمت و
 اسوقت طالع الكواكب وقوما **رحل** والشهر الثامن يتولاه
 وزحل ثانيا فيصير البصر كالحمار وسق في الرحم وضعف عن الحركة
 السرعه الخصفه فان ولد في هذا الشهر لم يحس للحال التي ذكرنا
المشرك والشهر التاسع يتولاه المشرك ثانيا فيكتب الص قومه
 وصلها وصلها وحركه طسعه للخروج **الكس** في موفد ورطه الطالع
 عند الولادة وقت الولادة الص مومته وعظم لادن كمنه
 حده ايش لم يكن له قبل ذلك من سعاد العالم ومحمده وسب
 ايض حواصا من الملائه والقول النسخ والوقوف على ساعه خروج
 كضياء العالم ليس الا بالاسطر لا يوجد به ارتفاع الشمس بالبنار

وارتفاع الكواكب بالليل اول ما يفرق الصبح منه فاما الذي يولد
 من وقت الولادة فبالاوقات الساعات من العميات فكثيرا ما
 يعرض له من الميل والاعوجاج واشتهر الاوقات التي تقع فيها
 التفاوت لا حواس الما واحدا في المسد الذي كسب على حسب
 يعرض له فاذا قامت الوقوف على وقت الولادة فقد قامت
 ولا يسيل له وحده بمعرفة الا ان القوم احتالوا في التوسيم
 احتمالا سموه بمودارا واكثر ما يستعمل بمودار في علمهم وس
 صاحب الجبسط وانما هو علمهم لسفر عارف بالعلوم الطبيعية
 وبالاحكام النجومية يعرف لصاحب الاحكام واكثر اسلحه
 بطونه صاحب الجبسط ومودار يعرف بمودار مسقط الما
 وقد ذكر علمهم ايضا **مودار علمهم** خمس وقتا تحقق انه
 قبل الولادة او بعده كحد ونصف ساعة وتعلم الطالع والاولاد
 وتقوم الكواكب وجرها الاجتماع والاستقبال الذي قبل الولاد
 على انه ان كان الاستقبال منها واحدا جبر الشمس وان كان
 احدا جبر القمر ثم تعرف الكواكب التي لها في ذلك الدرج
 من البيت والشرف او المنكسر او احد وسط في طالع التخمير
 وتعرف في درجها كواكب من هذه الكواكب اقرب الى درجات
 احدا او تا د طالع الخمس فجعل درجات ذلك الوقت مثل درجات
 ذلك الكواكب وقد علمنا ان درجات طالع الولادة اكثر درجات

ز

من طالع خمس او اقل منه لجعل درجات الوتة كسب ذلك وتخرج
 من طالع فان كانت عقدة كواكب قربة الدرجات بعضها
 احدا اكثر خطا في هذا المودار شرطه وتاكيدات يرجع كلنا
 موطنه اجماله ذكرنا **مودار مسقط الما** تخم وقتا تحقق انه قبل الولاد
 او بعده كحد ونصف ساعة وتعلم الطالع لذلك الوقت وموضع القمر
 فيه وتعلم ان الاصل في هذا المودار هو ان موضع القمر وقت
 الولادة طالع مسقط الما في الرحم وموضع القمر المسقط الما في
 الرحم طالع الولادة وان مكث المولود الذي هو سنة شهر
 الرحم فها من الازمان الثلاثة بالتقريب اقلها تسعة اذوار ونصف
 اذوار القمر واية مائتان وتسعة وخمسون يوما وثلاثة اذوار
 بالتقريب واوسط عشرة اذوار واية مائتان وعشرة وخمسون
 وخمسة اذوار وخمسة عشر دقيقة وثلاثة اذوار بالتقريب واكثر
 عشرة اذوار ونصف واية مائتان وستة وثلاثون يوما واحدا
 وعشرون ساعة بالتقريب فاذا احدها من الطالع والقمر ان كان القمر
 تحت الارض وقسم على سير يوم القمر ومائة عشرة درجة واحد عشر
 وحققة بالتقريب وذلك اذا حصلت الازمان كحدول السن او بالسط
 ضربنا الباقي في اربعة وعشرين وقسمه على ما قسمنا فحصلت الازمان
 وكسور ما يزيد الى اصل الازمان وانما على المكث الاوسط كان
 ما بلغ المكث بالتقريب فاذا احدها من القمر والطالع اذا كان القمر

فوق الارض وقتها على سير يوم القمر كما وصفنا فما حصل من الارتفاع
 والساعات نقصنا من المكث الا وسطا كان لبق المكث بالترتيب
 فاذا حصل هذا المكث نقصنا من وقت الولادة التي بالحس فما
 بقى قوما عليه القمر ونظرا في موضوعه فان كان في البروج الفوق
 طالع الولادة وقربا من درجت النجم والارتفاع في اي يوم مكث
 اما ستقدم يوم اوتبا خبر يوم منظر في ذلك اليوم الى طلوع موضع القمر
 لوقت الولادة نهارا ام موليدا فان كان نهارا قوما الشمس نصف
 النهار ونقصنا من مطالع موضع القمر مطالع جود الشمس فما بقى فهو
 الدايير من ذلك من وقت طلوع الشمس الى طلوع موضع العمود
 كان ليلا قوما الشمس لنصف الليل ونقصنا من مطالع موضع القمر
 مطالع لطر جود الشمس فما بقى فهو الدايير من العكس من وقت
 غروب الشمس الى طلوع موضع القمر فنكون ساعات الدايير بقدم
 القمر عليها فتكون موضع القمر ضد طالع الولادة وموضع لوقت
 الولادة طالع ابد الكون **بحود التسعة** يترصد الحوادث التي
 تحدث فيها من العمر من غير او شر وسطر في اقربها موافقة للطالع بحر
 ما حد النجوم وارس فان كان الحادث من موع احد الاعداء الى الحسن
 او الى سعد رهنه عند الالوتة بمقدار الزمان التمان الحوادث
 وذلك موقوف اما ان كان عند العاشر او الرابع فمطالع العكس
 والمستقيم واما ان كان عند الطالع فمطالع العكس البلد وان كان

ان مع فمطالع النظر لكل سنة درجه وكل سنة ايام دقيقة وان كان
 الحوادث من موع صلاح او كوكب الى سعد او حزن احدنا عن الزمان
 المعلوم لكل سنة درجه وكل سنة ايام دقيقة فما كان فهو الطالع المعدل
 ثم ما ضا من الميلاج والنجم مطالع الاستواء والبلد وكخط كل واحد
 منها وما ضد الفصل منهما وسمي الفصل من المطالع ثم ما ضد الفصل
 من المطالع المعدل ومن احد المطالع الذي فمنا من الميلاج والنجم
 اما ان كان الميلاج فمنا من العاشر فمنا من العاشر والطالع فمطالع
 الاستواء وكذلك في الريل المقابل له واما ان كان الميلاج فمنا
 الطالع والرابع فمطالع البلد وان كان الميلاج فمنا من السابع
 والعاشر فمطالع السطر فما حصل فهو تعديل المطالع ثم تضرب تعديل
 المطالع في سنة وتسمي على الفصل من الطالع فما حصل فهو العبد
 المعدل من الوند مصرية في اجزاعات موضع الميلاج ونقصنا
 مطالع الميلاج من الرابع فما بقى فهو مطالع الوند من او مطالع
 مصطنع في اقرب الارتفاع اليه بالنهار والليل وسطح المطالع
 ما استقصا **الباب ٤٤** في ترتيب المولود والمولود الذي لا يتكلم
 فهو الذي لا يحسن اكثر من عثة ايام في السبعه والذين لا يتكلم في الوند
 لا يسجل اربع سنين **نقص** اذا كان احد النيزت في الاوقات
 واحد النخس معه او يولد او يتولد فان المولود لا يتكلم وقد قلب
 في المقعدة ان ضرر الشمس من مقابلة المريح ومقابلة زحل وضرر القمر

مقابل المريح و متوازنه دخل **فصل** اذا كان الطالع محصورا بين
 الحسن و لم ينظر اليه سعد و المستولى على موضع النور الذي له التوبة
 كحسن او منحوس فان المولود لا يعقد **فصل** اول الترتيبه درج
 الطالع و صاحبها و النيران و سهم السعادة دار باب مثلثات منه
 كلها و اتزانها في ذلك كلها ارباب مثلثات الطالع و النيران الذي له
 التوبة فان كان اكثر ذلك في الاول و ثانيا و ثلثا و من خطوطها مسجوده
 او سلمه من المماس حكم تمام الترتيبه و حسنهما و سهولتهما و ان كان
 من ذلك كلها حكم بان لا ترتبه و ان كان فمماس و ذلك في حجب
 الضعف حكم على ضعف الترتيبه و المسمى على شدتها **فصل** سعادته
 يوم ثالث المولود و سابعه و سابعه اللين و طيبه و كونه بدل
 على القطع و قلته **الاشارة** في صورة بدن المولود و حلقه و مزاجه
 يكون ذلك من المستولى على الطالع و المستولى على موضع القيمة
 و اولى الكواكب و اكثرها حط في موضع فاني هذه السنة كان الحول في
 اكثر حط في اول الترتيبه **فصل** اذا كان والي التدبير و مو
 مشرق كانت حلقه المولود و شبيهه يكون العمل بحسب البدن و مو
 الشو مكثف شعور الصدر متوسط العينين معتدلا في العظم و القاب
 على مزاجه البرد و الرطوبة فان كان موزنا كانت حلقه ادم منزه
 صغر الجسم سبط الشعر خضف حسن الناليف اسود العنق الغالب
 على مزاجه اليس **المشترى** اذا كان والي التدبير و مو مشرق

كانت

كانت حلقه اعرض اللون حسن الشعر متوسط الحسن القاب
 و الوقار و المقدار و الغالب على مزاجه الحرارة و الرطوبة و ان كان
 موزنا كان المولود اعرض اللون الا انه يكون حسن اللون سبط
 الشعر متوسط العينين الجسم الغالب على مزاجه الرطوبة **المريح**
 اذا كان والي التدبير و مو مشرق كان
 حسن المقدار بحسب البدن ارق العنق متوسط الشعر الغالب
 على مزاجه الحرارة و اليبوسة فان كان موزنا كان احر اللون بصغر
 مقدار البدن صغير العنق خفيف الشعر سبطا اصعب الغالب على مزاجه
 اليبوسة **الرتبه** افعلنا شبيهه المشترى الا انها الذي كحلت عنها
 اجمل و يكون قبوله اكثر و جمال كماله اشبه و يكون حسن كماله
 و انعم بدنا و كحضا شمله العنق **عطار** اذا كان والي التدبير و
 مشرق و لم كانت احله شمهه كون العمل معتدلا في عظم البدن
 الناليف صغير العنق متوسط الشعر الغالب على مزاجه الحرارة فان
 كان موزنا كان فمماس الادمه و الصفرة منزه و دقيق الصوت
 غاير العنق صرقة شمهه كدقة المعز الغالب على مزاجه اليس
النيران لعنان الكواكب اما الشمس فانها تعبر على البهيم
 و خصب البدن و اما القمر فيقع الاعتدال و النصف و رطوبة المراه
فصل اذا كانت الكواكب مشرقه و تربه الشرقي صيرت
 الابدان مطلقا فاذا وقف الوقوف الاول صيرتها قوة جلده

واذا كانت راجحة صيرتها معتدلة فاذا وقف الوقوف التالي صيرتها
 صاعدة واذا استمرت صيرتها حادة تا لها الآفات **فصل** الطوارق
 صاحب طالعهم في دروس فلان التداوير والقضاي في المحض
 من افلاك التداوير **الباب ٩** في العمر يعلم ذلك مواضع الساعات
 في وسط السماء ثم الطالع ثم الحادس عشر ثم السابع ثم التاسع
 الطالع كما قف في المقالة الاول محضس ورتا فوق الارض في
 حجب درجات قبل الست الثاني عشر وكذلك ما يرا البيوت **فصل**
 الساعات اربعة الشمس والقمر والطالع وسهم السعادة بالنها والقمر
 والشمس والسهم والطالع بالعدل المستول على موضع السيلج التوا
 والمدبر اذا كان باطرا اليه فاذا كان السيلج احد النيرب ولم يكن
 موضعا اول منه فهو السيلج وسوا الوال اسم ومن السيلج والوال
 ايضا يعرف جميع العمر فان كان ميلج ولا وال لتركه وطلبنا
 سيلج له والي فان لم يجد فالسيلج في الدرجة الطالع ثابتة **فصل**
 المواضع القايدة درجة الغارب ومقارنه النجسين والنيرين وتر
 ساعاتها ومقابلةها ومواضع الكواكب الثابتة التي مع القواطع
فصل كثرة السيلج وقوتها ونظر بعضها في بعض على عشرة
 المولد وذكاه وقطنه وجوده دهنه **فصل** اذا كان السيلج
 الوالي فيما بين السابع والعاشر فصيرونه الى درجة الغارب ان كان
 واحد من درجة الطالع في مقابلة السيلج بمطالع البلده فان كان في كل درجة

سنة وكل سنة سنة ايام بالشمس ومنذ ان التوا في خلاف التوا
 واذا كان السيلج او الوالي في غير الربع سيرتها في التوا
 امد القال **فصل** السيلج او الوالي الذي فيما بين السابع والعاشر
 وسرناه الى درجة الغارب على خلاف التوا وحصلت ستون من
 العمر فان السعد والمتصدي به زيده وكخس بقصه وفذ الزيادة
 والمنقصان ان سطره اجر اساق السعد والخس في موضع محض
 منها بقدر ساعات بعده من الطالع لكل ساعة من البعد لخص
 اعين حرا من اثني عشر وما بين من الساعة فهو الزيادة والنقصان
فصل اذا انتم السيلج او الوالي بالشمس في خمس اعين المواضع
 القايدة في بعض السنين ثم تحس ذلك السيلج او الوالي في ذلك
 الخمس عند تجول السنة او فيما بين السنة والخمس في ذلك عند
 طالع التجول خفيف عليه القطع فان نظرك موضع القطع سعدوك
 في الاصل والتجول وقع ذلك القطع وصار آفة وعلامة في ان
 كان السيلج او الوالي فسادا في الاصل صالح الجاه من التجول وما
 ان كان صالح الجاه من الاصل فسادا من التجول فان ذلك عارل خفيف
فصل صاحب السام احد الماحسن الذي محس عليه كاسيان
 كان كسنا او منجسا في الاصل **فصل** ولاكثر اصل هذه الضمان في
 هذا الباب طريقة لخص وذلك انهم جعلوا الشمس سيلجا فوق الارض
 وكحتها اذا كانت في ربع مذكرة وفي ربع مذكرة الال الست السال

والسادس والثالث ويجعلون القمر سبطا فوق الارض وكنتا اذا
 كان في ربع مونت **فصل** الا السمت الثاني عشر عشر
 السادس والتاسع والترت **بم الطالع** ثم السمت
 وبالنسبة القمر ثم الشمس ثم الطالع والنظر اليه من ارباب الكبرياء
 ويجعلون له خمس كبري ووسط وصغر من غير ان يعرف له وجه
 جهة فان كان في الوتة اعطى من القمر نسبة الكبري وان كان في
 على الوتة فنسب الوتة وان كان في الزوايل فنسب الصغرى
 واذا اتصل سعدا بكدهاء من الثلث والسادس زاده من
 الصغرى اما ان كان السعد في الوتة وسه الصغرى وكذلك ينقص
 الحس المتصل بكدهاء وعطار اذا كان ممرجا بسعد فهو
 سعد وان كان ممرجا بالجنس فهو جنس والبيزان من الثلث
 والسادس سعد ومن المقابلة والمقابلة جنس ومن الترتيب كل
 واذا كان الكدهاء ضعيفا او متوجها ضعيفا من العشر عشر
 على الملوود وعند كل من تقفاه او تقف الهبلج لا سيما عند نصف
 الكدهاء له مجموع سني الكبري والصغرى

الكبري السمس ما به وعشرون ، تسعة وثلاثون **الوسط** تسعة عشر
 القمر ما به ثمانية ، ستون **الصغرى** خمسة وعشرون
 زحل سبعه وخمسون ، ثلاثة واربعون **نصف** ثلثون

المشتر

المشتر تسع وسبعون ، خمسة واربعون **نصف** اثنا عشر
 المريخ ستة وستون ، اربعون **نصف** خمسة عشر
 الزهرة اثنان ثمانون ، حمر واربعون ، ثمانية
 عطارد وستون ، ثمانية واربعون ، عشرون
الفصل في الاوقات والحلل العارضية البدن
 تعلم ذلك من المستول على الغارب والسادس ومن رطل و
 المريخ والقضايا والباقي مستول ومن البرج الذي يصل منه على
 ان تحمل للرأس على الطالع والوجه والثور للفتق والحلقوم
 والجزء للكبد والعصه واليد من السرطان للصدر والاضلاع
 والريه والاسد للمعدة والقلب والسنبه للبطن والامعاء السرة
 والميزان لما اسفل السرة على الغاء والعقب للمقعد والمذاكير
 والكوس للخصين والجذب للكركتس والدولف قن و الحوت
 للمقعد وكذلك على هذا الترتيب الطالع الى الثاني عشر
فصل رطل له من طاهر البدن السبع اليمين ومن باطنه
 الطاهر والمثانة والبنفج والمشتر للمس والقمر اورده والريه
 والمن والمريخ السبع اليسر والكبد والورق والمذاكير
 البصر والدماغ والمعدة والعصب وجميع اعضاء اليمين
 والزهرة السبع والحم والكليان والمقعد والوطار واللسان
 والبطون والفكر والمذكور وللقر للذوان والريه والمرل

وجميع اعصابها الجانب الايسر فالحكوك من سنه تحس فالافه والعلة
 حال عليه وقد تقدم من المقدمة ان النخس اذا كان مشرقا احد
 الافه واذا كان مغربا احدث العلل **فصل** زحل يزل على كثره
 البلغم ومواد تنصب على الاعضاء والقروح من الامعاء واليرقان
 السحر والقذف والتولنج ولب او جاع الرجم المريح يزل
 على لغث الدم والاحترافات السوداء وية والجمام والجرم ومواد
 كحج الى البط والكس وقروح ساعه باره وتاكل في الرجم عطاره
 ينعكس كل واحد منها على طسعة زنده ولعلم الامر فيه **فصل** المسود
 اكلت لوصد النيران في الامر الاكثر غير الناطرين على الطالع
 وكحس على الاوتاد الكواكب المنخه **فصل** اذا كانت العلة
 والقمر في البرج الذي كان فيه كحس في المولود او ترسوا او قائله
 فانها صعبه وشد ان يكون العلة من طسعة النخس **فصل** يستشهد
 بسم المرض وصاحبه كما يستشهد ساير الادل المذكوره
السادس في احوال النفس احوال النفس مقسم على العقل
 والحلق اما العقل فيقولاه عطاره واما الحلق فيقولاه الرجم
 فتحس قوه سدن الكوكبين وضعفهما وسعادتهما وكحسهما كحس
 للمهر من سدن الامر من كحس الان من حكم دس وحال
 وعن يسيطر على البرج الذي فيه عطاره والقمر وكواكب المستوله
 على موضعها فان كانت مقبله صيرت النفس لامور نوح محب

لنفوج

لنفوج وان مشد مور اسد نعم ذكبه كانت محموده كحركة ذات
 وان كانت ذوا حدين
 صيرت النفس منفسه سهله التبر عبر الوقف عليها طمشه فطه
 وان كانت ثابته صيرت النفس عادله عمر محمد عن ثابته رزمه
 فيه صابرة محبه للتعقب **فصل** وان كان المستول على موضع
 عطاره والقمر زحل كان حاله في ذاتيه قويا محمودا في الرجم
 صير المولود قوس الراس بعد العور متفردا ربه وان كان حرك
 على خلاف ذلك صير المولود وسخا حصر اذس الهمة عمر محمد متفردا
 ربه صامما معترا عن الكس سقما لا سبر وراه ولا شرف فان
 مشكلا المشترى وهو اعن زحل على الحاله المحموده صيره خيرا حكمة
 كمر بالمشايخ ناديا حيد الراس معواما حمة الكس الممتسكن فيما
 وان كان زحل على الحاله المذمومه تصيرة غير معناد للخير من العقل
 يعالج امر الحن صاحب دكا بعضا للاولاد غير تحلط بالكس
 لا لو شق بزول الاختيار وان مشكلا المريح وزحل على الحادة
 المحموده صير المولود **فصل** صعب المعاملة
 حقا مخاطر اسفه محب للشف متغيبا عابضا
 ببعض الكس صاحب عمل واجتهاد وهو باجمله منج وان كان زحل
 على الحاله المذمومه صير المولود سلا مس قطاع الطريق مردودا
 الكس لا يخاف البدنم وليس له مودة شرافا لا ياتيا وهو محب

وهو باجملة رد على الجاهل فان شاكله الزميره ورجل على الجموده
 صير المولود منقضا للف محي للميت في رد اللقا عمر محي للكرامة
 بعضها للامور المحمده صعودا صعب المعاشرة منقضا عن الناس
 مفردا براه كاهنا متبنا ما موراد لم ينفذ كثيرا كاهنا صانعا
 غيور على النساء وان كان رجل على الجماله المذمومه صير المولود شهرا
 في اجماعه مذموم في جميع احواله كمن مكره للفتح غير مكره كاهنا
 لمي مومن قد طلع في السنين فان شاكله عطاره ورجل على الجماله
 المحمودة صير المولود مقتا بجانا محيا للطلب ناظر ان الامور منقضة
 صاحب عجائب فظان النفس مستقصا منقضا محيا للعلم صححي
 وان كان رجل على الجماله المذمومه صير المولود حقا حقا وكرهوا
 بعضها لا قارب محيا للقتل لصا وفاقا صاحب قوادير صدمه
 خائبا عمر **فصل** المشتري اذا كان مستوليا في موضع القدر
 وعطاره وهو على الجماله المحمودة صير المولود كره النفس سخيا ذاقه
 محيا لكس جميل الامر حرا عدلا عفيفا فردا في افعالها رحيمها
 متوددا صاحب سياسة وان كان المشتري على الجماله المذمومه
 صير احوال النفس شبيهة باحوال التي ذكرنا الا انها اضعف واقل
 عن كنه مثل ان يكون بدل كره النفس من ذواب المسح صانعا وبدل العصب
 وبدل العظم الهمه تياها فان شاكله المرخ والمشتري على الجماله المحمودة
 صير المولود سخيا محيا صاحب حرب بدرا غرضه صاحب محيا للغبية والرا

مظن

مظن اكبر النفس عضوا بصاحب امر ولن وان كان المشتري على الجمال
 المذموم كان المولود سخيا مخطئا قطلا سريع الاتقان حقيقا
 لا يثبت على شيء واحد ولا يميزه ولا يراى وهو باجملة مختلف الاطلاق
 مضطرب الاحوال فان شاكله الزميره والمشتري على الجماله المحمودة
 صير المولود قويا مسحا محيا للخطا فمحيا للصفا والاعنا ودودا
 حسن الاطلاق محيا للامن سليم القلب وهو دودا باجملة حرقا
 وان كان المشتري على الجماله المذمومه كان المولود مترفا لذم
 مونت النفس مشوقا بالنساء صاحب عشق كثير اجماع منهم كما فاجرا
 مندافا عقلا كعقل النساء الا انه امين خير في الاحوال التي تصرف
 فيها فان شاكله عطاره والمشتري على الجماله المحمودة صير المولود
 النظر في الحق صاحب علم الهية والسياسة والحياسة اعز كاهنا
 محمود الراى حسن المشورة محمود السيرة حسن الاطلاق حديد كرس
 سريع الحج حسن الديار صاحب سياسة وان كان المشتري على
 الجماله المذمومه كان المولود مندرا كره الخطا حقا حقا حقا حقا
 انه حكيم وهو عدم العقل محي محيا لمضطرب الحركة صاحب عليم
فصل المرخ اذا كان مستوليا في موضع عطاره وهو
 على الجماله المحمودة كان المولود قويا صاحب عصب محيا للصلاح
 صاحب وقايح مخاطر سوية غير فاضح مخطئا حرا متداما متغلبا
 صاحب سياسة وان كان على الجماله المذمومه كان المولود سخيا مخطئا

سفا كاللدم مجب للعضف سلبا لارحمه لروى الافعال مضطربا بمجنونا
فان شاكله الرزرة والمرح على احواله المحموده كان المولود بها
حسن المذهب لدم العيش مسرورا صاحب عشق سريع الميل
اركتاب المحارم الا انه مسج متحوز عاق صاحب بتمرد ان كان المرع
على احواله المذمومه كان المولود كثر اجماع منهم كما تختلف الافعال
سنة الكس فاجرا كذا ما غاشا سر بيا الى السموات ملول سما
جب فاسد العقل فان شاكله عطار دد والمرح على احواله المحمود
كان المولود قابرا صاحب دنا صاحب طاسر الحركه صاحب صل دل
الاحوال سريع التهم جدا عامر اسما الا انه مسج وبهكجه سوزار لا عداء
محس لولائه واصلد قايه وان كان المرع على احواله المذموم كان
المولود قطا حرا صاحب نداءه بمهوتا مضطرب كركه كذا بالبا ضنا
مشهورا بالشر فاطع طريق جدا متقدما **فصل** الرزرة اذ كانت
ستوله على موضع القرم وعطار دوس على احواله المحموده كان المولود
ساكن خيرا متسما طاسر صاحب فكر شديد القرمه ببعضه للشر
مجبا للصفا عا ذاكرا سد نعم حسن الاشكال والاحوال والتصرف
منجى وهو باجماله قابل للمور اجماع وان كانت الرزرة على احواله
المذمومه كان المولود متوانا صاحب عشق موشا احواله شبهة خوا
النس عامل الذكر فان شاكلها عطار دوس على احواله المحموده كان
مجبا للصفا عا واكمه ذكيا شاكرا احسن الاخلاق فتما مجب للنجيل

كما بنا حيد احد مستقيم الطرفه معلم من تلقا لفة معتد من الفضل
ومشبه باخي من الكس ممتقا من بجي موالنا ما يدا الى الفعالت
غيره وان كانت الرزرة على احواله المذمومه كان ضنا كثير الجليل
فاحسن الكلام او جهر وبل نيس ردى الزاى جدا عا لعهد العور
في السر صاحب ذم وسج وشنع كثر **فصل** عطار د اذ كان
مستويا على موضع لفة وموضع القرم وسو على احواله المحموده
المولود قطا ذينا صاحب فوايد وتجارات ونظر ذكي جسد
احدس صاحب علم البية واللبه واحسا كتوما للشر مسج وان
على احواله المذمومه كان المولود مكارا سخفا مغالطا حصفا مسرع
الاتفاق احمقا جاملا كثر الخطا كذا با مضطرب الاحوال
فصل مشاكله النيرين لهذه الكواكب وسما على احواله المحموده
رمدان في محمود ما يدل على الكواكب وسوصا حمر المحمود ونيزوان
في مذموم فعل ما تقدم كس ويكلم ونستعان بالعلم الصان والده
احمد مزاج الكواكب ومث كلاتها المحموده والمذمومه **فصل**
نظر القرم في الكواكب كجمل المولود متحركا فها يدل على الكواكب
فان كان الكوكب قويا من ذاته دل على تقدمه من ذلك النور
سكان ضعفا كانت حركته اقوى من معرفه **فصل** التباس
اذا كان مسودا دل على القود الورع والديانة وحسره والبسه
وان كان مخوسا دل على الضد من ذلك وكذلك صاحب البصير

الباب ٩ في الافات السفينة عطار دو التمر ان كانا غير
متناظرين ولا باظرين على الطالع وكان تحتها الجحش فانه موطن
في احد الناحية للفسافات من طسعة الكواكب الخمس **فصل** اصحاب
الصرع ان اكثر الامراض التي لا يسطر في مواليدهم القمرة عطار دو
ينظر ان على الطالع ويكون مع ذلك في الوتة بالنها رطل وبالليل
المرح **فصل** المجانس عم الدين حال القمرة عطار دو في مواليدهم
كما الحاق في الكرم وعرو عن والمرح بالنها رطل في الوتة ورطل بالليل
اذا كان في السرطان والسند و اجوت **فصل** المضروب
اعن الذي يغلب على ربه وسهم الرطوبة تسم الذين مر بهم بالنها رطل
ورجلهم بالليل وهو المستول على موضع القمرة والتمار رطل تحت الشعاع
او منارق للاستقبال **فصل** الزيزان في بروج مذكرة الرطل في طمس
في التذكرة والناسميل طبيا يعين على التذكير فان كان مع ذلك المرخ
والزمررة في برج ذكرا وفي كل واحد منهما زناوة منه فان كان السران
في بروج موثقة على القول وكذلك ان تهم المرخ والزمررة بان يكونا
في بروج موثقة **الباب ١٠** في احوال الوالدين ادلا الاب الشمس
والبيت الرابع وصاحبه وسدم الاب وصاحبه والمقدم بالنها
الشمس وبالليل رطل وادلا الام القمرة والزمررة والبيت الثاني
وصاحبه وسدم الام وصاحبه والمقدم بالنها الزمررة وبالليل القمرة
فمن احوالها وان قوتها وضعفها وسعادتها وكحسنتها يستدل على

احوال الوالدين في القوة والضعف والسعادة والنحوسة المقدم
سنة الاول اقوتها واولا ما لا يستبلا نظر اول الاب الى اول الام
نظر محمودا يدل على الاتفاق بين الوالدين وميل كل واحد منهما الى
وطيب عيشهما نظر اول لكل واحد منهما لبعضها بعضا ان نظر كل
على طول عمره الا انه ان كان نظر محمودا دل على طول العمر طيب العيش
وان كان نظرا موماد دل على عيش كمد لاكثر لذة **فصل** حجاب
السعد وما لا دل الاول يدل على حسن الحال والرفعة في الميزر وعظم
واحقاف الجحش لضد من ذلك والكواكب المختلفة بالليل من سنة
وبعضها اكثر درجات منه وبعضها اقل او التي في النال والنال في
فصل سلامة الاول او اكثر ثا من الماحس يدل على السلامة
وصحو البدن وكحسنتها يدل على السقم والمجحة من طسعة الكواكب
فصل سهم السعادة وصاحبه اذا نظر ادلا احد ما اله دل على
والسار وكثرة الخير والسعادة **فصل** نظر الشمس على رطل محمودا مع
نظر المشتري او الزمررة على الشمس يدل على طول عمر الاب وكذلك
نظر الزمررة على القمرة نظر محمودا مع نظر المشتري على الزمررة يدل
على طول عمر الام سطر الحال اجده مع الابع الرابع والرابع والحال العم
من السادس ثا لث الرابع وقد تقدم ذلك في المقال الاول **الباب ١١**
في ذكر الاخوة ادلا الاخوة المرخ وعطار دو وبرج الثالث وصاحبه
اعن المستول على وسهم الاخوة وصاحبه فمن نظر سنة الاول والاقوة

منها على الطالع وصاحبه يستدل على كون الاخوة ان لم يكن اخوة
 وعلى موافقتهم ومخالفتهم انه ان كان له اخوة ومن سعادة هذه الادلة
 ونظر بعضها على بعض يستدل على حال الاخوة في القوة والسعة
 ومن صدقنا على الصدوق والاخوة المرنج يدل على كبار الاخوة و
 يدل على صفاتها **الباب ١٢** في المال والسعادة اولها المرنج
 الثاني وصاحبه والمشارك وسهم السعادة وصاحبه وسهم المار وصاحبه
 فمن هذه الادلة ونظرا او نظرا الاقرب منها الى الطالع وصاحبه وسهم
 وصاحبه ونظر بعضها على بعض يستدل على كون المار وكثرة ومن كان
 المحموده يستدل على سهوله مثاله ومرعكس ذلك يستدل على الجحمان
 قد المال او صعوبة المثال **فصل** احصاف الكواكب بقول
 دلائل المال ونظر النهرين انه نظر المحمود يدل على كثرة المال **فصل**
 قوة الادلة وقوة المستولى على سهم السعادة خاصة وسعادته يدل
 على المال والسعادة **فصل** الاقرب من دلائل المال اذا كان حرك
 دل على ان المال من الرضا والطلاقة وان كان المشترك فمن الامانة والعتق
 ومن نداس الالمية وان كان المرنج فمن القياوه والسياسة وان
 كانت الرزمة فمن عطايا الاصدقاء وان كان عطارة ومن العلم والتجارة
فصل رطل اذا نظر على سهم السعادة نظر المحمود او شركه المشترك
 في النظر يدل على ما من ما ارب ربها ان امكن ذلك وان لم يكن
 فمن وجوه لا يرجوها ولا يعلم بها **فصل** صاحب الثاني في الطالع وهو

بجز

مقبول في موضعه بانه المال عفو من عز طلب ولا كلفه فان لم يكن
 مقبولا في موضعه يستدل على الطمع والرفاجه وان كان
 صاحب الطالع في الثاني دل على الطلب والسعي والتعب فيه فان
 كان مقبولا في موضعه غير منحوس نال المطلوب واصاب منه وان
 لم يكن مقبولا حصل على السعي والطلب والتعب فيه فان كان مقبولا في
 غير منحوس نال المطا اصاب وذمب عنه وان كان مقبولا مسعودا
 وانتع بروج على هذا الكواكب سائر ما يقع من اختلاف الوجوه **فصل** البز
 اذا كان من بروج مذكرة وفي الاوقات والشمس منها والقمر بالليل
 فوق الارض وسائر الكواكب الكواكب مجتمعة او نماطه الرمال الاوقات
 كان المولود عظيم ان ملكا كبيرا فان كانت الكواكب المجتمعة مسعودا
 قوره في ذواتها كان اعظم لذلك وكلما نقصت هذه الاحوال نقصت قدره
 من الملك على ان كوكب الكواكب باضدين كل ما ذكرنا فملك المولود
 في غاية الشقا والادبار **فصل** الكواكب الثابتة التي في العظم
 الاول والثاني اذا وقعت في حنفية الاوقات او مع احد النهرين
 او مع سهم السعادة اعطى كبر والسياسة والرياسة على مزاج الكواكب
 او الكواكب من النهرين مع مزاجها او مزاجها وقد يفعل ذلك التي
 في العظم والثالث من كبره الا انه دون الاول والثاني فان كان
 على مزاج النهرين كانت العاقبة رده مذمومة **الباب ١٣**
 في صناعة المولود وعلما اول الصناعات بروج وسط السما وصاحبه

والمرح والزمرة وعطار وسم المعلى وصاحبه والاقول من لدنا
 المدبر بن المعلى فان كان زحل دل على الحوت والزماح وحفر العين
 والانهار وكل عمل متق يكون مالطا وشده وادبار وان كان
 المشتري دل على القضا والتوسط والعلم وكل عفة الصلاح من
 الكس وان كان المریخ دل على كل عمل بنار وتمديد العنادة
 الكس والسطر والحجارة وان كان السمس دل على اسحق الخوام
 من المعادن واعمال الحكيم بنار وان كانت الزهرة دل على الشجر
 والعطر وصنع الوان الشراب وعرواج الردو الشطخ والطاوي
 والاعصر اللطيفة وان كان عطارد دل على الكتابة والحساب والتجارة
 وقول الشر واث كل ذلك وان كان القدر دل على الفخ والبرية
 وابسالة وعل الضلالة وتمد المياه وامر الارض والفضا
 لكل واحد من هذه الدلائل ما يشكك مجاز الكواكب
 له وما سعه ونحسه **فصل** اذا كان المتولى لام الضاعة صاحب
 وسط السماء وصحة او كوكب من الكواكب الضاعة وهو غير مقبول
 ولا محتج بشي من الكواكب كان المولد بطال لا عمل ولا **الباب**
 في التزوج ادلا التزوج للرجل الميت السابع وصاحبه والزمرة
 وسهم التزوج للرجل وصاحبه وادلا النكاح الميت السابع وصاحبه
 والشمس وسهم التزوج للنسا وصاحبه فاذا نظرت هذه الادلة وقولنا
 على الطالع وصاحبه لم يتزوج واذا كانت الادلة او قولنا في التزوج

ادلا

باقوام مودفين وان كانت مسودة بزواج باقوام مودفين كان
 مردك فبالضد اذا كانت الادلة او قولنا في برج ذئب من اول نظر
 اكثر من كوكب واحد تزوج باكثر من واحد القمر في مولد الرب
 اذا كان فيما من الاجتماع والاسقبال تزوج من حداثة او عينا
 والشمس في مولد النسا اذا كان فيما من الطالع والخارج فوق
 تزوجت في حداثة او بن واذ كان القمر او الشمس في النصف الاخر
 تزوج سدا على كبره او تجوز تزوجت على كبرها اوش اذا كان
 طالع الزوج **وامت** ايامها وقد تمها ولك في
الباب في الاولاد ادلا والولد النسا في خمس وصاحبه
 وسهم الولد وصاحبه فان كانت من سده او قولنا من الطالع
 وصاحبه مولد او بطا كان الولد وان سقطت عن الطالع وصاحبه
 لم يكن له ولد فان كان الاقصر او النظر من السليث او السد
 كان عنه وسن الاولاد موافقة ومجبة وان كان من الترح والمقابلة كانوا
 مخالفة لو وان كانت الادلة او اكثر في برج ذوات جسد او البرج
 الكثرة الذرع وس السرطان والعقرب والحوت كان الولد اكثر حيا
 وان غلب الجوس على اكثر الادلة وكانت في برج حواء وس الكس
 والسند دل على عدمهم او قلةم وقلة الخدم كان منهم وان كانت الادلة
 او اكثر فان بروج مذكرة او مشرفة كان يولد ذكورا وان كانت في
 بروج انثى او موهبة كان يولد انثى الكوكب المعطية للاولاد

بالضد

والزهره خاصه اذا كانت مشرقه وللمعدنه
 الشمس
 والمرخ ورطل **الباب ١٦** في الاصدقا والاعداء اولاً
 الاصدقا الست اعداد عشر وصاحبه ومهم الاصدقا وصاحبه واولاً
 البيت الثاني عشر وصاحبه ومهم الاعداء وصاحبه كون صاحب الطالع
 في اعداد عشر وهو مقبول في موضعه او كون صاحب اعداد عشر في الطالع
 وهو مقبول في موضعه او اتصال من صاحب الطالع ومن اعداد عشر
 او صاحب السهم او وقوع السهم في اعداد الاوتاد وصاحب الطالع وهو مقبول
 موضعه فان هذه اثنان كان صاحب اصدقا وخطان وكذا تلك النظر في
 امر الاعداء الا ان القبول تغفل العداوة ويضعفها كون الزهره
 في برج واحد بعينه من مولدين او في برجين بعينه اول الاصدقا وكذا
 منها وكذلك السلك والدرست الا انه دون ذلك فان كان السلك
 معاني برجين متقاربين من مولدين يدل على العداوة والكيد معهما ولكن
 البرج الا انه دون ذلك كون برج السحاده في برج واحد بعينه مولد
 يدل على العداوة معهما لطعم في معونه وكذلك السلك والدرست الا انه
 دونه كون طالع المولدين برجا واحدا وعلى السلك والدرست
 على الاصدقا والكويده والمصاحبه والعشره والمقابلة والترس في
 ذلك يدل على البغضه **الباب ١٧** في السفر والعدوه اولاً
 السفر البيت التاسع وصاحبه والمرخ ومهم السفر وصاحبه
 مدته الا ولا لصاحب الطالع او لظن يدل على كثرة الاسفار وسوقها

ع

عن الطالع يدل على القله كون اولاً السفر في الاوتاد وكون صاحب
 الطالع في الزواجر عن الاوتاد يدل على السفر في الاوتاد
 يدل على القله والاسفار وكذلك كون المرخ في الاوتاد وسعاة
 اولاً السفر يدل على الحج المولود في الاسفار وروحه فما لتصدده ورجوعه
 العود على ما حكى وكذا ستم يدل على الضد من ذلك سهم السحاده
 او اصدقا في البيت التاسع يدل على كثرة الاسفار والاسفار بها
 قدر سعاة صاحب السهم والسهم سطر السحاده **الباب ١٨** في
 الموت يعلم ذلك من صاحب النار ومن الكواكب الحاصل القاطع على العرش
 السارة والابنة فان كان رطل كان حدوث الموت عن امر ارض منه
 وسل ونبات وذوبان والحكم التي تكون مهبنا فصر ووجع الطمس
 والاسققا والعلل الارحام وجميع العلل التي تكسب عن غلبه البردوان
 كان المشتري كان الموت عن ربح وذوات الرية والكسبه والتشخ و
 الاصداع وعلل القلب وجميع العلل التي تكون عن ربح مغرور ولين كان
 المرخ كان عن حفات رايه وسطر الغف وعن الضربه التي تكسب
 واوجاع الكبد وعلل قدف الدم والنخار العروق واستفاة الاجنه
 والولادة وجميع العلل من افراط الحرارة وان كانت
 الزهره كان
 والنواصير وترت ال
 اوف دنا وان كان
 والا ورام الر
 العلل التي تكسب عن كثرة البرطوب
 ما ذلك من جنون وذناب العقل

والوسواس السوداء والسعال والقذف وجميع الخلل التي يمكن
 عن فرط الشمس فغل الشمس في ذلك بشبهه بفعل المرح وقفل العزم بغير
 الرضرة هذه الكواكب اذا كانت منحوسة من المجر الساهرة والثابتة
 القاطنة او كان بعض بعض القواطع في درجتها من شمسة الكواكب
 المنحوسة كانت المنيمة منه سو وخرج عن الموت الطبع وعن الموت
 والموت الطبع هو الذي لا من عليه لكن من الكلال العوس شيا بعد ش
 في فصل **الباب ١٩** في قسمه اربان المولود المولود يتولد امره من
 وقت مولده الفتر اربع سنين لان بدن المولود رطب سريع النمو والكر
 ماس ثم يتولاه عطار وعشرين فيقول منه فتم النفس وتوسوس
 السليم وبنين في اصول الاضلاق وخواص الاعمال التي تحدث منها
 التعلم والادب ثم يتولاه الرضرة ثمان سنين فتبدل فيه حركة مجاز
 المن بامتدادها وحركة الامور الجماع والعتق ثم يتولاه الشمس تسعة
 عشر من الاعمال قادره عليها ومنقل من المرل واللعب في الوفاق
 وصالة النفس ثم يتولاه المرح خمسة عشر سنة يحدث صنوع المعاش
 والعموم والفكر وكما يحسن الاخطا ويزيد في حرصه ثم يتولاه المشتري
 اثني عشر سنة فيبصر عن مباشرة الاعمال سعده الكد والاضطرار
 ويبرم حس المدبوع والكتاب ذكر الحمل ثم يتولاه رطل في اخر العمر
 معرض لبدنه الرد والكسل وعسر حركات الشهوات وسرعة الخطا
 وقد الا حتم في كوكب من هذه كان اقول في اصل المولود

كان

كان ياتيره وما يدل عليه في وقت نوبته الملهذ ومن هذه السنين
 وتاخرها الفتى عليها اسل هذه الضاعة اجمع والعرس ليموتها
 العودات ومن بعده ما تقدم في الابواب في هذه المقالة كما حوسل
 السنين ليموت الدلالة الاصلية وانها من التحويل سوا
 الاجل وايها كما لفة ليكون الحكم عليها حك ذلك **الباب ٢٠**
 في تحويل سن المولود وتقسيم الاصول الاصلية من التحويل
 عوده الشمس في موضعها الاجل يدق بقية وتوانية وطالع ذلك الو
 طالع التحويل قد من كنفه اسراج الطالع والوقت من الرخص
 اجمع والباع اذا اردنا ان نعرف كم سنة انت على المولود احد
 سن برجد في السنة التي وقع فيها المولود وتقسيمها من السنة التي
 وقع فيها التحويل فما بقى فهو سنواته انت على المولود والتحويل
 له في اول السنة القابلة للطالع المولود واولها وجوه من التسيار
 فمنها سير درجة الطالع بمطالع البلد ودرجة الغارب لمطالع البصر
 درجة وسط السماء ودرجة الارض بمطالع الكوكب المستقيم وما من كل
 ح ك موضع وقد من حساب ذلك وعلم في المرح لان ذلك من اعمال
 المرح فالدرجة التي منسب اليها التسيار من درجة العتم من الطالع كرس
 وسط السماء او من كوكب جبر او صاحب عقد الدرجة ليس العاسم وهو
 المدبر لها بمقدار اربعين من صده اطل روره مطلقه مثال ذلك الطالع
 السرطان عشر درجات وانتهى التسيار منها في بعض السنين في الدرجة الثانية عشر

فنده الدرجة في درجة القسيه من الطالع وصاحب جدا عطاره على
 ان الحده و للمضمن وهو الكسم وقد لى من حده درجتين و اربعين
 عشرين و فقط مطلقه لست من ماء و اثنى عشر يوما من بعد مثال بلع
 الا انها من الشمس في الدرجة اثنى عشر و مطالع الدرجة اثنى عشر و
 عشرين في لفره المشتري حسب بعد الشمس من الوتد و تقص اقل لقطا احسن
 من الكرم و ما بقى لكل درجه سنه و كل فقط ستة ايام و نصف سدس يوم
 و منها تسير برج الطالع و ساير الادلالات لكل سنه برج و البرج الذي سلمه
 التسير هو برج الانتهاء من الطالع او من وسط السماء او من كوكب
 حدان و صاحب برج الانتهاء من الطالع و هو ال اكداه ام
 مثال ذلك الطالع السرطان و برج و للمولد و عشرين سنين تامه
 و احدى عشر سن المتولد بعد من برج السرطان احد و عشرين ما
 يصنع الى الثور فالثور برج الانتهاء من الطالع في عشر درج عند اول
 التحويل و الزمره الساعده و عليه معظم الاعتماد في التحويلات و منها
 تسير برج الانتهاء و الادلالات لكل درجه بالسواء اثنى عشر يوما و سدس
 يوم بالسوقه فتمت عشر درجه تمام الدرجة و منها في السنه في البرج الذي
 عليه لميل من الدرجه و رفا لونها و ليس التبدل في التحويل و ليس في
 اجساد السعد و الحزن و شعاعها التي فيها من درجه برج الانتهاء
 في مثلها في البرج الذي عليه فان كان في الدرجه حده كوكبا و شعاعه
 فالحكم على الدرجه و ان لم يكن فحسب صاحب البرج الى ان يمشى

تس

حده كوكب او شعاعه مثال ذلك الانتهاء في الثور عشر درج و شعاع
 المشتري في ستة عشر درجه منه فالحكم عليها كوكب الزمره في ان يمشى
 العشر درج في ستة عشر درجه في ثلاثه و سبعين يوما و هو مضمون درجا
 في اثنى و سدس ثم كوكب المشتري في ان يمشى في حده كوكب اخر او
 شعاعه على هذا الكياس و منها تسير برج الانتهاء و الادلالات لكل
 يوم درجه و اربع دقائق بالسوقه فيكون عند ابتداء السنه القابله في
 هرت لجميع الكواكب في طالع التحويل و شعاعها و يتم الدور و زوايا
 برج واحد و انتهى في برج الانتهاء الذي له القابله بمثل درجات الادلالات
 و يسمى التسير المشهور و منها تسير درجه الطالع التحويل و يكونها و كوكبها
 لكل يوم تسعة و خمسين فقط و ثمان ثواني و العمل في ذلك سهل في
 جداول و وسط الشمس في المربع **فصل** تسير برج الانتهاء من الطالع
 و درجه لوجوه التبرات لاجال البدن ما يخصه و من برج السعاده
 و درجه لاجال السعاده و المار و من برج وسط السماء و درجه
 ال اعراض و الصناعات و عمل سدس كل بيت و كل كوكب لما يدل عليه
فصل الدلائل الاصلية اذا اذنيه بسعاده او سوسه بايتها لها
 في سعد او خمس سنه من السنين ثم سعدت او فسدت باحد مما في
 و تدعى و نادى كقول كل السنه وقع الوفا باذنت به فاما ما لو دون به
 الاصل و لم يشهد له التحويل كما قلت فهو عارض متجاوز و اما ما لو دون
 التحويل و لم يشهد له الاصل فهو اخص من ذلك الا ان كوكب ساكن اجتماع

اجتماع شواهد ودلائل من الاوقات فنعنه ذلك تياكدا **الفصل**
كل من صلبه او كونه اذا سمعت اما السعد سطرنا او انصافنا
فانما كلفها الا ان كمن المسمى قومه والسعد صعد معر عن كلفها
فصل اسل الصانع الكرم من قون العمل في التحويل
حتى كحولن شهر اشرا او اسوعا اسوعا ويوما يوما ونه وان
كانت من الصانع فمن الفروع التي تتعد عن الاصول ولا يمكن
اطلاق القول به في الحكم عليها لانها تدعي الاتفاق والاكس
الا وانها مسوعة كثيرة الهدمان فيها عند صاحب التحويل وهو صحيح
اجرو وكثرة اورا قمر طافا مدة رجب اليه ولا حاصل بقول عليه
لت امكن الوفا بما ذكرناه في هذه المقالة والقيام به حتى لو
وتستقص في التمر من خرفة سعادته ونحوه. ومثلها
المحودة والمذمومة بعضها بعض من كلف من البنين ما يمكن
القطع عليه فان اراد احد ان يحول الشهر استخرج طالع حلال
الشمس من درجتها الاصلية في كل برج فتكون ذلك طالع الشهر
والكواكب المعقودة لذلك الوقت كواكب الشهر وجعل طالع الحول
وبرج الانتماء دليل الشهر الاول وثاني طالع التحويل وسرج الا
وطالع الشهر الثاني ولا الشهر الثاني ومع هذا النسق لك الفز
الشهور الا ان عشر من سحره وسير اول الشهر على ان لكل برج يومين
وثلاث يوم فيحكم على سعادة ذلك البرج ونحوه في ملك اليومين

والثالث

والثالث وعمل البرج الثالث في اليومين والثالث التي بعد **عند**
الكس حتى موصى البرج الاثن عشر في ليلة وعشرين لوما بالقبوب
الايام مساوية التسمير الشهور الذي قد منا ذكره وسوفي كل يوم
درجه واربع دقائق فاذا عسا على التحويل حسبنا حسابها واعماله
على ما عناه في الرخ وعرفنا بروج الانتماء واربها على ما تقدم
ذكره وقومنا كواكب التحويل كما استخرجناه من الاصل ثم خططنا خطوط
الراحمه واخذنا فيها كل واحد من طالع الاصل وبرج الانتماء وطالع
التحويل سوا اثني عشر كما كخط مثلا معتب هذا الفصل بعد اجداول
وجعلنا اول الاقتم الثلثة لطالع الاصل وكواكبها كما يبيع فيها
والقسم الثالث لطالع التحويل وكواكبها وهو اصل الراحم للصفه
من ايدينا ولوع له خاطرنا وكلم عليه بقدر جهدنا وطاقتنا مستغنية
مستمد من منه التوفيق والارشاد ذلك الصواب **الباب**
في حساب التسمير هذا الباب بالبركات التي فقد ذكرناه سنالك وعده
ذكره في هذا الكتاب ليكون ما يحتاج اليه وجود التسمير كلها
المحاص طاهره الاعر عشر هذا الوجه الواحد وهو كل سنة ارجح
وتسمير الا عظم لانه اطوارها والاعلمها وكجا ان مقدمه
الاساعا الزمانية من الوند والكواكب **مقدمه** ان كان الكواكب
فما من العاشر والطالع او فها من الرابع والسابع احد ما عده
من الواجب لطالع الاستواء وان كان فها من الطالع والرابع احد ما عده

من الطالع لمطالع البلد وان كان فيما من السابع والثامن عشر ^{مقابلة} بعد
 من الطالع لمطالع البلد ثم ان كان الكوكب فوق الدرع فتمت السجدة
 على اربع ساعات بعد الكوكب من الوقت ومن بعد ما تقدم ذكرنا ما درج ^{العاشرة}
 والرابع وما فيها سيرة بمطالع الاستواء مستقص مطالع احد الوقتين ^{مطالع}
 اجزاء الدرع سيرة لمطالع الاستواء وما بقى لكل درج سنة وكل في سنة ايام
 والدرجة المطالع وما فيها مستقص مطالعها بالبلد من مطالع اجزاء الدرع
 سيرة والدرجة الفارب مستقص مطالع الطالع من مطالع لظهور الذي
 سيرة فان كان الدرجة فيما بين وتدين احدى مطالعها الاستواء
 وبالبلد ويضرب الفضل منهما في اس ^{ساعة} بعد الدرجة من الوقت ^{والمعلمة}
 على سنة فما حصل فهو التقدير فان كانت الدرجة فيما من العاشرة والطاقع
 وطره وكان الفضل لمطالع الاستواء ^{انقصا} التقدير والازدنا عليه
 التقدير وان كانت الدرجة فيما من الطالع والرابع او في طره وكان
 الفضل لمطالع البلد ^{تقصا} التقدير والازدنا عليه التقدير فما حصل فهو
 مطالع تلك الدرجة ^{موسمها} مستخرج مطالع الدرجة ^{التي} سيرة ^{التي} سيرة
 من العمل سواء ساعة بعد الدرجة الاول من الوقت للمذكور ثم مستقص
 مطالع الدرجة ال ^{وال} مطالع الدرجة الاخرى ^{وما} بقى لكل درج
 وكل ومقابلة ايام بالثوب وخمس ثواني من يوم **فصل**
 فان كان الزمان معلوما وزيد ان تعلم اين مع الايام من درج سنة
 اس كانت الدرجة من درج لشر او الرابع او درج كوكب فيها زونا

على مطالعها كخط الاستواء الزمان المعلوم لكل سنة درج وكل سنة ايام
 وخمس دقائق يوم ومقابلة واحدة فمبلغ بقية من مطالع خط الاستواء
 فما كان فهو الايام من ذلك الدرجة وان كان سوا الايام ^{المطالع} او طره
 الايام من العارب وان كانت الدرجة فيما من وتدين زونا على كل ^{الطالع}
 من مطالعها كخط الاستواء او لمطالع البلد الرماة التي قلت ونوعس كل
 واحدة منها في مطالعها ثم ما خذ الا خلافا بين التوقيت ونصير من ساعات الدرجة
 من الوقت ونقسمه على سنة فما حصل فهو التقدير فان كانت الدرجة فيما
 العاشرة والطاقع او في طره وان كان الفضل لمطالع خط الاستواء
 تقص من التقدير والازدنا عليه التقدير وان كانت فيما من الطالع والرابع
 او في طره وكان لمطالع البلد تقص من التقدير والازدنا عليه
 التقدير فما حصل فهو الايام من ذلك الدرجة ^{بسم} الله الرحمن الرحيم
المقالة الرابعة في عمل الاختيارات ومس ثلثة ابواب **الاول**
 في عمل الاختيارات **الاول** في تفضيل الاختيارات على الترتيب
 الايق بالسموت **الثاني** في خاتمة الكتاب **الاول** في عمل الاختيار
 الاختيار ساعة الوقت المختار وعلمه للعرض المط ومارصة لصاحب
 الطالع امته اجا محمود الاختيار اذا لم يكن موافقا للاجل او النجوم على
 الاضلاع به واذا كان مخالفا في الاصل او التحويل استصعب له لا يسع به
 ولذلك صار اختيار الواحد معينة منع به يخص دون شخص وما سار بان
 في الاستعداد لقبول قوة الاختيار **فصل** قوام الاختيار كلها ^{بصلا}

وقوله وصلاح صاحب من فضله من العوض وصاحب وصلاح كوكب الرض
 المطلوب وصلاح صاحب الطالع والطالع والاولى والاربع **فصل**
 كل امر يعجل موته في كل يوم او كل سبع او كل شهر فهو محتاد وصلاح
 فيه الاختيار **فصل** الامور التي ردت الاوقات عنها سرعا والرجوع لا
 يزيد ثباتها زمانا طويلا اخرتها لها الطالع وموضع القمر البروج المعقولة
 والسرعة العقلية بالسرطان ولكن مسعود لكون القاب الاثر في خير
 والتي ردت ان تعلمها ورجع اليها ثبات اخرتها له البروج ذوات الحيد
 والتي تزيد ثباتها ووداها اخرتها لها البروج الثابتة وادوات ثباتها
 الاسد وليكن مسعودة او غير مسعودة البروج النهارية للاختيار
 النهارية وفق البروج الليلية للاختيار الليلية صلح وودكها اكا
 طالعها او كان القمر ثباتها **فصل** القمر في الطالع مد موم في جميع
 الاختيارات الا في الشرك البع او كان مسعود **فصل** لباس والاصار
 سطر الخمس من التليث والتسدس ونظر السعد من المقابلة
فصل زوال صاحب من القمر عن الاوقات وكونه يدل على عاقبة
 كل اختيار رولا صنع به بصلاح من القمر كبر انتفاع **فصل** اذا كان
 صاحب بيت العوض نحو لم يكن حرا ولا تادكس بجعل مكانه كما في
 او التاسع او الثالث او الخامس الا اذا كان الاجتناب وطلب الخير
 والفتن والحروب **فصل** اذ لم يكن صلاح القمر في الاختيار فقلنا
 احد السعدين في الطالع او وسط السماء مقبول في موضعه **باب الثاني**

في فضل الاختيارات على الترسب اللطيف بالسوت الا من عثر **الحام**
 مستحب في دخول الحام كونه القمر في من المربع والمشتري في خلق الشر
 كونه القمر في البروج الحامه او لا تكون في البروج التي لها شرو ولا السبله
فصل في قطع الثياب وليسها كونه في قطع الثوب كجدد ولسكون
 ان القمر في البروج الثابتة واثرا الاسد وكذلك في حاسدة الشمس في ثباتها
 ومثابقتها وسما حتى اتصالها بالسرعة **فصل** في صناعة الذهب والفضة
 مستحب في صناعة الذهب والفضة كونه القمر في البروج النارية وهو
 عطارد الشمس من التليث والتسدس او المربع كذالك الى السعد
 كينما اتفق **فصل** في الشرك مستحب في الشركان ككون القمر مقصلا
 بالسرعة وسهم السعادة من الاوقات او في التليث المشتري والسعد
 سطران اليه من الاوقات او من موضع محمود **فصل** في البيع مستحب
 في البيع ان يكون القمر منصرفا عن سعد مقصلا بسعد وان الفصل خمس لم
 يضر البيع **فصل** في الشرك مستحب في الشركه كونه القمر في برج حيد
 مقصلا بالسرعة مقبول منهم **فصل** في توجيه من التجارة مستحب
 في توجيه من التجارة ان تصار القمر لوطارده مقبولا منه وصلاح التليث الثاني
 وصاحب وصلاح للحاد عشره وصاحب **فصل** في ركوب الكوكب مستحب
 ركوب العرس كونه القمر في البروج المعقولة وعلى تقيت المربع والتسدس
 وسطر المشتري **فصل** في كشف الامور والظواهر مستحب في كشف
 الامور والظواهر كونه القمر في البروج المعقولة عطارد الشمس وساطران

على الطالع والطالع مسعود **فصل** في كتمان الامور وسرايتها
 في كتمان الامور وسرايتها كون القمر تحت الشعاع سيرا الالاجتماع
 او كون صاحب الطالع كذا كذا الميزان غير الناظر من على الطالع هذا
 اذا كان سرا فاما ان كان شمس ربه ان يستره فاستحي منه انصرف القمر
 عن الاجتماع وموت تحت الشعاع وكون القمر فوق الارض متصل بسبع
 الارض وكذا صاحب الطالع **فصل** في كتابه الكتاب ستي في كتابه
 كون القمر في البروج المتقدمة مقصدا بكونها كبر الدال على طبيعة المكتوب اليه
 ان كان الى سلطان قبا الشمس وان كان على عالم اوقا من فاشترى
 ولكن مقبولا منه وعلى هذا العاقل **فصل** في التحول من موضع الى موضع
 ستي في التحول من موضع الى موضع كسر القمر في الثالث وصاحبه
 والطالع وصاحبه مسعود **فصل** في البنا ستي في البنا وذكر
 يوضع البنا لارتفاع كون القمر في البروج الارضه متصلا كوكب في
 ستره او في برج سوايس وعرض القمر شمال صاعدا رابعا وكذا كذا
 الكواكب والكوكب شرقي وفيها الحنون دخل في الدلو والميزان
 وفي وسط السما **فصل** في الدم ستي في الدم انصرف القمر عن
 والقائه بالسعود والسعد شرقي او يكون القمر فوق الارض مثل كوكب
 تحت الارض وعرض القمر جنوبا لابط وفي سدم الحنون كسره القمر
 وكون في الهبوط او سقوط زحل على الاوتاد وضعفه ويح
فصل في شرقي الارض ستي في شرقي الارض كون القمر

فصل في شرقي الرمت ستي في شرقي الرمت كون القمر
 البروج التي على صورة الكسك وكذا كذا الطالع والقمر والطالع و
 صاحبها سيد من الماحس صاحب الالاس كان صاحب الطالع
 مما زجه محموده والونا دلته من الخمس **فصل** في عمق المالك
 ستي في عمق المالك ان يكون القمر زيدا في الثور متصل بالسعود
 والسعد شرقي الطالع وصاحبه مسعود **فصل** في المالك كذا
 في برج ثابت وان يكون في اثني عشر والسادس الثامن في الحمل و
 السرطان والجوز والدلو والبرج الذي منه بعد الخمس وسحب في الميزان
 وليكن ذلك والقمر متصلا بسعد الرضرة الرضرة اوقا من مواضع
 السعد في مكان جيد **فصل** في الدخول بالمرارة كسر القمر في الثور
 والاسد والجوزاء والسنبه وينظر من النظرة والرضرة في مكان جيد
 غير خمس **فصل** في السحوص على ستي في السحوص
 كون القمر في برج منقلب والطالع احد يون الكواكب العلوية اوقا
 بيوت المريج والمريج على شكله او تشبيهه وليكن صاحب الطالع في
 برج ثابت او في حديد في الطالع او العاشر او الحادي عشر و
 صاحب السابع في الطالع او اليثرا او الحادي عشر وصاحب السابع
 في الطالع او في الثاني عشر غير مقبول ومنصل كوكب قط لا يقبله
 ويكره في الرابع لان هناك سلطان ويكره صاحب الثامن وسحب
 صاحب الثامن في الثاني لان الثاني لا يحوان اليه صاحب الثامن

العود واستغدا صاحب الطالع على صاحب السابع وانتقال صاحب السابع
 وانتقال لصاحب الطالع من سلبت او تدبيس وهو مقبول لمن اراد
 الصلح وكون المريخ في العاشر وهو سعد له في الطالع لصاحب
 الصلح وكون المريخ في العاشر وهو سعد له في الطالع نصيب لمن اراد
 ولا كثر لذلك السعد في السابع شهادة **فصل** ويستحب قومه صاحب
 الطالع من صاحب الطالع وسعادته وان كثر قتا ويكره ان يكون صاحب
 بيت صاحب السابع بهذه الصفة **فصل** في طلب الامايق
 في طلب الامايق نظر القمر على صاحب بيته متصلا به من الثلث و
 التدبيس وهو فوق الارض مخوف من خمس **فصل** في وصية المرض
 ستنح في وصية المرض كون القمر في برج ثابت والطالع وصاحبه
 مسعود والوفاء واليقين من الخمس **فصل** في السفر في البر سبب
 في السفر في البر وحين سبب او بالمشي للخروج من موضعه كسر القمر في البروج
 البرد البية والمنقب اذ في ذلك وصلاح الطالع وصاحبه وادال السفر
 وادال العوض المطلوب في ذلك السفر وسعادته وسلامتها من المكس
 وخاصة من المريخ **فصل** يستحب في سفر البحر كون القمر في البروج
 الميية وسلامه سعة البروج من المكس وخاصة من رطل وسعادة
 الطالع وصاحبه والوفاء **فصل** يستحب في الدخول للبلد سعادة
 القمر وسعادة الثال وصاحبه وسعادة الطالع وصاحبه وسعادة وكو
 في المواضع الجيدة في صورة الطالع وكون سهم السعادة في الطالع

السماء

السماء نظرا على صاحب الطالع وليكن صاحب الثال فوق الارض القمر
 اما فوق الارض واما متصلا كوكب فوق الارض الا ان كوكب الدخول
 فيجعل القمر مضرا عن الاجتماع غير خارج من الشعاع متصلا بسعد
 تحت الارض غير الرابع **فصل** في البيعة والجلوس على سرر
 الملك سبب للسعد والجلوس على سرر الملك كون القمر والطالع صاحب
 في من المشتري وفي الاسد والعقرب والسعد على الاوتاد وخاصة
 وسط السماء وصاحب بيت صاحب وسط السماء مسعود في مشرق
 وسعادة الشمس وسلامتها من المكس **فصل** في عقد اللوا
 ستنح في عقد اللوا صلاح والطالع وصاحبه والقمر وصاحبه
 وكونها في مكان جيد مسبقه سره الكير شرقه وان كان احدية
 الكواكب السبعة على سلبت الشمس والمريخ مقبولا منها كان اجود
فصل في حيل اللوا ستنح في حل اللوا كون القمر في برج
 جدين في الاوتاد متصلا بالسعد وزياد في الضوء صاعد في الشهر
 والطالع ايضا برج ذوج من مسعود من مسعود فان ارتد ان
 لعقد بعد ذلك عند من عقد له فليكن القمر في برج ثابت وكذا كوكب الطالع
 والقمر في الثال في عشر والسدس مخوف من بعض المكس **فصل** في
 افراح الكواح ستنح في افراح الكواح كون القمر في بيوت رطل
 وانتقاله رطل من الثلث او التدبيس ووسط السماء وبرج ما
فصل في رفع الكواح الى الولاية ستنح في رفع الكواح الى الولاية

كون القمر في برج ثابت او ذو جد من على سلك الطالع او سلك
 ولا يابس بالترشح القم والطالع برج ثابت او ذو جد من صاحب
 الطالع على تسمية او تدبيره وايضا وقت الاجتماع والاستقبال
 وسعد في الطالع او الراجح مع سهم السعادة ووجد لطلب الاعمال
 الولاية لان سهم السعادة يجمع مع سعد فان كان مكان السعد
 كان ضارا في الاستعداد الى السلطان سبب والى
 على السلطان كون القمر فيما من تربع الشمس المقابلة والقمر والطالع
 تعقب من النجوس صاحب الطالع في موضع جيد متصل صاحب
 السبع او
 القمر اقوى
 وسهم السعادة في الطالع او وسط السكينة
فصل في المصادق وتسمى في المصادق كون القمر في برج
 تقع من النجوس والاولى وادقته منها وصاحب الكاد كسهم سلك الطالع
 او متصل لصاحب الطالع من ثلث او تدبيره القمر متصل بالكون الاول
 مؤمن جنس الصديق ان كان من الالانث فالزمنه وان كان الضمان
 او الكتاب فوطار ودو على هذا القياس **فصل** في شرى الدواب
 ستم في شرى الدواب كون القمر في برج ثابت الالد ولو القمر
 والطالع برج ذو جد من والقمر متصل بسعد سقيم السير شرق
 في الخروج لاصيد البرية في الخروج لاصيد البر كون القمر والطالع
 في برج ذو جد من وصاحب الطالع قول سعد ووصاحب السبع

ناصر

ناقص في السير فحامل الوته والقمر منصرف عن المخرج والمخرج في
 موضع جيد من الطالع وصاحب بيت القمر ينظر اليه ويكره حلاسه
 للقمر وكره في برج مقرب وسقوط رب بيته عنه والقسمه ينظر
فصل في صيد البحر يستحب في صيد البحر كون الطالع برج ذي
 عر حوت وصاحب الطالع ناظر
 وكبره خلوسه
 بالمرح وكومر الطالع برجا
الكتاب الثالث في فائت الكتاب انما لما جمعنا في هذا
 الكتاب اصول الصناعات ومن فروعها قدر الكفاية واشرنا على الطر
 التصرف فيها واستعمالها والكلام عليها ما دونها منق القمر كجملة
 والخط الذي في الفصل السابق ان يطبع الكلام عند اختصار
 فاذا حضرنا امر من الامور المتعلقة بالصناعة احسن النظر فيه
 وميزنا بين السعد والنجوس ومن التوون الضعيف وقابلنا
 التهاديات المحمودة والمذمومة بعضها بعض حتى يخلص المرء
 اغلبها محكم به ولا يعطع الحكم على امر ابا الالهة من قريش ولا
 يعجل بحكم الا بعد الفكرة الطويلة والنظر الكرم وات على ان
 ان الله تممت الكتاب لعون الملك الوهاب

حوزة السيد الفاضل محمد بن
 عود بنها وترجمه
 سنة ٩٤١


کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی زبان
تهران
کتاب: ...
نویسنده: ...
تاریخ: ...
شماره ثبت: ...
کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی زبان
تهران

